

هرکسی از ظن خود شد یارمن
نگاهی به مصوبات کنگره وحدت
میان فدائیان خلق و آزادی کار

انگن مرکزی حزب دموکراتیک مردم ایران

سرمقاله

کمونیست‌های ایران و تحولات اخیر در کشورهای سوسیالیستی

وقایعی که در ماه‌های اخیر در لهستان، مجارستان، شوروی، چین و آلمان دموکراتیک به وقوع پیوسته است را شاید بتوان پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و جنگ جهانی دوم مهمترین رویداد سرنوشت ساز قرن حاضر در زندگی سیاسی کمونیست‌ها و در سطح جهان نام برد. آنچه در این کشورها گذشته و می‌گذرد، پیش از آنکه مجموعه‌ای از حوادث ساده و پراکنده و یا «عقب نشینی» برای حل دشواری‌ها باشند، نشانه‌ی بن بست ۷۰ سال تجربه دیکتاتوری پرولتاریا و «سوسیالیسم واقعا موجود» به شمار می‌رود. این بحران در عین حال عناصری از بنیادهای ایدئولوژیک و پراتیک روزمره‌مان را زیر علامت سؤال برده است. از این روست که کادرها و اعضای سازمان‌های کمونیستی و بسیاری از روشنفکران چپ و انقلابی مختلف در برابر این سوالات قرار گرفته‌اند.

به روی کار آمدن یک دولت غیر کمونیستی در لهستان، تغییر نام و برنامه حزب کمونیست‌های مجارستان و قانون اساسی این کشور، گریختن دهها هزار جوان آلمانی از میهن سوسیالیستی به دنیای سرمایه‌داری، بحران عمیق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی برانحاد شوروی و درگیری‌های خونین قومی و ملی در این کشور، اصلاحات اقتصادی وسیع در کشورهای مختلف سوسیالیستی و عنصر فعال کردن اقتصاد بازار، بخش خصوصی و جلب سرمایه‌های خارجی، انشای صدها جتایات کوچک و بزرگ، تکان دهنده دوران استالین از انتشار قرارداد ننگین استالین-هیتر و تقسیم کشورهای اروپایی میان این دو تا کشتار هزاران کمونیست کشورهای مختلف توسط دستگاه مخوف استالین و غیره و نمونه‌های دیگری چون سرکوب خونین بهار پتک‌های پی در پی بودند که طی مدت کوتاه بر سر کمونیست‌ها فرود آمدند و تازه معلوم نیست که دامنه این تحولات تا کجا کشیده خواهد شد. کافی است کسی صادقانه نگاهی به ادبیات متداول جنبش کمونیستی در ۷۰ سال گذشته بیافکند تا به آسانی دریابد چه دره عمیقی واقعیت‌ها و نتیجه کارمان را از اندامهای عریض و طویل ماچدا کرده و می‌کند. ما می‌گفتیم سوسیالیسم با از میان برداشتن ترمزهای ناشی از تسلط سرمایه‌داری رشد بی‌سابقه نیروهای مولده را در پی می‌آورد، در عمل سوسیالیسمی که ساختیم در همه زمینه‌ها از رقابت با سرمایه‌داری باز ماند. ما می‌گفتیم برای اولین بار در جهان حکومتی به وجود آورده ایم که نماینده اکثریت توده‌های مردم است، اما پس از ده‌ها بقیه در صفحه ۲

سیاست‌های اقتصادی، دغدغه جدید رژیم!

شاید اگر چند سال پیش و با حضور شخص خمینی قرار بود آخوندهای حاکم بر ایران را با توجه به به اصطلاح دیدگاه‌های اقتصادی‌شان به دو جناح عمده تقسیم کرد چه بسا می‌شد گفت که گروهی از آنها به زعامت ولی فقیه‌شان معتقدند که «اقتصاد مال خرد است» (امام خمینی) و نیز گروه دیگری را می‌شد تمیز داد که فهمیده بودند «اقتصاد مال خرد نیست»!

در نتیجه یک ناظر خارجی از ورای بررسی این دو دیدگاه عمده به دشواری می‌توانست اساساً چیزی به نام سیاست اقتصادی مشخصات، روش‌ها و اهداف کوتاه‌مدت آن را از نقطه نظرات دارو دسته‌های مختلف حکومتی تشخیص دهد.

گذشت ده سال از حاکمیت این مرتجعین که ثمره اش نابودی کامل اقتصاد کشور، تخریب و ویرانی و بیکاری و فقر و گرانی بوده است، کم تاثیرات معین خود بر اندیشه‌های بیمار این دارو دسته‌ها را به جای گذاشت و به ویژه وحشت ناشی از پاشیدگی کامل امور و اوجگیری نارضایتی‌های مردم اینک آنها را به فکر کردن، سیاست گذاری، طراحی برنامه‌های اقتصادی و جواب مشخص دادن به سئوالاتی واداشته است که از همان اولین روزهای حاکمیت ننگینشان، مطرح شده بودند و ملایان، با پریدن از این شاخه بحران به شاخه دیگر از پاسخ آنها طفره می‌رفتند. اینکه رابطه بخش دولتی و بخش خصوصی چیست، استقلال اقتصادی چه معنایی دارد، رشد و توسعه اقتصادی-اجتماعی از خودکفایی کشاورزی آغاز می‌شود یا تولید انبوه صنعتی، رابطه استقرار و وابستگی به چه شکل است، و ده‌ها سؤال دیگر از این نست، گرچه در سال‌های گذشته اینجا و آنجا مورد ارزیابی برخی مقامات حکومتی قرار گرفته و پاسخهای متفاوتی نیز دریافت کرده‌اند، اما هر بار توسل به شیوه‌های آخوندی برای فرار از بحران‌های مقطعی به ویژه رویاهای تجاوزکارانه رژیم برای صدور انقلاب و پیروزی در جنگ هشت ساله و نیز درگیری‌های فلج کننده داخلی که هر اظهار نظری را در این باره به سرعت به عرصه نبرد جناح‌ها می‌کشاند، در عمل شرایطی را فراهم کردند که در آن هر راه حل اقتصادی می‌بایست بدو از ورای نامه‌های حضرت علی به مالک اشتر و توضیح المسائل امام خمینی و فتوای کج و کوله آخوندهای مختلف بگذرد، درباره اش به اندازه کافی پرونده سازی

در این شماره

۲۷. پروژه بند برای نمایندگان مجلس در صفحه ۴

بودجه در خدمت تشدید بحران اقتصادی-اجتماعی در صفحه ۸

حزب جدید کمونیست‌های مجارستان در صفحه ۱۰

تاریخچه تکفیر در اسلام (قسمت پنجم) روحانیت در برابر روشنگری در صفحه ۱۲

مصاحبه با دکتر ابوالحسن بنی صدر (قسمت دوم) در صفحه ۲۰

سرنگون باد رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی!

(بقیه از صفحه ۱)

...سیاست های اقتصادی، دغدغه جدید رژیم!

ندارند که جناب رفسنجانی همه هزینه های حکومت «اسلامی» اش را بتواند از جیب کفار آمریکائی و اروپائی که گویا قرار است برای تفریحات سالم به ایران بیایند تلکه کند. از این روست که نامبرده نقشه دیگری هم کشیده است. طبق این نقشه «دستگاه های» دولتی و «صنایع مادر» می توانند «یا منابع خارجی، دولت ها و شرکت ها قرارداد منعقد کنند، به شرطی که محصولات این صنایع بتواند بدهی ارزی آن مراکز را تأمین کند.» از این روست که رفسنجانی در پاسخ این سؤال که جایگاه استقرار خارجی در برنامه پنج ساله چیست؟ می گوید: «در این برنامه مستقیماً استقرای در نظر گرفته نشده است. بلکه بیشتر به صورت استفاده از اعتبارات خارجی است که خود نوعی استقرار است.»

قاعدتاً با امید بستن به همین چشم انداز است که اینک برنامه پر سروصدای «تزیق ارز» به صورت ترجیحی، به مهمترین مساله روز در محافل اقتصادی کشور مبدل شده است. دولت رفسنجانی در این زمینه ابتدا کوشید با اظهار نظرها و توصیه های آرام و دوستانه بازرگانانی را که در بازار ارز سرمایه گذاری کرده اند از این بازار خارج کند و کاهش نرخ برابری ارز را به طور تدریجی و بدون درگیری به سرانجام برساند. با اینحال گزارش روزنامه های رسمی چاپ تهران و نیز اخبار رسیده از ایران نشان می-دهند که به دنبال آغاز عملیات فروش ارز ترجیحی به وسیله دولت گرچه قیمت دلار تاحدی پائین آمده است با اینحال مقاومت بازار آزاد چنان مصممانه و همه جانبه است که ناگهان در بسیاری از عرصه ها در معاملات املاک، اجناس لوکس، بازار اتومبیل و بازار طلا تقریباً رکود کامل برقرار شده است و تمام معاملات در انتظار حوادث آینده مسکوت مانده اند.

این روزها نه فقط رکود کامل بازار در عرصه های فوق، بلکه تشدید صعود قیمت ها در بسیاری از اقسام مصرفی روزانه مردم نیز به تیتتر اصلی روزنامه های رژیم تبدیل شده است. کمبود باورنکردنی و ناگهانی پیاز و سیب زمینی در بازار و گسترش نارضایتی مردم، مقامات رژیم را چنان به وحشت انداخته که دوباره روش های «خلخال وار» برای مقابله با اوضاع را ورد زبان مقامات کرده است. رفسنجانی از «قاطعیت» در مقابل سرمایه داران فاسد صحبت می کند و یزدی رئیس قوه قضائیه در نماز جمعه شدیداً به «گرانفروشان، محتکران و اخلاص گران در نظم اقتصادی جامعه» حمله می کند و حتی فاش می سازد که مبارزه قاطع با این نیروها «در مصوبات مجمع تشخیص مصلحت پیش بینی شده است.» مفسر روزنامه کیهان انعکاس این نارضایتی عظیم مردم را به «تبلیغات غرب» نسبت می دهد و می گوید: «غرب از ابتدا درصدد بوده است تا با تعریف و تمجیدهای به ظاهر چابدارانه افکار عمومی را برای حل تمامی معضلات در شخص ایشان (هاشمی رفسنجانی) خلاصه کند و پس از آن با

مطبوعاتی اعلام شد و رئوس آن به وسیله شخص رفسنجانی تشریح گردید. نامبرده ضمن تاکید بر این نکته که «در اسکلت و ترکیب اصلی برنامه پنج ساله تغییری صورت نگرفته» به «تغییرات اساسی» اشاره کرد که در برنامه داده شده است. مهمترین محور این تغییرات اساسی همان طوری که پیش بینی می شد، جهت گیری های جدید در سیاست های ارزی دولت است. رفسنجانی با خوش خیالی و عوام فریبی بی نظیری ناگهان هزینه ارزی برنامه پنج ساله دولت موسوی را که نود و هفت میلیارد دلار پیش بینی شده بود (رقمی که خود نسبت به منابع ارزی واقعی دولت فاصله بسیار داشت) تغییر داده و به جای آن صدوسیزده میلیارد دلار هزینه پیش بینی می کند! در واقع با بهره برداری از همین کیسه خلیفه خیالی است که دولت رفسنجانی مرتباً خاصه خرجی کرده است و مثلاً با نقشه پرداخت نه میلیارد دلار به بخش صنعتی به این خیال نشسته است که صنایع همه مشکلات خود را حل کنند و بلافاصله نه میلیارد دلار هم از طریق صادرات محصولات خود به منابع ارزی کشور اضافه نمایند. از دیگر طرفندهای کابینه رفسنجانی برای تأمین منابع ارزی مورد نیاز خود یکی هم گسترش «توریسم» است تا هم «عامل آشنائی مردم دنیا با انقلاب اسلامی» باشد و هم درآمد ارزی با خود بیاورد! طبیعی است که نه مردم و نه اطرافیان رئیس جمهور انتظار



بقیه از صفحه ۱ سر مقاله...
سال بولتمداری معلوم می شود که فقط درمصد کوچکی از مردم به این «پیشاهنگ طراز نوین» اعتماد دارند. ما می گفتیم سوسیالیسم فقر را ریشه کن می کند و رفاه برای جامعه به ارمغان می آورد، اما در سوسیالیسم واقعاً موجود از آنچه که نمی توانست به آن گفت همان رفاه و وفور و امکان برآوردن همه نیازهای ضروری جامعه منتهی آخر قرن بیستم است. ما می گفتیم سوسیالیسم آزادی واقعی و رعایت واقعی حقوق انسان هاست. اما درعمل نصیب مردم چیزی جز استبداد تک حزبی، کنترل پلیسی، سرکوب و در دوره های طولانی جنایات بی شمار نشد. ما تدابیر و راه حل های خود برای حل مسئله ملی را با هم به رخ جهانیان می کشیدیم، امروز با باز شدن زخم های کهنه، معلوم می شود که چه بحران حادی در این عرصه، گریبانگیر برخی کشورهای سوسیالیستی است از همه بدتر این که در همه دهه های گذشته این واقعیت های تلخ و تکان دهنده با پیگیری کم نظیری از جانب بخش عمده ای از خانواده احزاب برادر و نزدیکان آنها پنهان و یا حتی وارونه جلوه داده شده است.

این حقایق به حدی تکان دهنده است که امروز هیچ کمونیست صادق و حقیقت جوشی نمی تواند خرسندی عمیق خود را از روند عمومی تحولات در کشورهای اروپای شرقی تا آنجا که در جهت تأمین دموکراسی و رعایت حقوق بشر و انسانی کردن سیمای جامعه حرکت می کند، پنهان سازد.

بدون تردید آنچه که در کشورهای سوسیالیستی گذشته می گذرد، از مرزهای جغرافیائی آنها به مراتب فراتر رفته است و به جرئت می توان گفت تعادل جهان کهنه به تعادل نوین در حال تکوین، فضای جدیدی در محاسبات «دوار بگاه» و روابط نوین بین المللی، طرح مسائل مانند خلق سلاح، محیط زیست، قرض جهان سوم و مشکلات توسعه کشورهای رشد نیافته، دموکراسی و حقوق بشر به عنوان مسائل همه بشریت و ضرورت تلاش مشترک همگان برای حل آنها، پیشرفت هائی که در عرصه خاموش کردن آتش درگیری در کانون های بحران در جهان سوم حاصل شده است و سرانجام جنب و جوش جدید در میان نسل کمونیست همگی پیامدهای مساعد تحولات در کشورهای سوسیالیستی را تشکیل می دهد.

مردم ایران و بویژه زحمتکشان و روشنفکران مانند همه مردم جهان شاهد این حوادث هستند و می خواهند بدانند مواضع و تحلیل چه ایران در قبال این حوادث چیست. در میان خود کمونیست ها نیز کسی را نمی توان یافت که برپایه این تحولات به تمق نپرداخته باشد برای همه ما به طور منطقی این سؤال به میان می آید که چطور می شد از این اشتباهات اساسی و هولناک اجتناب کرد؟ آیا نردک و تلقی ما از سوسیالیسم، راه حل های ما برای ساختمان جامعه نوین، روش هائی که در جریان ساختمان این سوسیالیسم به کار بستیم، نگرش ما نسبت به مسائل جهانی و... درست بوده اند؟ برداشت های ما از مقولاتی چون انقلابات سوسیالیستی، دولت، دیکتاتوری پرولتاریا، دموکراسی و حقوق بشر، جبر تاریخ، نقش انسان و جایگاه فرهنگ جامعه و... در بوجود آمدن این شرایط چه نقشی ایفا کرده اند؟

این ها وسوالات مشابه دیگر را امروز باید کمونیست های ایرانی برای خود و مردم ایران روشن سازند. مردم ایران و حتی فعالین جنبش زمانی به ما اعتماد خواهند کرد که ما قادر باشیم ضمن ارائه پاسخ های سریع و بدون ابهام درباره این سوالات، همزمان آنها را قانع کنیم که سوسیالیسمی که ما از آن دفاع می کنیم عاری از این بحران ها و بیماری های مهلك خواهد بود.

به این دلیل است که کمونیست های ایران در برابر

وظائف دشوار و بزرگ فکری و عملی قرار گرفته اند و یک پانزدهمی ریشه ای درباره مسائل ایدئولوژیک و عملی گذشته و کوشش برای نقد صادقانه آنها در صورت تجارب گذشته و از این رهگذر ارائه یک درک نوین درگروگان شده از حزب، ایدئولوژی، سوسیالیسم، جامعه و برپایه یک تکرار نوین نسبت به انسان، دموکراسی، حقوق بشر به یکی از اصلی ترین مرصه های مبارزه امروز ما بدل گشته است. ۷ سال است که کار ما -مانند کمونیست های بسیاری کشورهای جهان- به ندرت از حد روزیسی و تکرار آثار کلاسیک های مارکسیست به عنوان «مراجعه تئلیه» و سپس تولیدات مونتاز شده تئوریک-های شوروی به مثابه «توضیح المسائل» برای ما عمل می کرده اند فراتر رفته است. درک ما از اصلی ترین مقوله های اجتماعی و روابط انسان ها در جامعه و اقتصاد همان درک های ابتدای قرن حاضر است و جالب این است که در عین حال مدال «علمی بودن» ایدئولوژی ما را نیز بر سینه خودمان نصب کرده ایم و در حالی که شیوه کار مسلط در میان ما و نحوه برخورد ما با مسائل به شدت مذهبی، ضد علمی و ساده انگارانه بوده است و یا نوجویی و حقیقت گرایی، بنیت و پروایی علم فمخواتی نداشته است. ما به جای آنکه تئوریهای خود را برپایه تحولات عینی جامعه بشری و تجارب انسان ها نر کنیم، همه تلاش خود را به کار بستیم تا جامعه متحول شده را براساس تئوری های موجود یک قرن پیش توضیح دهیم. از این روست که ما در درک و تحلیل عینی تحولات جهان به شدت عقب مانده ایم و راه حل های ما به هیچ رو متناسب یا واقعیت های امروز جهان نیستند. در جنبش چپ ما هنوز هم برای حل کوچکترین مسئله عملی-تئوری، آثار مارکسیسم-لنینیسم را زیوروی می کنند تا جمله ای یا اشاره ای برای توجیه یا اثبات یک نظریه تحقیقی یافته شود. البته در این میان تیورهای افراطی مانند راه کارگر هم وجود دارند که از جمله بندی برنامه خود در جنبه های پیشرفتهای وحشی نظام دامن به رفقای سیاسی شان زاهم از لنین تئلیه می کنند تا به همگان بتمایانند، تنها مارکسیست-لنینیست های ناب ایران است. همه این ها فقط نشانه عقب ماندگی، مذهبی بودن، حقارت و ناتوانی فکری جنبش است. جنبش کمونیستی ایران باید تحول دوباره یابد. جنبش ما به هوای تازه نیاز دارد. و باید بر ویرانه های اصول فکری که در عمل نادرستی خود را نشان داده اند پایه های فکر و برنامه های نوین متحول شده مان را بنا کنیم. از این روست که آنتیرومی از کار و تلاش عظیم ریشه ای فکری و نظری در برابر ما قرار دارد. به برخی از مسائل می توان از رهگذر تجارب گذشته پاسخ داد. وای حل مسائل به بسیاری در گرو برخوردی تازه، حقیقت چو و جسور به واقعیت های امروز است. روی سخن به ویژه به آن دسته از اعضا و کادرهای جنبش است که طی سالهای گذشته اولین گام ها را در شکستن دگم ها و تلاش برای یافتن درک نوینی از سوسیالیسم و وظایف و نقش کمونیستها برداشته اند. پرچم مبارزه بشوار امروز به طور عمده بردوش این تیورها است. باید بدون ملاحظه و محافظه کاری، بدون ترس از چماق تکفیر کسانی که نه می خواهند و نه شجاعت آن را دارند که درباره بحران به چاره جویی دست زنند. به برج و باروی نگاتیسم، بارهای غلط و بتیان های فکری نادرست یورش برد. انقلاب فکری ما و دست یافتن به درک نوینی از سوسیالیسم، دموکراسی یا سیمای انسانی، بدون چنین مبارزه جانانه ای به فرجام نخواهد رسید.

مخاطبان غریبش، برعکس برای داوری کردن و تصمیم گرفتن، به زمان زیادی احتیاج دارند. روزنامه نیرویورک تایمز در این زمینه می نویسد: «برای بازسازی خرابیهای جنگ و بهبود زندگی مردم، ایران به چهارصد میلیارد دلار پول نیازمند است. فراهم ساختن چنین پولی در کوتاه مدت ناممکن است، زیرا وام دهندگان بالقوه بین المللی مثل بانکها و مؤسسات غربی و ژاپنی ترجیح داده اند صبر کنند تا ببینند چه نوع دولتی در ایران به روی کار خواهد بود تا پس از آن درباره دادن وام به این کشور تصمیم بگیرند.»

همین روزنامه آنگاه با یادآوری اینکه «این روزها نارضایی از گرانی سرسام آور مسکن، لباس، نان، گوشت و دیگر مایحتاج زندگی بالا گرفته است و در همه جای ایران صدای این ناخشنودی را به راحتی می توان شنید، می پرسد: «معلوم نیست قیل از اینکه این مشکلات بر رفسنجانی بچوبند و او را درهم بشکنند، او چقدر برای حل آنها فرصت خواهد داشت؟» روشن است که امامزاده مورد نظر رفسنجانی نیز معجزه خود را به معجزه طرف مقابل مشروط کرده است! در واقع باید گفت امامزاده هم امامزاده های قدیم!



معرفی کتاب

با گام های فاجعه نوشته: ف. شیوا.

انتشارات حزب دمکراتیک مردم ایران نویسنده کتاب در مقدمه آن نوشته است: «درباره علل و عوامل حزب توده ایران... تا کنون نوشته ها و تحلیل های گوناگونی انتشار یافته است... که هر یک تکه ای از تصویرند و چهره حزب تنها با کنار هم چیدن این تکه ها و تکه های دیگر کامل و مشخص می گردد. نگارنده نیز کوشیده است در کامل کردن این تصویر سهم خود را ادا کند و با بازگورکردن رویدادها و گفتگوهای که بین سال های ۵۸ تا ۶۲ خود از نزدیک شاهد بوده است، گوشه ای از چهره حزب را که تا کنون کسی درباره آن سخن نگفته است، نشان دهد.» این نوشته گزارش عینی و صادقانه ای است از عملکرد دستگاه رهبری حزب پس از انقلاب تا لحظه پایانی سقوط و تلاشی آن. اهمیت گزارش در آن است که چهره درونی و پشت پرده رهبری را -که حتی برافضای حزب پوشیده بود- بازمی کشاید و ابعاد هولناک بی تدبیری، خودفروبی و سازشکاری فاجعه بار آن را برملا می کند.

بخش چهارم
خاطرات سیاسی
رفیق ایرج اسکندری
منتشر شد!

ایجاد تنش های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از جمله «بحران قیمت ها» برداشته نامیدیها بیفزاید.» و هم زمان سوجه مقاله نویس روزنامه اطلاعات پس از تشریح بیسابقه ترین نابسامانی ها در توزیع مایحتاج اولیه مردم و اعتراف به اوضاع هولناک زندگی فقیرانه بسیاری از هموطنانمان که مدت ها است سبب زمینی را جایگزین گوشت کرده اند و اینک حتی سبب زمینی هم گیرشان نمی آید، این سوال را مطرح می سازد که «آیا آنها که اعدام را مجازات مناسب برای کسانی می دانند که اقتصاد کشور و قدرت نظام را متزلزل و مختل می کنند... محق و مصاب نیستند؟»

با اینحال باید گفت که رفسنجانی و کابینه اش در حل معضلات اقتصادی کشور تنها با این مرصه از نبرد مواجه نیستند. ناخشنودی های داخل رژیم نیز از این سیاست گذاری ها رفته رفته آشکار می شود و جلوه های خود را نشان می دهد. تشکیل «سمینار بازسازی اقتصادی ایران» که در آن دانشگاهیان و بسیاری از مقامات رژیم شرکت کرده اند و سخنرانی های مفصلی انجام گرفت، یکی از همان مجراهای بود که اختلاف نظر را در این زمینه برملا کرد. باید گفت اگرچه مضامین مطرح شده در این سمینار، انعکاس بسیار ناچیزی در مطبوعات رژیم یافتند و بسیاری از مطالب مطروحه سانسور شدند، اما همین مقدار کمی هم که از سخنرانی ها منتشر شد، برای نشان دادن دم خروس کافی بود! موسوی نخست وزیر سابق و مشاور فعلی رئیس جمهور درواقع بخش مهمی از سخنرانی اش را به مقابله با اظهارات رئیس جمهور اختصاص داد. او از جمله در اظهار ناراضیاتی از استعراض خارجی اظهار داشت که «با دریافت وام از سوی کشورهای خارجی مجبوریم در اجرای برنامه های خود از آنها تبعیت کنیم.» و در عین حال یادآور شد که «یکی از شرایط کشورهای وام دهنده برای اعطای وام، حذف سوبسید در اقتصاد کشورهای وام گیرنده است.» او تاکید کرد که چنین تقاضایی «بار سیاسی» دارد و تصریح کرد که «پرداخت سوبسید در جمهوری اسلامی ایران در جهت حمایت از طبقات مستضعف می باشد و جنبه ارزشی دارد.» در همین سمینار بود که مرتضی علویری رئیس کمیسیون برنامه و بودجه مجلس طی سخنانی با تشریح سیاست جدید اقتصادی یادآور شد که «این پیشنهادها هنوز در کمیسیون برنامه و بودجه تصویب نشده ولی من بعید می دانم مجلس رقیمی بیش از حدود صدو پنج میلیارد دلار را تصویب کند.»

سمینار در پایان اجلاس سه روزه خود قطعنامه ای صادر کرد که در آن خواستار «پایبندی مسئولین به آرمان های انقلاب و وصایای حضرت امام (ر.ح) شده» گمان نمی رود که معنی چنین قطعنامه ای در فرهنگ آخوندی کمترین ابهامی داشته باشد!

و اما آخرین نکته در این رابطه اشاره به «امامزاده» ایست که رفسنجانی تحقق آرزوهایش را به معجزات آن بسته است. گرچه می توان شواهدی یافت که نشان می دهند درغرب نیز محافل معینی متقابلاً چشم امید به قدرتگیری رفسنجانی بسته اند و از امامزاده اومعجزه می طلبند، با اینحال اگر رفسنجانی در پیمودن راه صعبی که در پیش دارد با اجبار تعجیل روبروست،

دویست و هفتاد

پوزه بند

برای نمایندگان مجلس

تیغه انگلیسی که به اتهام جاسوسی در زندان های جمهوری اسلامی به سر می برد، در بحث های مجلس در هفته های گذشته جای مهمی به خود اختصاص داده بود. در طی ملاقات یکی از بستگان این فرد با یژدی رئیس قوه قضائیه، نمایندگان مجلس که این را مقدمه ای برای آزاد کردن کوپر به عنوان گامی برای عادی سازی رابطه با آمریکا به حساب می آوردند، در مجلس به سروصدا پیرامون این قضیه پرداختند. اصفرو زاده نماینده تهران پیرامون این مسئله در مجلس گفت: «یعنی چی که بروند با رئیس قوه قضائیه یک مملکت ملاقات کنند.» (کیهان ۵ مهر). خلخالی نیز در همین جلسه در نطق شدید اللحنی اظهار داشت: «اگر آزاد کردن راجر کوپر صلاح بود، حضرت امام خمینی درباره وی تصمیم می گرفت با این که آن موقع نیز فشار زیاد بود. بنابراین کسی را که امام آزاد نکرده باشد ما نمی توانیم آزاد کنیم.» (همان منبع). البته جناح مقابل هم بیکار نیست و زمانیان نماینده نهاوند در پاسخ منتقدین که به ویژه وزارت خارجه و قوه قضائیه را هدف حملات خود قرار داده بودند گفت: «مردم ما بی چون و چرا پشت سر رهبری و ریاست جمهوری و رئیس قوه قضائیه ایستاده اند و... سنگ اندازها را هم به خوبی می شناسند و رمز و راز آنها را که از مرز انتقاد به انتقام گذشته اند...» (کیهان ۱۱ مهر). زمانیان طرف مقابل را تهدید می کند که اگر بخواهند زیادی سروصدا کند پته هایشان را روی آب خواهد ریخت: «...چندین سالگرد انقلاب گذشت و بعضی ها که به قدرت رسیدند با تشکیل بنیاد و مکتب ها و... با دخالت هائی در امر خرید و فروش بعضی از بخش های داخلی و خارجی به سرمایه ای رسیدند... در کنار این حرکت اقتصادی حرکت سیاسی و قضائی نیز همگامی می کرد.»

بی کسی خط امامی ها!

در اظهارات نمایندگان خط امامی و مخالفین خط کنونی دولت با توجه به تحولات ماه های اخیر به وضوح ترس حذف شدن، تضعیف نقش مجلس و تمرکز قدرت در قوه اجرائیه همواره به چشم می خورد و بدیهی است که در این میان، گفته های خمینی درباره مجلس بهترین یاور اینان برای نوحه خوانی و شرح مصائب در این زمینه به شمار می رود. هائوری زاده نماینده مجلس در جلسه ۱۴ شهریور مجلس اظهار داشت: «بعد از تو ای پدر، ای امام، ای پیر، ای مولا و ای رهبر! چنان یتیم ماندم که هنوز آب کفن تو خشک نشده به ابرویمان تاختند... تو روح الله موسوی بزرگ که رفتی، موسوی های خط تو نیز، یکی یکی از گردانه کار و سیاست و قضاوت خارج شدند. تو با در چشم می نگرستی و هر زمان به جناحی و طیفی از اصحاب عنایتی داشتی اما بعد از تو... گوئی یک طیف و جناح که لطف خاصی به آنها داشتی از چشم بعضی ها افتاده اند. البته وقتی این روضه خوانی ها و مظلوم نمائی ها کار به جانی نمی برد، به تدریج شمشیرها از رو بسته می شود. خلخالی در جلسه ۴ مهر مجلس پس

وقایع چند هفته نخست زمامداری رفسنجانی به روشنی آشکار می سازند که علیرغم رای اعتماد نمایندگان مجلس با ترکیب قوی خط امامی، مجلس کماکان به عنوان مهمترین نیروی مخالف سیاست های دولت جدید عرض اندام می کند. با وجود کوتاه بودن عمر دولت جدید، حوادث متعدد ماه گذشته - همانگونه که پیش بینی می شد - نمایندگان خط امامی را آنچنان در برابر سیاست ها و اقدامات دولت رفسنجانی به خشم آورده است، که تقریباً بخش مهمی از نطق های پیش از دستور بسیاری از نمایندگان بطور مستقیم یا با ایماء و اشاره به مخالفت و برخورد با اقدامات دولت مربوط می شوند. اما از آنجا که این بار - البته این بار برای اولین بار طی ده سال پیش - نسبت این نمایندگان از کارهای اجرائی کم و بیش کوتاه است لذا جز نطق های پرسروصدا و خط و نشان کشیدن فعلاً کار دیگری از دستشان بر نمی آید. مهمترین موضوعاتی که در هفته های گذشته در بحث نمایندگان مسائل مرکزی را تشکیل می دادند، سیاست خارجی دولت و مسئله راجر کوپر، سیاست داخلی و تصمیمات اقتصادی هستند.

پیش از همه این مسائل تعیین اعضای شورای تشخیص مصلحت از سوی خامنه ای و در پی آن انتصاب رفسنجانی به سمت ریاست آن از اهمیت فراوان برخوردار بود. زیرا شورا کم و بیش ترکیبی از جناح های مختلف حاکمیت را شاهد می شود که در آن چهره هائی چون محتشمی، موسوی نخست وزیر سابق، خونینی ها، احمد خمینی، کروبی، یژدی و... به چشم می خورند. با توجه به نقش مهم شورای تشخیص مصلحت که مطابق مواد اصلاحی قانون اساسی دارای جایگاهی مهمتر از وظایف اولیه تعیین شده توسط خمینی برای حکمیت در اختلافات میان مجلس و شورای نگهبان است، ترکیب شورا نشان دهنده تمایل مسلط در رأس رژیم برای حفظ توازن موجود و همزمان تحکیم موقعیت ریاست جمهوری است.

ماجرای آزادی راجر کوپر

اما در مجلس، سیاست های خارجی دولت یکی از بحث های اصلی درگیری ها را تشکیل می دهد. مسئله گردن زدن تعدادی از شیعیان کویت به جرم شرکت در اتاقجرامراسم حج توسط دولت عربستان سعودی، نسبت آویز خوبی برای نمایندگان خط امامی بود تا از این فرصت برای حمله به عربستان سعودی و آمریکا سودجویند و کسانی را که در وزارت خارجه و یا در جناح های مقابل زمره عادی سازی روابط دو کشور را مطرح می سازند به شدت مورد انتقاد قرار دهند. پیش از این در ماه شهریور لایحائی مشاور وزیر خارجه و رجائی خراسانی رئیس کمیسیون خارجی مجلس اظهار امیدواری کردند که روابط ایران و عربستان بهبود یابد همان موقع کروبی رئیس مجلس در یک موضع گیری رسمی اعلام کرده بود که «کمیسیون سیاست های خارجی مجلس... پیوسته نظریات حضرت امام را مورد توجه و راهنمای عمل خود قرار داده اند...» (یعنی عدم رابطه با عربستان سعودی). فاضل همدانی نماینده مجلس در روز ۱۲ مهر پس از حمله شدید به عربستان خطاب به دولت گفت: «مایه تعجب است که بعضی از وزیران در این شرایط حساس دم از صلح با عربستان سعودی می زنند.» علاوه بر عربستان موضوع آزادی راجر کوپر

از حمله به دولت با نقل جمله ای از احمد خمینی درباره پاکسازی افراد «انقلابی» گفت: «آن دستی که برای زدن افراد انقلابی و یاران امام در این مملکت فعالیت می کند دست امریکاست و باید به هر طریقی آن دست قطع شود». بیات نماینده زنجان با توجه به تلاش هائی که برای کم اثر کردن نقش مجلس صورت می پذیرد اظهار داشت: «مجلس مظهر آرمان ملت و حاکمیت اراده آنان بوده و در رأس همه قوا قرار دارد و قانونگذاری و سیاست گذاری در مسائل مهم اقتصادی-سیاسی و فرهنگی از وظائف خاص آن می باشد و هیچ قوه ای حق تصمیم گیری درباره آنها را ندارد.» جهانگیری نماینده جیرفت نیز در این زمینه برای طرف مقابل چنین خط و نشان می کشد: «اگر امام نیست، خدای امام هست، راه امام هست، فرزندان انقلابی امام با امامشان پیمان خون بسته اند...» (کیهان ۱۸ مهر) البته خشم خط امامی ها و مجلس از اینکه جناح های مقابل مانند روزنامه رسالت در حمله به آنها تا آنجا پیش می رود که حتی نویسنده آن تقاضای ۲۷۰ پوزه بند برای نمایندگان مجلس می کند (رسالت ۱۷ و ۱۸ مهر) قابل تصور نیست و این ناله و شکایت ها و دندان نشان دادن ها بخشی از واکنش به این گونه برخورد هاست.

صبر حزب الله

از جمله مواردی که اقدامات دولت رفسنجانی خشم حزب الله را برانگیخته است، محدود کردن نسبی گشت های کمیته ها و در نتیجه شل شدن کنترل در خیابان های شهرهاست. مرضیه هبیب چی نماینده تهران درباره سیاست جدید در جلسه ۱۷ مهرماه مجلس گفت: «الآن کار به جایی رسیده است که عروس ها را نیمه برهنه در خیابان ها و میداین پیاده کرده و به رقص و پایکوبی می پردازند و فیلم می گیرند.» وی آنگاه با یادآوری مسئولیت های خطیر حزب الله در نهی از منکر و امر به معروف مانند سال های گذشته اضافه کرد که «به هر حال چون نمی خواهیم بی قانونی کنیم چند صباخی دیگر صبر می کنیم ولی شما بدانید که صبر ما هم حدی دارد.» این بحث ها همگی در شرایطی صورت می گیرند که هنوز حتی یک طرح جدی و اساسی از سوی دولت به مجلس ارائه نشده است و طرح بودجه سال ۶۹ و یا برنامه پنج ساله در مجلس یقیناً بر دامنه این برخوردها خواهد افزود و بخشی از نمایندگان که فعلاً خود را «مستقل» از دست بندی های موجود می دانند در این میانه نگران از اوج گرفتن درگیری های طرفین در مجلس سؤال می کنند «با این جناح بندی ها و به هم پریدن ها به کجا می خواهید بروید؟» (کیهان ۲۴ مهر) اما بدیهی است کسی گوشش به این حرف ها پدھکار نیست و دامنه بحران به جایی کشیده می شود که خامنه ای به عنوان ولی فقیه و ادار می شود رأساً وارد گود شود و آشکارا مجلس و هوادارانش را خطاب قرار دهد که «امروز حمایت از مسئولین قوه مجریه و قضائیه و کمک به آنها یک فریضه شرعی است و تضعیف آنها حرام است.» اما همانگونه که تجربه ده ساله گذشته نشان داده است هیچ نیروئی حتی امر و نهی خمینی نیز نتوانست هیچ گاه از شکاف میان این جناح ها که به ویژه از بینش های متفاوت اجتماعی آنها ناشی می شود بکاهد.

لشکرکشی علیه مسیونوز

فراهم آوردند. آخرش دیدید که به يك حلقه انگشتری الماس که در روز قتل حضرت امام حسن علیه السلام از علیحضرت شاه به عنوان خلعت گرفت چگونه رفت که با آقایان و علما هم خداحافظی نگفت. حالا هم يك کالسکه و یا يك درشکه و يك دیدن صدراعظم این هیاهو را ساکت خواهد نمود» (همانجا: ۲۷۲-۲۷۱)

ناظم الاسلام میانه را می گیرد، در عین حال اتمام حجت نیز می کند: «... جناب آقای سید عبدالله در کار خود محکم است، آقایانی که با ایشان می باشند همگی از ایشان قول گرفته اند و محکم ایستاده اند به صدهزار تومان هم خاموش نخواهند شد... قنوت و مردانگی آقای بهبهانی را همه می دانند. مراداتی را که بعضی با ایشان دارند جزو اسرار است و در این مجلس نمی توانم عرض کنم. همین قدر برای اطمینان شما عرض می کنم این اقدام جناب آقا عن قریب نتیجه اش ظاهر خواهد شد. باز عرض کنم، هرگاه آقای بهبهانی از قولش پروگشت فوراً ایشان را معدوم و دیگری را به چایش منصوب خواهیم نمود.» (همانجا صفحه ۲۷۲)

راه اتحاد دو سید این گونه هموار شد. این زمان، بازرگانان به دنبال شکایت از نوز، کارشان به تحسن در عبدالعظیم کشیده بود. ماجرا چنین بود که بازرگانان به دلیل بی اعتمادی حکومت به شکایت هایشان از نوز تصمیم گرفتند بازار را ببندند، با وساطت اتاق تجارت، مجلس مشورتی وزیران برای رسیدگی به شکایات آنها تشکیل شد. آنجا، بازرگانان، نوز را در حضور وزیران محکوم کردند. ولی چون عین الدوله از نوز پول می گرفت پس از شکست نوز از بازرگانان، توهینش را به آنها: «پدرسوخته ها- و شکایت و اعتراض بازرگانان را از این توهین نادیده گرفت و بازرگانان ناگزیر در حضرت عبدالعظیم، پست نشستند. عین الدوله که وامی تحصیل کرده بود، شاه را به سفر اروپا برد و محمدعلی میرزا، ولیعهد، به نیابت سلطنت به تهران آمد. در این مدت هم ماجرای «نوز» معلق ماند و هم مبارزه عین الدوله با بهبهانی. ولی بهبهانی بیچار نبود و برای هم پیمان کردن «آقایان» نیکریا خود، می کوشید، هرچند شیخ فضل الله که بهترین رابطه را با عین الدوله داشت، او را مایوس کرد.

هنگام اقامت محمد علی میرزا در تهران، دو اتفاق کاملاً جدا، یکی در تهران و دیگری در کرمان رخ داد که هرکدام به خوبی روحیه و درک دربار و روحانیت را از «حکومت» و «ریاست» برکشور نشان می دهند و نقل آنها بی مناسبت نیست: در تهران، محمدعلی میرزا از غیبت پدر استفاده کرد، و به نوشته تاریخ بیداری: «... زن موقر السلطنه را که دختر مظفرالدین شاه بود، به حکم ولیعهد و مأموریت سعید السلطنه رئیس نظمی در محضر حاج شیخ فضل الله مطلقه نمودند (موقر السلطنه - داماد شاه- به جرم گذاشتن شیتامه در اتاق خراب شاه از دربار طرد شده بود) و برای این که این بدنامی را اصلاح کنند چهل هزار تومان به موقر السلطنه دادند. و آن زن را که همه علمای طهران طلاقش را صحیح نمی دانستند، در حالتی که شوهرش و خودش راضی به طلاق نبودند، پس از چند ماهی امام جمعه طهران به عقد خود درآورد. و چون احدی نبود عقد او را برای امام جمعه اجرا نمایند خود حاج شیخ فضل الله او را معفوده امام جمعه نمود» (همانجا صفحه ۲۰۴). (ناتمام)

«بلکه... جنابش با آقای طباطبائی متحد و متفق شونده» و «گفتگوی ایشان نوعیت پیدا کند و غرض شخصی مبدل به اغراض نوعی گردد» و قرار می گذارند یکی از محارم آقا را ملاقات کنند. و از جلسه بعد که مجلس ضیافت مخصوص نوروزی (۱۵ محرم ۱۲۷۲) است، سید محمدتقی از محارم آقا، حضور دارد و به او پیشنهاد می کنند: «امروز شما باید کاری کنید که این زحمت و اقدام جناب آقا سیدعبدالله بی نتیجه نماند. مسیونوز عمامه بگذارد و یا اصلاً نباشد کاری نکرده اید. باید این فرمایش آقا نوعیت داشته باشد. عرض مزل نوز، عدالت بخواهید، رفع ظلم رایعش شوید. احکام قرآن و قانون اسلام را تقاضای اجرا نمائید» (همانجا صفحه ۲۷۰). بعد از بحث زیاد، آقا سیدمحمدتقی می گوید: «عیب کار این است که جناب آقا پول ندارد که خرج طلاب کند. آقا طلاب را پول ندهند جمع نخواهند شد حتی آن چند شب قبل پول برای چای و قلیان مجلس طلاب نداشتند». سیداحمدنامرالشریعه کرمانی می گوید: «غصه پول را نخورید. من قریب جناب آقا صاحب پول خواهد شد آن که باید پرسنند خواهد رساند» و مجدداً اسلام کرمانی ادامه می دهد: «طلایی که اطراف جناب آقا می باشند چون قصدشان ترویج اسلام است و نجات دادن ایران محتاج پول و مخارج گزاف نمی باشند به اندازه مخارج اجراشیه هم ملت حاضر است و می رساند». آقا سیدمحمدتقی می گوید: «چند نفر از خواهان اسلامیت حاضر شده اند که پول بدهند تا ده هزار تومان هم مقبل شده و آورده» (در مذاکرات بالا، نحوه تغییر زمینه بحث که در واقع چانه زدن سر تعیین نرخ است قابل دقت است).

ناظم الشریعه می پرسد: «من شنیده ام هواخواهان امین السلطان محروک آقا شده اند.» و سید محمدتقی جواب می دهد: «نه، احدی محروک آقا نیست... محروک آقا ظلم و ستمی است که از بعضی رجال دولت و درباریان دیده می شود. حالا ضمناً حضرت آقا در ضمن این مقصود مقدس انتقام خود را از عین الدوله بگیرد و یا دوستان خود را به جای دشمنان خود منصوب کند، چه ضرری دارد. چه عیب دارد که ایشان خدمتی به ملت و وطن و اسلام بفرمایند و فوایدی هم بالتبع ببرند. البته اگر این مقصود را نایل آیند هم رئیس خواهند شد و هم از دوستان انتقام خواهند کشید». مجدداً اسلام می گوید: «... بعد از مدتی که جناب آقای سید عبدالله اقدامی فرموده، می فرمایند مسیونوز را نمی خواهیم. بر ما و شما واجب و لازم است که مردم را بیدار و هشیار کنیم. یقین بدانید که در روز دیگر سداها خاموش و حرارت ها به برودت مبدل خواهد گردید. سال گذشته چه اندازه زحمت کشیدیم برای آقای نجفی و چه استقبالی برایش

از همین انجمن وابسته به طباطبائی بود که به میرزا مصطفی آشتیانی اطلاع دادند «يك صفحه عکس مسیونوز رئیس گمرک در اتاق امین السلطان است که مسیونوز در مجلس پال برداشته در حالتی که عمامه به سر و ردا به دوش انداخته...» و «آقا میرزا مصطفی فوراً محمد تقی خان پیشکار امین السلطان را دیده صفحه عکس را به دست آورد و آن را کپی کرده... در میان مردم منتشر ساخت. بهانه و مستمسک به دست آقایان افتاد.» و به شهادت ناظم الاسلام در این ایام «دوستان و هواخواهان امین السلطان... فرصت را غنیمت دانسته با اجزای آقایان باب مرآه را به طور محرمانه مفتوح کرده و اظهار اتحاد و دوستی کردند و پیوسته اجزاء آقایان را محروک بودند. اما، فراتر از این شهادت می دانیم که دوستان و هواخواهان امین السلطان در پاره ای انجمن های مخفی نفوذ کرده بودند، و خود او در اروپا راهش را برای جلب حمایت این انجمن ها، باز کرده بود. و به شهادت تاریخ، انجمن آدمیت، پشت سر امین السلطان ایستاد و چند سال بعد او را از اروپا به عنوان «گرگ توبه کار» به صدارت محمدعلی شاه کشاند. آنچه راه توطئه های امین- السلطان را بست گلوله تهر جانپازان برخاسته از قلب انقلاب و مردم بود که رابطه ای با «آقایان» و با «انجمن های مخفی» وابسته به آنها یا به «درباریان مشروطه خواه» نداشت.

درباره عکس بالماسکه مسیونوز، این گفتنی است که «عبدالله مستوفی» در زندگینامه معروف خودش آن را ساختگی می داند و در صحتش تردید دارد. اما آنچه هست این است که جای طرح مسائل عمده مملکتی در رابطه با وزارت گمرکات نوز، و فشاری که برای تأمین تعهد وام های دربار از طریق مقررات گمرک، و وضع مالیات جدید به مردم وارد می آمد، سید بهبهانی، روز عاشورا بر منبر خانه خودش، ماجرای عکس بالماسکه را عمده کرد. او پس از اشاره به تظلم تجار از مسیونوز و تعرفه گمرکی و خسونت مأموران او که «حتی در سرحد کورمانشاه زیر چادرها و شلوارهای زنان را تفحص می کنند» ناگهان از «امری تازه» که «اتفاق افتاده و گمرک اسلام و مسلمانان را شکسته است» خبر داد و گفت: «عکسی از نوز منتشر شده است که لباس مذهبی یارسمی ما را پوشیده است یعنی عمامه به سر گذارده و عبا به دوش افکنده است...» و خواستار خلع ید و اخراج نوز بابت این گناه بزرگ شد! (صفحه ۲۶۸)

در جواب این حمله شدید به نوز، عین الدوله گفت: «چون نوز را علی اسفرخان امین السلطان... سر این کار گذاشته بود، خیال داشتم او را از کار خلع نمایم و حالا که ملاحظه از او عقب کرده اند من باید برخلاف آنها از او همراهی کنم.» (همانجا)

در انجمن مخفی وابسته به طباطبائی درباره «منویات بهبهانی که شخصی است» به بحث می نشینند و تصمیم می گیرند: «اطراف جناب سید عبدالله را بیدار کرده مقتضیات زمان را حالی آنها» کنند

در محافل سیاسی چه می گذرد؟

نامه سرگشاده

به حکومت اتریش

کمیتة مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران اخیراً نامه سرگشاده ای برای سیداعظم اتریش ارسال کرده است. در این نامه پس از اشاره به قطعی بودن مخالفت مقامات رژیم ایران در ترور دکتر قاسملو، از سکوت بستگاه قضائی اتریش در معرفی قاتلین علیرغم وجود مدارک جدی انتقاد شده خاطر نشان می گردید: «دولت اتریش به خاطر رعایت مسائلی که برای افکار عمومی دنیا مفهوم نیستند و احتمالاً به علت ترس از اقدامات تروریستی دولت ایران از شناساندن مجریان قتل خودداری می کند... این رفتار غیر اصولی نه تنها موجب ناراضیاتی مردم کردستان و آزادیخواهان ایران شده، بلکه پای بندی کشور شما را به حقوق انسانی و قوانین و اصول بین المللی زیر سؤال برده است.» در خاتمه خاطر نشان شده است که: «اگر دولت اتریش همچنان بر موضع فعلی خودپابرجا بماند و خون این انسان های دمکرات و آزادیخواه را فدای بعضی منافع دیپلماتیک-تجاری نماید، حزب ما و مردم کردستان حق خویش می دانند از هر طریق ممکن به طرح این حق کشی آشکار در مجامع نی صلاح بین المللی بپردازند و از هیچ اقدام اصولی در این مورد دریغ نکنند.»

راه کارگر و کنگره

وحدت فدائی و آزادی کار

نشریه راه کارگر در شماره ۶۶ خود طی مقاله ای مفصل نتایج کنگره وحدت سازمان فدائی و آزادی کار را مورد بررسی قرار داده است. در ابتدا به پیروزی مکتب میانه در برابر گرایشات مسلط «سوسیال دمکراتیک» اشاره می شود و این امر احتمالاً محصول «مقاومت بدنه» ارزیابی می گردد و با تاکید خاطر نشان می شود که «اگر چنین باشد، باید از مقاومت قابل ستایش بخشی از بدنه سازمان فدائیان خلق و تعدادی از رفقای آزادی کار که تهاجم پرچمداران سوسیال دمکراسی را به شکست کشانده است، حمایت نمود، بدون آنکه از انتقاد به اشتباه آنان در تن دادن به سازش غیر اصولی در کنگره وحدت چشم پوشی گردد.» مقاله بدون توضیح اینکه بخش مورد نظر برای اجتناب از این اشتباه چه باید می کرد، در مصوبات کنگره هیچ «نشانی از دفاع اصولی و قاطع از مارکسیسم-لنینیسم» مشاهده نمی کند و آن را اوج وحدت التقاط فکری و تناقض حرف و عمل می داند. در مجموع از نظر نشریه مزبور، با انتخاب مجدد «پرچمداران سوسیال دمکراسی» در ارگان های رهبری سازمان فدائی، و با توجه به اینکه مصوبات سانتریستی کنگره تنها «چوب حراچی برسرثوری مارکسیستی نولت» و ناتوان در ارائه یک سیمای مسلکی پایدار می باشند، روند تحولات در این سازمان روبه سوی لیبرالیسم دارد. مقاله به «عناصر صادق و انقلابی» درون سازمان تومیه می کند که «قبل از هر چیز و پیش از هر چیز با همین تفکر سانتریستی تعیین تکلیف نمایند.»

سازمان اکثریت و

سیاست های خارجی اتحاد شوروی

کار «ارگان مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت»، در شماره ۶۸ خود، مقاله ای از نشریه اخبار مسکو چاپ کرده که در واقع حاشیه ای است بر مصاحبه شواردناده با روزنامه ایزوستیا و حاوی انتقاداتی به سکوت مصلحت طلبانه سیاست خارجی شوروی در برخی مسائل از جمله ماجرای سلمان رشدی، دیکتاتوری نوریه گاه، سکوت در مورد ترک زبان های یلغارستان و غیره است. هیات تحریریه نشریه کار به توبه خود حاشیه ای بر متن حاشیه نویسی شده و مندرج در نشریه اخبار مسکو نوشته و به سکوت یا فراموشکاری حاشیه نویس در مورد «سکوت اتحاد شوروی در قبال اعدام های وحشتناک سال گذشته در ایران و صدور و اجرای ده ها فرمان قتل و ترور توسط خمینی و میراث دارانش اشاره می کند و می نویسد: «انتظار مردم ایران و دیگر کشورها این است که سیاست هائی که در خدمت اهداف بشری نیستند، سیاست هائی که غیر اخلاقی اند به کنار نهاده شوند.»

مصاحبه با پرویز قلیچ خانی

پرویز قلیچ خانی ستاره فوتبال ایران و کاپیتان سابق تیم ملی ایران در مصاحبه ای با نشریه پیام کارگر به سزالات این نشریه پاسخ گفته است. در این مصاحبه که در شماره ۵۰ این نشریه درج شده، وی با اشاره به فراز و نشیب زندگی سیاسی خود توضیح می دهد که در دوران قبل از انقلاب بارها زیر فشار مقامات رژیم شاه قرار گرفته و در دوران بعد از انقلاب با جریان فدائی همکاری کرده است. وی در مقطع انشعاب اقلیت و اکثریت به علت سردرگمی فعالیت هایش کم می شود ولی در مقطع انشعاب ۱۶ آذر با سازمان فدائیان خلق همکاری می کند. پس از پلنوم هفتم آن سزالاتی برایش طرح می گردد و سرانجام در کنگره اخیر امیدهایش به یأس بدل می شود. در مصاحبه به جایگاه تشکیلاتی امروز او اشاره نمی شود و تنها وی تاکید دارد که «از آنجا که به حزبیت اعتقاد دارد، فکر می کند اگر فعالیت منظم سازمانی نکند، حالت ماهی وامانده را دارد.» قلیچ خانی کاهش کیفیت فوتبال کشور را اسفناک و تائراور می خواند و علت آن را فقدان تأمین نیازهای رفاهی، تسویه حساب های ایدئولوژیک و سیاسی و خلاصه حاکمیت عقب ماندگی و نادانی و نداشتن کاری می داند.

«مصلحت های» نشریه آدینه

نشریه آدینه که در میان محافل روشنفکری داخل (و ایضاً خارج) کشور مقبولیت چشمگیری پیدا کرده، در شماره ۳۶ خویش در پاسخ به یکی از خوانندگان خود که خواستار توضیح در مورد علت عدم چاپ مصاحبه کتبی دکتر پیمان در مورد «آزادی احزاب» شده خیلی خلاصه و «موجز» چنین توضیح می دهد: «با توجه به اوضاع و احوال، شرایط را برای ادامه دادن آن گزارش و چاپ مطلب آقای دکتر پیمان مناسب و به مصلحت ندیدیم.» عاقلان را اشارتی کافی است!

مهدی سامع چه می گوید؟

در لابلای صفحات نشریه «شورا» متعلق به شورای ملی مقاومت که در واقع تنها نشریه بیرونی عناصر وابسته به مجاهدین متشکل در این تشکل را تشکیل می دهد، مقاله ای هم از مهدی سامع مسئول سازمان فدائی پیرو برنامه هویت چاپ شده است که به تحلیل مواضع اپوزیسیون در قبال رأی پارلمان اروپا اختصاص دارد. آقای سامعی به تبع از فرهنگ متداول مجاهدین یعنی محور قراردادن «عنصر مجاهد» (علیرغم اینکه خود را جناح مارکسیست-لنینیست شورای ملی مقاومت می داند)، با این محک تلاش کرده انگیزه های نیروهای مختلف اپوزیسیون در مخالفت با رأی مشورتی پارلمان اروپا را مورد بررسی قرار دهد. ماحصل این «تلاش» این است: سلطنت طلبان که تکلیفشان معلوم است، جمهوریخواهان ملی، «میانه» بازاند، سازمان فدائی با «حسن نژیبه و حسن شریعتمداری لاس می زند»، حزب دمکراتیک مردم ایران «دکان حقیر دمکراسی» را باز کرده، سازمان اکثریت و جناح مخالف آن هوادار بایک امیرخسروی و آماده خیانت به «مقاومت» اند، حزب دمکرات کردستان که قبلاً تکلیفش را معلوم کرده اند، کومه مبارزه در کردستان را رها کرده، و خلاصه همه یا خائنند یا در بهترین حالت بیکاراند و این تنها مجاهدین و شورای ملی مقاومت اند که در صحنه سیاسی جامعه ایران فعال می باشند.

حرکت مشترک

سازمان راه کارگر و یکی از جناح های جریان اقلیت به نام «سازمان چریک های فدائی خلق ایران»، مبارزه به انتشارعلنی بولتن مشترک مباحث کرده اند. طبق اطلاع مندرج در اولین شماره این بولتن، نشریه مزبور برای «سازماندهی هدفمند مبارزه ایدئولوژیک جهت تقویت همکاری های نظری منتشر می شود.» در اولین شماره هر یک از دو جریان یک مقاله نوشته اند که هر دو به یک موضوع یعنی «رابطه پرولتاریا و خرده بورژوازی» اختصاص یافته، که ظاهراً طبق تصریح مقدمه بولتن حساس ترین موضوع مورد مشاجره میان جریان راه کارگر و جریان اقلیت بوده است.

در گذشت

محجوبی و اپوزیسیون

مرگ تأسف بار روزنامه نگار شجاع و مبارز منوچهر محجوبی در میان تمام نیروهای اپوزیسیون از راست تا چپ واکنش گسترده ای را برانگیخت. شاید برای نخستین بار بود که فقدان یک شخصیت سیاسی ایرانی همدردی کلیه نیروها از سلطنت طلبان گرفته تا جمهوریخواهان ملی، از چپ طرفدار دمکراسی گرفته تا چپ افراطی، یعنی طیف وسیعی شامل سلطنت طلبان، جمهوریخواهان ملی، حزب توده، اقلیت، اکثریت، شخصیت های منفرد، فدائی، راه کارگر، کومه و... را برانگیخت.

فریدون تنکابنی

تمرین آزادی و دمکراسی!

طنز

—واجب است فردی که عضو گروه ماست به «اوج عزت و رفعت» رساندن و مؤمن و مبارز و شجاع و بی باک و فداکار و منضبط و تابع اصول و مقاوم و قهرمان و اسطوره مقاومت و مبارزه نامیدن و به مجرد گسستن از گروه خود و پیوستن به گروه دیگر او را به «حضیض ذلت» کشاندن و بی ایمان و رقیق نیمه راه و ترسو و واژده سیاسی و سست عنصر و کسی که از همان اول هم پالاتش کج بود و در راه مبارزه می لنگید و خودخواه و خودپرست و جاه طلب و هرچی و آثارش نیست و بی پرنسیب خطاب کردن.

—ارجم است به کار بردن نشانی هائی چون مزدور سیا و جاسوس کا.گ.ب. و چیره خوار موساد و نوکر باسابقه انتلیجنت سرویس و حتی عامل نفوذی خمینی.

—احوط است به کار نبردن «عنصر مشکوک» به خاطر عدم قطعیت انقلابی این اصطلاح و کثرت استعمال و در نتیجه ایتدال آن.

—مستحب است در صورت نپیوستن شخص مورد نظر به گروه رقیب و بهانه به نست ندادن، او را «ترسو» بریده از مبارزه کنار کشیده و منفعل شده و به زندگی شخصی روی آورده معرفی کردن.

—واجب است در همه جا محیط خاله زنی سیاسی به وجود آوردن و در صورت موجود بودن، آن را هر چه غلیظ تر کردن. به این معنا که بی اهمیت ترین و ناچیز ترین امور زندگی خصوصی افراد گروه رقیب را، حتی اگر انگشت در بینی کردن یا شب شام نان و پنیر خوردن باشد، در بوق و کرنا کردن و بر سرکوبه و بازار جار زدن و حتی در نشریات درج کردن و در جراید چاپ زدن.

—احوط است پرنسیب سیاسی و اجتماعی افراد را نادیده گرفتن، و هم چون امور بی اهمیت دیگر از آن سخن به میان نیاوردن.

—میاج است نان به نرخ روز خوردن و بوجار لنجان بودن و از هر طرف باد آمد باد دادن و ساخت و پاخت کردن و به به بدستان سرگرم بودن و این امور را مذموم نشمردن بل تحسین کردن و انعطاف انقلابی نام نهادن.

—واجب است استعمال برهان خلف همیشه و در همه حال فی المثل اگر فردی از افراد گروه دیگر مدعی شد که بالای چشم فردی از افراد گروه شما ایروست، در پاسخ چنین استدلال کردن که مزبوران ارتجاع و نوکران استعمار و خاندان امپریالیسم و متحرفان سیاسی و خائنین به خلق را تسزده از گروه ما خرده گرفتن و انتقاد کردن.

—واجب است همواره از راه و روش «من آنم که رستم بود پهلوان» استفاده کردن و گفتن که چون دیگران مبارزه کردند و شکنجه دیدند و مقاومت ورزیدند و جان باختند، من مشروع و برحقم!

—ارجم است از شهیدان زندگی نامه های شورانگیز تهیه دیدن و با عکس و تصویلات چاپ زدن، اما در عمل مانند دراکولا از گور کهنه بیرون خزیدن و از خون شهیدان تغذیه کردن.

—واجب است سنگ اومانیزم و لیبرالیسم و ناسیونالیسم و سوسیالیسم و کمونیسم و مارکسیسم و انترناسیونالیسم و آزادی و دمکراسی را به سینه زدن و این الفاظ را شب و روز غرغره کردن، اما مفاهیم آن ها را از مغز خود بیرون راندن و به خاک سپردن.

—مستحب بل واجب است آرمان را وسیله کسب مال و جاه کردن و جهان بینی را در کوزه گذاشتن و آتش را خوردن و هدف را به طاق نسیان سپردن و دم را غنیمت شمردن و در خدمت «خلق» بودن و خلق را از یاد بردن.

از آنجا که سازمان ها و گروه های گوناگون اپوزیسیون مدتی است که به چشم و همچشمی یک دیگر سنگ آزادی و دمکراسی را به سینه میزنند و مدام از تمرین آزادی و دمکراسی سخن می گویند، اما در عمل می بینیم که در بر همان پاشنه گذشته می چرخد و آتش همان آتش است و کاسه همان کاسه، ما بر آن شدیم که به سیم خود در این راه قدمی برداریم پس به یکی از «مراجع تقلید» سیاسی که بیش از شصت هفتاد سال است در مهاجرت به سر می برد و در این مدت همه روش های مبارزه از مسلحانه و غیر مسلحانه و مسالمت آمیز و چریکی و کوهستانی و شهری و روستائی و نیز همه ایدئولوژی های مذهبی و غیر مذهبی و مارکسیستی و غیر مارکسیستی و انقلابی و لیبرالی و چپ و میانه و راست را آزموده و از همه هم سربلند بیرون آمده، و گرچه هفت شهر عشق را گشته، هنوز اندر خم همان نخستین کوجه، بل در انتهای نخستین بن بست گرفتار است، مراجعه کردیم و با طرح پرسش های خود، از ایشان «استفتا» کردیم که «حصول وحدت و تمرین آزادی و دمکراسی در عمل چگونه است؟» اکنون «فتاوی» ایشان را در زیر می آوریم، باشد که به زودی ثمرات معجزه آسای آن آشکار شود. (برای رعایت اختصار، همه احزاب و گروه ها و سازمان ها و جمعیت های سیاسی را «گروه» نامیده ایم.)

—چرا هر گروه واجب است بلاوقفه از وحدت و اتحاد و ائتلاف و همبستگی و یکپارچگی و مبارزه مشترک با دشمن مشترک سخن گفتن، اما در عمل قدم از قدم برنداشتن.

—ارجم است گروه های دیگر را عامل تشبث و تفرقه معرفی کردن.

—واجب است از سعه صدر و وسعت نظر و دوری از تعصب و تحجر و کوتاه بینی سخن گفتن، اما در عمل تنها خود را برحق دانستن و دیگران را باطل شمردن و بها به این امر که پیروزی همیشه از آن کسانی است که مرغ شان یک پا دارد، سخت مؤمن و معتقد بودن.

—ارجم است با ندیدن فردی از گروه دیگر در خیابان، روپرگرداندن و خود را به ندیدن زدن، و در صورت سلام کردن او، محل سگ به او گذاشتن و به راه خود رفتن.

—مکروه است از نانوایی ای که فردی از گروه دیگر از آنجا نان می خرد، نان خریدن و مرده خود را در گورستانی که فردی از گروه رقیب در آن مدفون است، به خاک سپردن.

—احوط است هنگام سخن گفتن با افراد گروه خود در کوچه و خیابان، حتی در موضوعاتی مانند آب و نان و آسمان و ریسمان، به مجرد دیدن فردی فارسی زبان از اتباع ایران در شعاع صد قدمی، از بیم فاش شدن «اسرار مهم و مخفی گروه و سازمان» لب از سخن فروبستن و دندان بر زبان فشردن و مهر سکوت بر دهان زدن.

—مستحب بل واجب است تنها با افراد گروه خود معاشرت کردن و قربان و صدقه همدیگر رفتن و از چشم و ابروی یکدیگر تعریف کردن و همدیگر را خجالت دادن و از خود متشکر بودن و به سراغ احدی از زنده و مرده گروه دیگر نرفتن.

—واجب است به مجرد دیدن فردی از گروه دیگر در جمع خود، بی درنگ، او را بیرون انداختن.

—ارجم است بیرون انداختن را با فحش و فضاحت همراه کردن.

—مستحب است به کار بردن پس گردنی و اردنگی.

جناح معترض
راه کارگر و تدارک کنفرانس

نیروهای معترض راه کارگر، اکنون که عملاً نتوانسته اند خواست خود مبنی بر بی قید و شرط بودن مباحث را به کرسی بنشانند، در تدارک برای کنفرانس خویش گام جدیدی برداشته و با انتشار نشریه ویژه مباحث کنفرانس به حرکت خود ادامه داده اند. این نشریه که کماکان با آرم و تیتر «سازمان کارگران انقلابی ایران» منتشر می شود، حاوی چندین مقاله و طرح یک سلسله قطعنامه های پیشنهادی است. در مجموع نویسندگان به پیروی از سیستم نقل قول و با استمداد از این نقل قول ها که از مارکس و انگلس و لنین گرفته شده، تلاش دارند اثبات نمایند که «فوق سانترالیسم» دفتر سیاسی سازمان راه کارگر، با دمکراتیسم لنین و با اندیشه مارکس و لنین تناقض دارد و مواضع سیاسی رهبری سازمان را نیز دارای محتوای «راست روانه» و «لیبرالی» قلمداد می کنند. در مجموعه مباحث مندرج در این ویژه نامه بر سرریشه یابی بحران سازمان اختلافات معینی به چشم می خورد. از جمله اختلاف برسر ارزیابی از ماهیت دول سوسیالیستی موجود که عده ای آنها را ماحصل «انحطاط غالب دول کارگری» دانسته و عده دیگر این برخورد را ترورسیستی می دانند، و یا اختلاف بر سر نقش عامل عمومی و جهانی بحران تمام جنبش کمونیستی و میزان این نقش در بحران سازمان راه کارگر است. در هر حال از سوی «بابا علی» با تکیه بر مجموعه مباحث، پیش نویس یک سلسله قطعنامه ها تهیه و در شماره ۲ این ویژه نامه چاپ شده تا در مورد آنها پس از بحث در کنفرانس تصمیم گیری شود. این پیش نویس ها عبارتند از «علل عمده بحران جنبش کمونیستی»، «درباره جبهه واحد کارگری و جبهه دمکراتیک-ضد امپریالیستی»، «درباره بحران تشکیلاتی»، «در محکومیت نوسانات تاکتیکی اکثریت دفتر سیاسی».

نه پادشاه داریم نه رئیس جمهور

حسن نزیه در ادامه پلمیک میان سلطنت طلبیان و جمهوریخواهان ملی طی نامه ای که در کیهان لندن شماره ۲۷۰ چاپ شده در پاسخ به انتقاد طرفداران سلطنت از وی و جمهوریخواهان ملی مبنی بر عدم همکاری با رضاپهلوی، ابتدا با دفاع از شخص خویش و این ادعا که در جامعه ایران دارای مقبولیت کامل می باشد، می نویسد: «پنده و جمهوریخواهان ملی که تعیین نوع نظام سیاسی آینده را منحصرأ در صلاحیت مجلس مؤسسان می دانیم، معتقدیم که تا آن زمان نه پادشاه و نه رئیس جمهور و نه قانون اساسی خواهیم داشت.» وی در پایان این نامه نوشته است: «با اغتنام از فرصت اضافه کنم رژیم حاکم محکوم به سقوط و سرنگونی است. تظاهرات مزورانه رفسنجانی این مرد ریاکار و هزار چهره حریص مال و منال و مقام که مسئول کشتارها و تعدیات و جنایات بی شمار است نباید عده ای را در داخل و خارج ایران به امیدها و انتظارات واهی سوق دهد. شعار «سرنگون باد جمهوری اسلامی» و «بوقرار باد آزادی و حاکمیت ملی» باید شعار واحد و فراگیر ملی شود.»

ارزیابی بودجه دولت ۶۷-۱۳۶۲

بودجه در خدمت تسدید بحران اقتصادی - اجتماعی

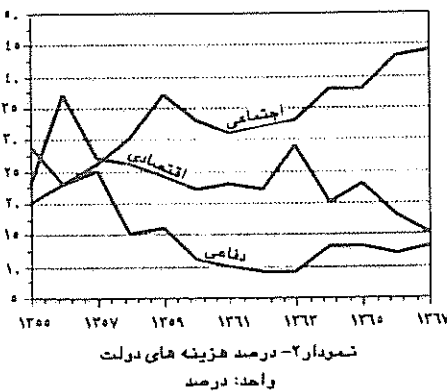
بخش تولیدی، درحقیقت امید بستن به چیزی است که تحقق آن به هیچ رو قطعی نیست.

کاهش شدید هزینه های عمرانی

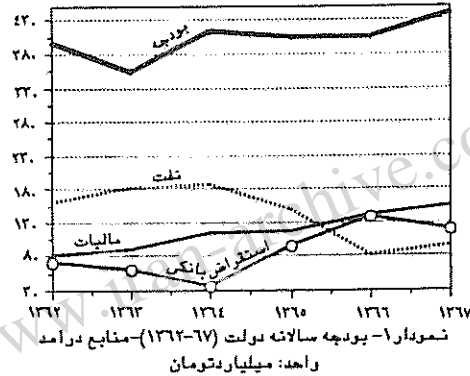
در بخش هزینه های دولت، پدیده جدید پس از سال ۱۳۵۸ یعنی افزایش سریع مخارج دولت در بخش غیر عمرانی [جاری] به خاطر سنگین شدن بی سابقه بخش دولتی همچنان ادامه یافته است. کل حقوق بگیران بخش دولتی در فاصله سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷ حدود ۶۰ درصد رشد یافته و به مرز ۲/۵ میلیون نفر رسیده است. رشد سریع شمار حقوق بگیران دولتی، سهم هزینه های جاری دولت را در همه زمینه ها نسبت به سرمایه گذاری و بخش عمرانی افزایش داده است. نمودار شماره ۲ نشان می دهد که بودجه بخش های گوناگون اقتصادی در دوره مورد مطالعه دچار افت جدی شده است.

بودجه دولت در بخش اقتصادی پیش از بخش های دیگر دچار تنزل شده است. همانگونه که نمودار شماره ۲ نشان می دهد سهم بخش اقتصادی به کل بودجه به طور منظم کاهش یافته و از حدود یک سوم تا یک چهارم بودجه در سال های ۱۳۵۰ به کمتر از ۱۵ درصد در سال ۱۳۶۷ رسیده است. این افت چشمگیر نشان می دهد که در حقیقت دولت در برابر بحران اقتصادی و هزینه های کمرشکن جنگ، به عنوان آسان ترین راه حل از بودجه بخش های اقتصادی و عمرانی و سرمایه گذاری ها کاسته است.

دولت جمهوری اسلامی با آن همه سروصدا در زمینه کشاورزی، تقریباً هیچ گام اساسی در راه سرمایه گذاری های جدید برنداشته و در مجموع اعتبارات عمرانی تخصیص یافته در این بخش از رو به کاهش بوده است. (نمودار ۲)



از ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶ نفت همواره بین ۶۰ تا ۸۰ درصد درآمد دولت را تشکیل می داده است. دربرابر سهم مالیات از حدود ۱۱ درصد در سال ۱۳۵۲ به بیش از ۴۰ درصد در سال ۱۳۶۷ رسید. بدین ترتیب جمهوری اسلامی نیز مانند بسیاری از کشورهای نفت خیز در اثر افت شدید پهای نفت و آدار شده است به منابع دیگر درآمد دولت روی آورد و یا بخش مهمی از برنامه های عمرانی و سرمایه گذاری های بزرگ را کنار بگذارد. جمهوری اسلامی علاوه بر این راه حل ها، به دلیل جنگ با عراق ناچار شده است به طور وسیع به



استقراض بانکی دست زند. درحقیقت طی دوره مورد بحث همواره بین ۱۱ تا ۲۴ درصد درآمد دولت از محل استقراض بانکی (به طور عمده روانه کردن اسکناس بی پشتوانه به بازار) تأمین شده است. یکی از منابع اصلی تورم لگام گسیخته طی سال های اخیر همین استقراض بی رویه و وارد شدن حجمی از اسکناس به نظام گردش پولی کشور بدون پشتوانه تولیدی است.

از سوی دیگر تقریباً در همه دوره ۶ ساله مورد بحث پیش بینی های دولت با عملکرد واقعی بودجه دارای تفاوت های جدی بوده است. مثلاً در سال ۱۳۶۳ دولت تصور می کرده است ۱۸۰ میلیارد تومان نفت خواهد فروخت، درحالیکه کل درآمد دولت از این بخش از ۱۲۸ میلیارد تجاوز نکرد. همین بی دقتی ها در پیش بینی منابع درآمد باعث شدند دولت بارها در این مدت مجبور شود اصلاحیه هایی را مربوط به بودجه سالانه خود به مجلس ببرد. به نظر می رسد در بودجه ارزی برنامه پنج ساله آتی نیز محاسبات بسیار خوش بینانه صورت گرفته است. چرا که فقط تأمین حدود ۶۰ درصد از ۱۱۰ میلیارد دلار درآمد ارزی پیش بینی شده از طریق فروش نفت کم و بیش قابل اطمینان است و ظرفیت صادرات غیرنفتی ایران هیچگاه از ۱/۲ میلیارد دلار در سال فراتر نرفته است. درنتیجه حواله کردن بقیه ارز برنامه ریزی شده به منابعی مانند قروض خارجی، سرمایه گذاری مشترک ویا ورودارزهای سرکردان به

سیاست های اقتصادی جدید دولت رفسنجانی و بحث های مربوط به برنامه پنج ساله آینده در صدر خبرهای اقتصادی ایران قراردارند. تلاش جمهوری اسلامی آن است که با تبلیغات حول این برنامه ها و سیاست های نوین، افکار عمومی و سرمایه ها و نیروی انسانی را متقاعد سازد که دوران جدیدی در حیات رژیم آغاز شده است و سازندگی و رونق اقتصادی مهم ترین هدف دولت جدید را تشکیل می دهند. اما با همه این تبلیغات، عملکردهای ده سال گذشته در هر برنامه بازسازی خواه ناخواه مهر و نشان خود را برچا می گذارند و به ویژه در شرایط باقی ماندن بسیاری از تضادهای درون رژیم، ادامه حیات گرایش های گوناگون در آن و به ویژه ناتوانی در امر مدیریت و جلب نیروی انسانی کارآ و فساد همه گیر و گسترده کماکان به صورت زخم های کهنه در دوران جدید به اشکال جدید سرپا می کنند. بررسی بودجه پنج سال گذشته دولت جمهوری اسلامی تا حدودی وضعیت عمومی، ظرفیت دولت و گره های اصلی توسعه اقتصادی-اجتماعی را مشخص می کند. هرچند نباید این بررسی را معادل ارزیابی همه جانبه اقتصاد ایران تلقی کرد. دو ویژگی مهم بودجه ایران در سالهای ۶۷-۶۲ را کاهش شدید سهم هزینه های عمرانی و اقتصادی از یکسو و افت درآمدهای دولت به ویژه در آنچه مربوط به صادرات نفت می شود و بالارفتن بی سابقه میزان بدهکاری دولت به بانک مرکزی در اثر کسری بودجه، تشکیل می دهند. ما در این نوشته این دو ویژگی اصلی دولت در پنج سال گذشته را با دقت بیشتری زیرنظر بین قرار می دهیم.

۱۲۰ میلیارد تومان کسری بودجه

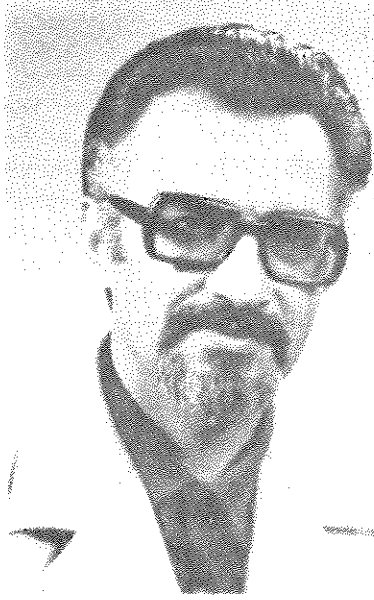
در همه پنج سال دوره مورد بررسی، وجود شکاف در بودجه یا عدم تطبیق هزینه ها و درآمدهای دولت پدیده ثابت در خروج و دخل دولت را تشکیل می داد. در سال ۱۳۶۵، دولت فقط توانست به دو سوم درآمدهای پیش بینی شده دست یابد و باقیمانده بودجه از طریق استقراض بانکی (چاپ اسکناس) تأمین شد. نمودار شماره ۱ نشان می دهد که طی دوره مورد بحث منابع اصلی درآمد دولت یعنی نفت و مالیات به نوسانات قابل توجهی دچار بوده اند. کاهش قیمت نفت به همراه افت صادرات اثرات قابل توجهی بر ساخت منابع تأمین بودجه برجا گذاشته است. دولت با افزایش مالیات و روی آوردن به راه حل استقراض از بانک ها در صدد پرکردن جای خالی نفت در بودجه درآمد. این تغییرات سبب شد سهم نفت برای اولین بار در ترکیب بودجه ایران طی دو دهه گذشته از ۲۰ درصد هم کمتر شود. درحالیکه طی سال های پس

در بخش آب و برق، کاهش بودجه عمرانی تکان دهنده است. (نمودار ۲). بودجه عمرانی بخش برق در سال ۱۳۶۷ حدود یک پنجم سال ۱۳۶۲ بوده است. یعنی با وجود افزایش جمعیت و افزایش سریع مصرف برق دولت هیچ اقدامی برای ترسعه حجم تولید برق صورت نداده و خاموشی های وسیع ۲-۳ سال اخیر نتیجه طبیعی این سیاست ضد اقتصادی است.

در بخش صنایع میزان سرمایه گذاری در سال ۶۷ به یک سوم سال ۶۲ رسید. یعنی با درنظر گرفتن رشد جمعیت و تورم بسیار بالا این افت را باید به مراتب بیشتر ارزیابی کرد. با توجه به تقارن دوره مورد بررسی با جنگ

به یاد شهید هوشنگ ناظمی (امیر نیک آئین)

چکیده مقاومت



روزی اگر به خاک شهیدان گذر کنی
شور قیام در همه عالم افتد
یک سال از قتل عام زندانیان سیاسی در زندانهای
جمهوری اسلامی می گذرد. از مرگ بهترین و
گرامی ترین فرزندان خلق. سالی که هر لحظه آن
پراز خاطره قهرمانی، فداکاری ها و بزرگی آنها
بود. و یاد آنها همچون زیباترین و عزیز ترین
احساسات آدمی در روح و قلب تمامی کسانی که
به آزادی و انسانیت ارج می نهند ماندگار شد.
هوشنگ ناظمی (امیر نیک آئین) یکی از
همراهان کاروان بزرگ آزادگان ایران بود و تا
آخر همچون رهروی با ایمان و وفادار پای در
رکاب ماند و به ستارگان درخشان جنبش مبارزه
مردم ایران پیوست.

متداول این است که در چنین هنگامه ای شرح
حالی از زندگی آنها نوشته شود ولی فاصله میان
تولد و جان بازی، بود و نبود دلوران خلق چنان
بزرگ است که در قالب ها و کلیشه های مرسوم
نمی گنجندونیک آئین یکی از آن هاست. او انسانی
بزرگ، نویسنده ای با ارزش و مارکسیستی با
ایمان بود. با عشقی سرشار به مردم و در عملش
خدمت به آنها.

اولین بار او را در یک جمع جوان دیدم یا همان
عینک چهار گوش و لیخنندی که بر دل می نشست
و صمیمیتی که تو را سال ها به او نزدیک می کرد
به همراه خانواده اش که بسیار بواپیش عزیز
بودند. در تیرماه ۶۷ در نامه ای از زندان به
پسرش نوشت: «می خواهم بنویسم که چقدر
دوستت دارم و چقدر دلم برایت تنگ شده ولی
مگر بی نهایت را می شود نوشت و مگر کیفیت
آن پیوندهای ژرف روحی و عاطفی که مرا با تو و
فانی و داریوش یگانه می سازد با قد و اندازه
می توان بیان کرد؟»

بار دوم او را در خانه مان دیدم با آرامش
محجوبانه ای که تمام نستیاچیگی مرا از دیدارش
به یکباره از من دور کرد. با همان تعارف و آداب
ایرانی که با وجود سال ها دوری از ایران از
خاطرش ترفته بود. پیوند عمیق امیر با ایران و
مردمش چیزی نبود که با سال های دراز مهاجرت
کم شود و یا از بین برود. او در زندان هم سنت های
ارزنده ما را فراموش نکرده است: «باشد که به

یاد همه سال هائی که با هم نوروز را جشن می گرفتیم
سبزه عید را پرویانیید، از روی آتش بجبهید و
سفره هفت سین را بچینید.»

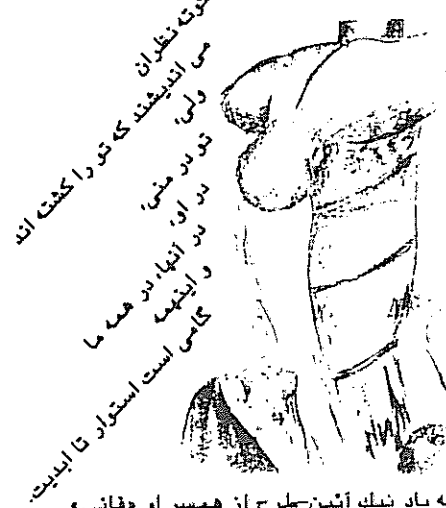
در آخرین باری که او را دیدم دلم نمی خواست
او را به حرف ها و بحث های متداول سیاسی
بکشانم. آن هم در زمانه ای که عقل و دل و کردارمان
به راه های جدا می رفتند و او همیشه پاسخ
پرسش ها را با طنزی ظریف و گاه تلخ می داد و
لیخنندی و سکوتی پاسخ به تمام بحث های خشک
اندیشانه و خوشبوارانه بود. با وجود مشغله
زیادش اما همواره از تازه های هنر و ادبیات
آگاه بود و با علاقه در مورد آنها حرف می زد.

بعد روزهای تلخ فرارسید. امیر هم در زندان
بود. اما نه جای او آنجا بود و نه دیگران. روزهای
خوشبآوری های کودکانه می گذشت و واقمیت تلخ
چون آواری برسو همگان فرو می ریخت. از امیر
هرچه خبر می رسید خیر مقاومتش بود و رنجی
که می بود و شکنجه ای که متحمل می شد. خود
او می نویسد: «همچنان در پایان پنجمین سال
نیز خود را روحیه خود را جوان و امیدوار و
مطمئن و مفتخر می یابم و سرشار از آرزوهای
هستم که به تحقق آنها، کلی و جزئی، شخصی و
عمومی، فردی و اجتماعی، خانوادگی و جمعی با
خوش بینی علاج ناپذیری می نگرم.»

ارج نهادن ما به «نیک آئین» به خاطر انسان
دوستی عمیق او و عشق بزرگش به مردم است.
راهی که با چرتکه اندازی سیاسی و مقام پرستی
تفاوت بسیار دارد. او در زندگی از کسانی که از
«حزب» دکان دلالی و کاسیکاری ساخته بودند
بیزار بود و با مرگ شرافتمندانه اش نشان داد که
میان راه مبارزه و بیراهه سازشکاری و سیاست
بازی چه دره ژرفی است.

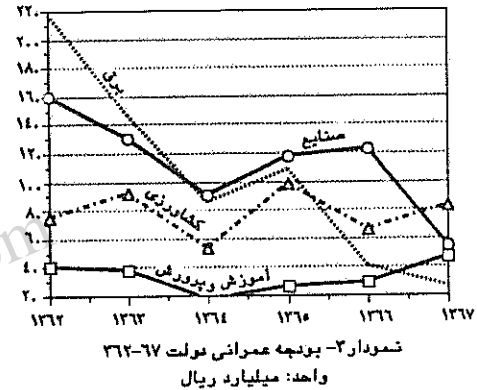
مبارزه او برای پهروزی مردمش از او قهرمانی
ساخت که راه مقاومت را در زندان برگزید. او در
نامه ای در فروردین ۶۷ به خانواده اش می
نویسد: «مطمئننتان می سازم که هرگز باعث
سرافکنندگی و شرمساری شما نخواهم شد.»

ما در سالگرد فاجعه ملی، در برابر خاطره این انسان
مبارزه شریف و فدakar سرتعظیم فرود می آوریم.
ناهیدکشاورز



ایران و عراق، هزینه های دفاعی مندرج در بودجه
اشکارا با واقمیت ها ناسازگار است. در حالیکه
در بودجه سهم هزینه های نظامی در دوره مورد
بحث از ۸ درصد به ۱۵ درصد رسیده، به اعتراف
خود نخست وزیر وقت بطور متوسط حدود یک سوم
هزینه های دولت به طور مستقیم و یا غیر
مستقیم در خدمت جنگ قرار داشته است.

در بخش اجتماعی، آموزش و پرورش از
بیشترین سهم بودجه (یک چهارم) برخوردار است.
طی سال های ۶۲ تا ۶۷ تعداد دانش آموزان از
حدود ۸/۵ میلیون نفر به ۱۲/۵ میلیون نفر
رسیده ولی سهم بودجه عمرانی آموزش و پرورش
کاهش یافته است. این واقمیت نشان می دهد که
بخش بزرگی از بحران فزاینده در تامین امکانات
آموزشی در سطح کشور به عدم تخصیص بودجه
لازم برای گسترش امکانات آموزشی در برابر
موج ورود دانش آموزان جدید به نظام آموزشی
باز می گردد.



در بخش های گوناگون اجتماعی و اقتصادی
می توان نمونه های متعددی ذکر کرد که به
روشنی از کاهش چشمگیر سرمایه گذاری و
بودجه عمرانی حکایت می کند. این سیاست
مخرب که بخش عمده آن نتیجه مستقیم ادامه
جنگ و بی تدبیری گردانندگان رژیم است،
آنچنان اثرات ویران کننده ای برجا گذاشته است
که جامعه ایران تا سالیان دراز از آن رنج خواهد
برد. در چنین شرایطی است که برنامه پنج ساله
آتی، حتی اگر در همه خطوط اعلام شده به
موفقیت دست یابد، می تواند فقط بخشی از این
ضربات را جبران نماید.

در سال های آینده با توجه به رشد سریع
افزایش جمعیت (۲/۵ درصد درسال) و نیز عقب
ماندگی و ویرانی های سال های گذشته دولت
مجبور به صرف هزینه های سنگین در بخش
اجتماعی است. افزایش ناگزیر هزینه های
اجتماعی (آموزش و پرورش، بهداشت، فرهنگ،
مسکن و...) به سهم بودجه عمرانی و اقتصادی و
زیربنائی دولت لطمه می زند. نگهداشتن یک
دستگاه عریض و طویل دولتی به همراه دو نیروی
مسلم بزرگ و شبکه ای از سازمانهای جنبی
مانند انواع بنیادهای هزینه تراشی، همواره به
صورت عامل بازدارنده درجهت به راه انداختن
مؤثرتر طرح های بزرگ اقتصادی که لاجرم باید با
کمک دولت ایجاد شوند، عمل خواهد کرد. سیاست
دولت گذشته تسلیم در برابر این وضعیت بود.
بودجه ۶ سال گذشته دولت بهترین گواه این مدعا
است. ماه های آینده نشان خواهند داد که آیا
دولت جدید قادر است خود را از وزنه سنگینی که
به پاهایش بسته شده است برهاند یا خیر.

س. شایمان

حزب جدید گمونیستهای

توفیق ایمره ناگین در بوجود آوردن جنبش اجتماعی سال ۵۶، وحشت اردوگاه سوسیالیسم را به همراه داشت که منجر به سرکوب خونین این جنبش توسط نیروهای پیمان ورشو و اعدام وی گردید. در جریان این حادثه تانک ها و سربازان شوروی به مجارستان یورش بردند و مقاومت مسلحانه مردم را به زور در هم شکستند.

اصلاحات در حزب و جامعه، از آنجا که حرکت آغاز شده توسط ناگین و اصلاح طلبان حزبی به خواسته های توده ها تبدیل شده بود، نمی توانست مهرنشان خود را در روند تحولات عادی کشور برجای نگذارد. در تمام دورانی که کادار رهبری حزب و جامعه را برعهده داشت، با آنکه در سیاست خارجی سعی می کرد هم‌اوائی خود را با سیاست بین المللی اتحاد شوروی به نمایش بگذارد ولی در صحنه داخلی رفوم های هرچند نیم بند در زمینه های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به عمل آورد تا بتواند علیرغم فشارهای اردوگاه تا آنجا که ممکن است نرمش بیشتری در عرصه های مختلف از خود نشان دهد. سیاست اقتصادی

جدیدی که مجارستان دوران کادار در سال ۶۸ اتخاذ نمود سبب رشد دومین بحران در رابطه این حزب با پیمان ورشو گردید و در نتیجه بینش اصلاح طلبانه در حزب مجدداً مورد حمله قرار گرفت درست در همین رابطه است که در سال ۷۴ بیشتر اعضای اصلاح طلب هیأت سیاسی که در اصلاحات ۶۸ و ۷۲ نقش برجسته ای ایفا نمودند از این سمت برکنار شدند. نیرس آخرین رهبر حزب سوسیالیست کارگری مجارستان و رهبر کنونی حزب سوسیالیست مجارستان و پوزگای نامزد این حزب برای انتخابات ریاست جمهوری آینده در این زمره اند. ماتیا س زوروس رئیس مجلس مجارستان و از جمله اصلاح طلبان حزب در مصاحبه با لوموند در پاسخ به سئوالی در مورد چگونگی تحولات در حزب سوسیالیست کارگری و نزدیکی با برنامه سوسیال دمکرات ها اظهار داشت: «ایده این کار بسیار قدیمی است، تا امروز به دلیل عدم وجود شرایط مناسب نتوانست نمود کند. گارباجف نیز یک شبه در جریان کنگره ۲۷ حزب کمونیست این کشور به پروستریکا معتقد نشد. تنها در دوران برژنف وی نمی توانست هیچ چیزی را عرض کند. ایده ها تدریجاً پخته می شوند و شرایط کم کم تغییر می یابند.» دقیقاً با رسیدن چنین شرایطی است که در سال ۱۹۸۸ در کنفرانس ملی حزب با تغییرات اساسی که در سطح رهبری حزب با ورود عناصر اصلاح طلبی مانند نیرس، پوزگای، شمت و غیره انجام می پذیرد، تحولات در حزب و در جامعه شتاب فزاینده ای به خود می گیرد. از این تاریخ به بعد اصلاحاتی از قبیل ایجاد پست ریاست جمهوری، انتخابات آزاد، پذیرش سیستم چند حزبی، استقبال از پناهندگان رومانی و آلمان شرقی، محکوم نمودن نقش ارتش مجارستان در سرکوب جنبش سال ۶۸ چکسلواکی و اعاده حیثیت از ناگین و شناسایی جنبش مردمی سال ۵۶ که به منظور فائق آمدن بر بحران عمومی صورت

سیر تحولات در کشورهای سوسیالیستی و روند بازنگری در سیستم نظری احزاب کمونیست، به ویژه در کشورهای اروپای شرقی، چنان شتابی به خود گرفته است که می رود تا در موارد بسیاری نظم موجود در صحنه بین المللی را از هم بپاشد. آنچه که در مدت چهار پنج سال اخیر در کشورهای سوسیالیستی رخ داده، دارای چنان ابعاد وسیعی است که پیش بینی تمامی متخصصین کشورهای سوسیالیستی را از اعتبار تهی می سازد. درست است که پروستریکا توسط گارباجف و بخشی از دستگاه رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی عرضه گردید و در روند تحولات و تعمیق آنها به امور جاری توده ها تبدیل شد. حضور مستمر توده ها در سرعت بخشیدن به حل معضلات سیاسی-اجتماعی تا به امروز دامنه تغییرات را از ابعاد پیش بینی شده به مراتب وسیعتر کرده است. بدین خاطر با جرئت می توان گفت که پیش بینی آنچه را که توده ها به روند موجود تحمیل خواهند کرد، میسر نیست.

فروپاشی سیستم نظری که در حزب کمونیست اتحاد شوروی حاکم بود، تأثیر محیطی خود را بر تمام احزاب کمونیست اروپای شرقی برجای گذاشت. از این رو آنچه که در مجارستان رخ داد از این قاعده برکنار نیست. آخرین کنگره حزب سوسیالیست کارگری مجارستان که در تاریخ ۵ اکتبر تشکیل گردید با توجه به تصمیمات متخذه در آن تحول بزرگی را در تاریخ معاصر این کشور سبب شد. نمایندگان کنگره با تصویب انحلال حزب و تأسیس حزب سوسیالیست مجارستان با اساسنامه جدید برخلاف تبلیغات رسانه های گروهی کشورهای غربی «مرگ کمونیسم» را اعلام نکردند بلکه مرزبندی روشن خود را با «استالینیسم» و رد برخی اصول جاافتاده تر احزاب کمونیستی مانند دیکتاتوری پرولتاریا، قدرت انحصاری حزب در جامعه، سانترالیسم دمکراتیک و... که به اعتقاد اکثریت رهبری حزب و نمایندگان کنگره، تجربیات چند ده ساله حزب در مجارستان، اثرات منفی این عنصر را محقق کرده بود، به عمل آوردند.

برخلاف آنچه که گفته می شود تغییرات جاری در این کشور تنها تحت فشار وضعیت بحرانی حاکم در آن و علیرغم خواست واقعی نیروهای سیاسی صورت نمی پذیرد. زیرا حزب سوسیالیست کارگری مجارستان در مقاطع مختلف تاریخی ثابت کرده است که در مقام مقایسه با دیگر احزاب کمونیست اروپای شرقی کم نظیر است و اولین تلاش را جهت درهم شکستن استالینیسم و انجام رفوم های در ساختمان سوسیالیسم در مجارستان توسط ایمره ناگین در سال ۱۹۵۲ آغاز گردید. وی در این راه با همکاری یانوش کادار توانست در اول نوامبر ۱۹۵۲ پس از انحلال حزب کارگران مجارستان که عمیقاً آغشته به تفکرات استالینی بود با تأسیس حزب سوسیالیست کارگری مجارستان، حزب را به توده ها نزدیک کند و اعتماد آنها را جلب نماید.

محدودیت های

گلاسنوست در عرصه مطبوعات

دو حادثه مهم در مطبوعات شوروی در ماه اکتبر توجه محافل سیاسی را به خود جلب کرد. نخست برکناری آفانسیف سردبیر روزنامه پرآودا و جایگزین کردن آن توسط یکی از مشاوران نزدیک گارباجف بود. آفانسیف بیش از ۱۹ سال، در رأس روزنامه پرآودا قرار داشت و در سال های اخیر از مهره های اصلی جناح محافظه کار حزب به شمار می رفت. درست در نقطه مقابل این تغییر مهم، کمیته مرکزی حزب، استارکوف، سردبیر روزنامه معروف آرگومنتی ای فاکتی (Argoumenty Fakty) را به خاطر مواضع رادیکال و برای استعفا تحت فشار گذاشت. به نظر می رسد آنچه اعضای کمیته مرکزی را «تحریک» کرده است، انتشار نظرخواهی شجاعانه این روزنامه در روز ۷ اکتبر پیرامون نتیجه کار نمایندگان مجلس نمایندگان خلق بوده است. خود گارباجف روز ۱۲ اکتبر طی جلسه ای با مسئولین روزنامه ها به آنها علیه «تندروی» و «بی مسئولیتی» در مقابل انعکاس وقایع هشدار داده بود. هفته نامه تأمیرده طی یک نظرخواهی از پائین هزانرفر از خوانندگان خود خواست بود که بهترین و بدترین روز نمایندگان مجلس را مورد ارزیابی قرار دهند. در جریان این نظرخواهی گسترده، ساخارف با بیش از ۶۱٪ آرای مثبت در برابر ۸٪ منفی در رأس همه شخصیت های مجلس قرار گرفت. به دنبال ساخارف نام چند تن از معروفترین چهره های اصلاح طلب دولتی و حزبی مانند گارریل پویف، التسین و یوری آفانسیف به چشم می خورد. در برابر اکثر چهره های محافظه کار حزبی در صد بالائی از آرای منفی را به خود اختصاص دادند در میان شخصیت ها روزنامه از درج شخصیت های درجه اول حزب خودداری کرد، اما نظریات برخی از آنها از جمله درباره گارباجف را به چاپ رسانید، اعمال فشار در جریان رأی گیری را مورد شماتت قرار داد. مواضع سریع و رادیکال و آزادیخواهانه روزنامه سبب شده است که تیراژ روزنامه در مدت کوتاهی از یک و نیم میلیون به بیست و دو میلیون نسخه برسد و به صورت پرتیراژترین هفته نامه جهان درآید. اما به نظر می رسد رهبران حزب برخلاف مردم این روش روزنامه را نمی پسندند و آن را تحت فشار قرار داده اند. ۶۵ عضو تحریریه روزنامه تهدید کرده اند که در صورت برکناری استارکوف، دست از کار خواهند کشید.



پاسخ به يك نامه:

دوران قهرمان سازی بسرآمده

در پی چاپ نامه آقای سیاوش د. در شماره ۱۲ راه ارانی، توضیحی از سوی رفیق ناخدا حمید احمدی (انور) برای روزنامه ارسال شده است که بخش هائی از آن از نظر خوانندگان می گذرد:

«نخست لازم به توضیح است که نوشته حاضر پاسخ به آن نامه نیست بلکه نوعی انکاس گوشه-هائی از تراژدی زندگی سیاسی انسان های میهن دوست و شرافتمندی است که خود قربانی سیاست های فاجعه بار رهبری يك حزب شدند.» رفیق انور با اشاره به مطالب نامه فوق الذكر درباره سست داشتن ناخدا افضلی در پاکسازی های نیروی دریائی و انحلال شوراهای می نویسد: «شهید ناخدا افضلی در سال ۱۳۵۸ در قسمت فنی نیروی دریائی مسئول یکی از دواير سه گانه آن مدیریت بود، که حدود ۹ نفر پرسنل جمعی آن دایره بودند. بنابراین ایشان در آن ایام از نظر سلسله مراتب نظامی در رده ای نبوده است که قادر به اجرا یا انحلال طرح شوراهای پرسنلی در نیروی دریائی بوده باشد... با جریان محاکمه تیمسار علوی فرمانده وقت نیروی دریائی در اواخر خرداد سال ۵۹، برای مدت کوتاهی این مسئولیت فرماندهی نیرو به طور موقت به عهده درباردار طباطبائی بود که پس از آن ناخدا افضلی به سمت فرمانده نیروی دریائی منصوب گردید. پس از مدت کوتاهی از شروع مسئولیت جدید ناخدا افضلی، جنگ ایران و عراق روی می دهد. با شروع جنگ ایران و عراق نه تنها طرح پاکسازی ها در نیروهای سه گانه ارتش متوقف می شود حتی شمار زیادی از پرسنل نظامی که

پذیرفت برعکس بردامنه آن افزود. حزب دیگر نمی توانست با ادامه سیاست های گذشته و سست یازیدن به رفرم های عظیم نو پاسخگوی نیازهای جامعه باشد. حزبی که عامل اجرای سرکوب خونین ۵۶ بود و در طول بیش از ۳۰ سال در رأس يك قدرت تحمیلی بر مردم قرارداد داشت نمی توانست با همان شکل گذشته برای آینده متفاوت مبارزه کند. از سوی دیگر پاسخ به معضلات اجتماعی این بار ضرورت بازنگری قاطع در سیستم نظری حاکم بر حزب را الزام می کرد. به عبارت دیگر حزب نه در رابطه با گذشته و نه در رابطه با دورنمای آینده دارای سیمای درخشانی نزد مردم نبود. ترکیب رهبری برآمده از کنفرانس ملی، آشکارا حاکی از به قوت رسیدن حزب. مبارزه جناح ها در داخل حزب به درون مردم کشانده شد پروژگای از سال ۸۷ با اپوزیسیون در ارتباط بود و در برخی از جلسات آنها حضور می یافت. تروئیس که در کناره گیری کادار نقش اساسی ایفا کرده بود و به عنوان چهره اصلاح طلب مشخص شده بود در مدت چند ماه با اوج گیری تحولات، موضع تدافعی اتخاذ نمود و به طور علنی با استقرار نظام چند حزبی و شناسائی جنبش مردمی سال ۵۶ مخالفت ورزید و به مثابه سمبل سیاست محافظه کارانه معرفی گردید.

درگیری های درون حزبی که صورت علنی به خود گرفته بود تا پایان ماه ژوئن ۸۹ که با فشار پروژگای و نعمت رهبری چهار نفره را به حزب تحمیل نمودند ادامه یافت. در این مدت قدرت نیروهای اپوزیسیون خارج از حزب (طبق نظرخواهی ها اپوزیسیون سوسیال دمکرات حزب بیش از ۵۰٪ آراء را در انتخابات به خود اختصاص خواهد داد و در چندین انتخابات میان دوره ای نامزدهای حزب از اپوزیسیون شکست خوردند) و بحران عمیق اقتصادی در جامعه و دور شدن هرچه بیشتر توده ها از حزب، تاثیر مذاکراتی که میزگرد سه جانبه حزب و اپوزیسیون در درون حزب برجای گذاشت و نزدیک شدن انتخابات آزاد، نگرانی هرچه بیشتر حزب را موجب می شد. طبق آخرین نظرخواهی قبل از کنگره اخیر، تنها ۹٪ در انتخابات به حزب رأی می دهند مجموع این عوامل سبب شد که اصلاح طلبان تشکیل کنگره را قبل از موعد تقاضا کنند. جلوگیری از خطر انشعاب، ارائه برنامه های جدید و روشن منطبق با شرایط جاری کشور تا بتوان بر اساس آن اعتماد از دست رفته مردم را جلب نمود و انسجام دوباره نیروهای حزب از اعم مسائلی بودند که کنگره اخیر بدان پرداخت. خطر انشعاب که از مدت ها پیش برتمام حزب سایه افکنده بود، در جریان کنگره نیز همچنان پابرجا بود. توافق حاصله بین جناح های مختلف اصلاح طلب حزب و سانیست ها که حول دو پلاتفرم جریان های «ائتلاف اصلاح طلبان» و «پلاتفرم دمکراتیک مردمی» صورت گرفت، انسجام درونی حزب را عملی ساخت. بر این اساس کنگره به تغییر نام حزب نست زد و بسیاری از اصول اساسی که تا کنون در برنامه احزاب کمونیستی وجود داشت را

در برنامه جدید ننگنجانید. دیکتاتوری پرولتاریا، مسئله رهبری حزب بر جامعه و سانفوالیسم دمکراتیک از برنامه جدید حزب حذف گردید. نقش نیرس در انسجام دوباره تشکیلات حزب و جلوگیری از چندپارگی آن در تمام مدت کنگره بطور محسوسی احساس می شد. به همین خاطر نیز وی با اکثریت ۱۰۶۵ رأی از ۱۲۵۶ نماینده، به عنوان اولین رهبر حزب سوسیالیست مجارستان انتخاب گردید.

در اساسنامه حزب سوسیالیست مجارستان آمده است «حزب سوسیالیست مجارستان، سازمان سیاسی مارکسیستی که کاملاً ارزش های جهانی و تکامل بشری، انسانیت، آزادی و دمکراسی را می پذیرد. حزب سنت های یادوام جنبش سوسیالیستی و کمونیستی را ادامه می دهد و اصول همبستگی، عدالت اجتماعی و احترام به کار را می ستاید... حزب سوسیالیست مجارستان مایل است روابط تنگاتنگی را همزمان با احزاب چپ اصلاح طلب اروپائی مرکزی و شرقی و با احزاب سوسیال دمکرات و سوسیالیست ها و کمونیست های اصلاح طلب دنیا حفظ نماید». مسلم است که کنگره نتوانست به همه مسائل پاسخ گوید. و در واقع بخش عمده کار خود را به تدارک برنامه و گماردن چهره جدید برای حضور در انتخابات آینده ریاست جمهوری اختصاص داد.

تحولات در میان کمونیست های مجارستان از

قبل از آن از ارتش کنار گذاشته شده بودند یا در لیست کمیته پاکسازی (کمیته مستقر در ستاد مشترک ارتش که رفیق شهید ناخدا بیدگلی بطور غیرمستقیم در ارتباط با این کمیته نقش مؤثری را به سهم خود در جلوگیری از پاکسازی های غرض ورزانه ایفا کرد) قرارداد شدند بکار مجدد در نیروها فرا خوانده شدند...»

نگارنده آنگاه با اشاره به زندگی سیاسی ناخدا بیدگلی می افزاید: «نگاهی کوتاه به زندگی ناخدا بیدگلی و همزمان وی در رژیم گذشته نشان می دهد که این افسران شرافتمند با پیوستن به يك سازمان سیاسی چپ صرفنظر از درستی یا نادرستی خط مشی آن در واقع گام نهادن در يك جاده پرمخاطره را به زندگی آرام و مرفه شخصی ترجیح دادند... در جریان محاکمات دادگاه نظامی علیرغم اعتراف صریح دبیر اول حزب و مسئول اول سازمان نظامی (مهدی پرتویی) به عمل جاسوسی، حتی يك مورد دیده نشد که یکی از نظامیان سازمان نظامی اتهام جاسوسی را بپذیرد. در رابطه با اتهام «فرصت طلبی» شخصی این رفقا، کافیسیت به این گفته ری شهری در بیدادگاه شرح اشاره کنیم: «آقای افضلی شما در جمهوری اسلامی به بالاترین موقعیت نظامی رسیدید به فرض محال حزب توده سرکار می آمد چه مقامی بالاتر از این به شما می داد.»

هدف من از نگارش زندگینامه ناخدا بیدگلی در واقع یادی از آن انسان شریف و آزاده، و در عین حال روشنگری سیستم تبلیغاتی آن دستگاهی بود که دونسل از پاک باختگان، دونسل از نخبه های ارتش ایران را قربانی سیاست های فاجعه بار خود کرده است... قصد من نه قهرمان سازی و نه قهرمان خواهی است. خاصه آنکه با همزمان خود طعم تلخ و دردناک چنین سیستم تبلیغاتی راچشیده-ام و خود با اعتقاد به آرمان انسانی این جان باختگان به مبارزه با فحایع سیستم «توده ای-اطلاماتی» و فرهنگ «توده ای-استالینی» برخاسته ام.★

ویژگی به بن بست رسیدن نظامی بود که به جناح مسلط حزب که ۲۰ سال یا به کار گیری همه ابزار از تانک و نیروهای مسلح خارجی گرفته تا ترمش و اصلاحات و تحمل اپوزیسیون، کوشش کرده بود کشور را به نمونه جامعه سوسیالیستی بدل سازد. امروز حزب جامه خویش را عوض کرده است و به برنامه و هویت خود سیمای نوینی بخشیده است. تجربه های آینده نشان خواهد داد که تحولات تا چه اندازه خواهند توانست بر بحرانی که این کشور را فراگرفته فائق آید و جایگاه تاریخی خود را در جامعه باز یابد.★

نویسنده: شهرزاد ری

متأسفانه و علیرغم تمایل مان دال بر ثابت نگاه داشتن قیمت نشریه «راه ارانی» با توجه به حجم روزنامه و بالا رفتن هزینه چاپ و پست (در بعضی موارد حتی تا ۴۰٪)، مجبور شدیم از شماره ۱۶ قیمت نشریه و هزینه آبونمان را ۲۵٪ افزایش دهیم.

انتشارات حزب دمکراتیک مردم ایران

کمک های مالی رسیده

ر.م.ج. - کارل ستاد سوئد ۲۵۰ کرون سوئد
به یاسعید آذرنک - سندویکن ۲۵۰ کرون سوئد
الف.نیرم - سندویکن ۲۵۰ کرون سوئد

پرسش هائی پیرامون هنر امروز

هنر مترقی یعنی چه؟

یکی از دوستان خواننده در نامه خود از مشکلات کلیدی و اساسی هنر امروز سخن به میان آورده است، که بخش اصلی آن را در زیر میخوانید. نظر به اینکه مسائل طرح شده، دارای اهمیت عام و اساسی هستند ما همه صاحب نظران و علاقمندان را به اظهار نظر در این باره دعوت می‌کنیم.

«راه ارانی»

نخست باید این نکته را یادآوری کنم نظراتی که بیان خواهد شد، دیدگاه يك اهل فن نیست، بلکه صرفاً جدلی است با خرد و دیگران. طرح مسائلی است که به همان اندازه که برای همه اهمیت دارند، پاسخ بدان ها از توانائی تک تک ما بیرون است، و تنها با مساهمت و هم اندیشی همه علاقمندان است که می توان به پاسخ های دقیق تری نزدیک شد ...

... هنوز هم مسائل گنگ و مبهمی بر سر راه فهم و کاربرد هنر وجود دارد. با در نظر گرفتن شرایط کنونی، که رژیم جمهوری اسلامی کمربند ناپودی فرهنگ ما بسته است و حضور چند میلیون نفر ایرانی آواره غریب، که در معرض تلاشی فرهنگی قرار دارند، وجود يك بررسی همه جانبه پیرامون هنر (به عنوان یکی از شقوق فرهنگ) ضرورت عاجل یافته است. صدها کانون و انجمن هنری در خارج از کشور، با نیت خیر حفظ (و احتمالاً گسترش) هنر ملی و مرفعی کشورمان احداث شده اند و به مناسبت هر نوروز، هر شب یلدا، ... مراسم جشنی تدارک می بینند؛ اما در پایان مراسم خود مجریان ناراضی تر از همه محل جشن را ترک می کنند، یا صدها سؤال. از سوزنی هدف ایشان حفظ و گسترش «هنر و فرهنگ» ملی و مرفعی کشور است و از سوزنی دیگر تماشاچیان این برنامه ها، ایرانیانی هستند که با هزاران مشکل روحی و فکری و با توقعاتی دیگرگون شده، معمولاً از فرهنگ و هنر ملی و مرفعی استقبال نمی کنند، در همین نخستین گام تضادهائی جلوه گر می شود: آیا باید به کمیت بها داد و کیفیت را فدا نمود و با ادامه برنامه هائی «باری به هر جهت» تعداد بیشتری بیننده جلب کرد و یا اینکه با حفظ کیفیت برنامه به کمیته پائین رضایت داد؟

هنوز پاسخی به این سؤال نیافته، سؤال دوم طرح می شود: اصولاً چه هنری مترقی است و هنر مبتذل کدام است؟ و به طریق اولی آیا تقسیم هنر به «مترقی» و «مبتذل» صحیح است یا نه؟ اگر پاسخ منفی باشد ماهیت «اجتماعی بودن» هنر منتفی خواهد شد زیرا پدیده های اجتماعی یا ایستا هستند و یا پویا، «ایستا» مقوله ای فتهرانی و مبتذل «پویا» مقوله ای مترقی و پیشرونده است. و اگر پاسخ به سؤال فوق مثبت باشد، معیارهای مرزبندی بین هنر مترقی و مبتذل کدام است؟ در عرصه شعر و ادبیات مرزها تا حدی روشن است، اما بطور مثال در عرصه موسیقی، کدام معیار می تواند روشنگر باشد؟ رسم پر آن شده که مثلاً کارهای شجریان را هنر مترقی بدانیم، اما چه دلایلی ما را به این حکم رهنمون کرده است؟ شخصیت اجتماعی او؟ آیا شخصیت يك هنرمند، در ارزیابی هنر او مؤثر است؟ «شعاری» او و تسلطش بر دستگاه های مختلف؟ «شعر» هائی که انتخاب می کند؟ که عموماً اشعار «عرفانی» هستند و عرفان در زمان حاضر نه تنها مترقی نیست که حالت «تخدیری» دارد و «موسیقی» ترانه ها و تصنیف ها نیز در قرن های گذشته درجا می زند و مهمتر از همه آن که مجموعه این عوامل، باعث «حزن و اندوه» در شنونده می شوند و راهی به «شادی» نمی گشایند. با این تفصیلات چگونه این هنر را باید يك هنر «مترقی» نامید؟ از جانب دیگر خوانندگانی هستند که در گروه ارائه دهندگان «هنر مبتذل» قرار می گیرند، اکثراً حتی از نعمت «صدا» نیز برخوردار نیستند، شعرهایشان ارزان و پیش پا افتاده و گاه مزخرف، و «آهنگ» هایشان بی ریشه و خارج از قواعد فن موسیقی است. با این حال «ملغمه» ایشان همیشه هواداران بیشتری از اولی ها دارد، زیرا هم شاد هستند و هم «عوامانه».

جشن هائی که برگزار می شود بیشتر اوقات از «رقص» اشباع می شوند و چون با هنر «شجریان» نمی توان رقصید پس باید به کاست های «پازاری» رو آورد، در غیر این صورت «رقص» نیست و اگر رقص نباشد جشن نیست. بسیاری کمانی (حتی در میان روشنفکران) که چنین استدلال میکنند، هسته ای از واقعیت در این استدلال نهفته است و آن اینکه متأسفانه در هنر اصیل و ملی و مترقی ما تاکنون جایی برای «شادی» نبوده است، اما آن سوزی سکه را بنگریم: آیا با استدلال فوق ما به گسترش و حفظ هنر مبتذل دامن بزنیم؟ آیا این است آن سپر دفاعی ما در برابر تخریب فرهنگی و هنری؟ استدلال دیگری می گوید: چون ما می خواهیم مردم را «جمع» کنیم باید به هر وسیله ای متوسل شویم و چون يك آلت رناتیو مترقی هنری جهت رقص

تاریخچه تکلیف در اسلام (۵)

روحانیت

انقلاب مشروطیت محصول بذری بود که از حدود نیم قرن پیش از آن پیشروان جنبش روشنگری و نواندیشی افشانه بودند. روشنفکران و ترقیخواهان این وظیفه را به عهده گرفته بودند که مردم را با حقوقشان آشنا کنند و به آنها بفهمانند که بندگان بی اراده شاه و درباریان نیستند. باید از سوزی برای سلطه فرمانروایان حد و مرزی تعیین می کردند و از سوی دیگر فروبستان را در برابر ناروائیها و زورگوییها به ایستادگی فرامی خواندند. آن حد سلطه گری و این حق ایستادگی، با «قانون» رسمیت می یافت: همان نام مقدسی که میوزا ملکم خان برای عنوان روزنامه اش برگزیده بود، و همان «يك كلمه» ای که میوزا یوسف خان مستشارالدوله جان برسر آن گذاشت. روشنگران با تأکید بر ضرورت «قوانین موضوعه» و لزوم قانونگزاری، در واقع نارسائی و عدم کفایت قوانین شرعی را - که مبنای ازلی و ابدی داشتند - گوشزد می کردند و از این جهت ناخشنودی روحانیون را برمی انگیزختند که مبلغ و حامی قوانین الهی بودند، و از سوی دربار هم به همین سمت شناخته می شدند.

از قانون بوی برابری هم می آمد. قانون فقط وقتی معنی داشت که همه در مقابل آن برابر باشند، و به همین خاطر مخالف طبع کسانی بود که از امتیازات و نابرابریها سود می بردند. روحانیان - درکنار درباریان - از دیرباز حساب خود را از توده مردم جدا کرده بودند. بعدها در گرماگرم جنبش مشروطیت و تدوین قانون اساسی حتی روحانیون مشروطه خواه هم با اصل «همه مردم در مقابل قانون برابر هستند» مخالفت کردند و در برابر آن ایستادند که بعداً به آن خواهیم رسید.

محور دیگر روشنگری، بیدار کردن مردم از خواب جهالت و نادانی بود. روشنگری باخود هسته خردگرائی و دانش دوستی داشت که با خرافه پرستی و کوراندیشی که مایه رونق دستگاه روحانیت بود، ناسازگار می آمد. با وجود فعالیت دارالفنون، گسترش علوم نوین به کندی صورت می گرفت و هر پیشرفتی باستیز و غوغای «علمای اسلام» روپرو می شد. یکی از نمونه های کوچک آن تلاش های میوزا احمددکتر در پیاده کردن شیوه های نوین پزشکی بود که علما او را به خاطر پژوهشهای علمی تکلیف کردند و ناصرالدین شاه را واداشتند که او را از طبابت باز دارد. در عوض بازار دعانویسی و رمالی و فالگیری رواج کامل داشت و ملایان باسخت کوشی و پشتکار به رونق آن هم می افزودند. نمونه کوچک اینگونه «تلاش ها» هم، اختراع مراسم تیغ زنی بود که امتیاز آن به نام ملاقاتدربندی به ثبت رسیده است!

روشنگران دگرگونی نظام آموزشی را پایه هر تحول بنیادینی می دانستند و نارسائی شیوه های کهن را گوشزد می کردند. ملایان، که آموزش سنتی و مکتب خانه ای را در انحصار خود داشتند، نوسازی نظام آموزشی را خطری برای شریعت و دیانت می خواندند و در برابر آن می ایستادند.

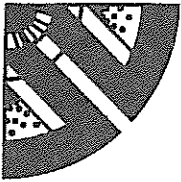
میوزا حسن و شدیه از روشنفکرانی بود که در راه نوسازی نظام آموزشی مساعی بسیار به کار برد و کوشید که درس کودکان را از تنگنای مکتب خانه های خرافاتی و از چنگ ملاحی بیسواد رهائی دهد. او در سال ۱۳۰۵ نخستین مدرسه طراز نو را در تبریز بنا نهاد. «ولی چون ملایان ناخشنود می نمودند، روزی طلبه ها به آنجا ریختند و همه تیمکت ها و نخته ها را درهم شکستند و پس از آن حاجی میوزا حسن به قفقاز فرار کرده، در این ماجرا خود رشديه مورد اصابت گلوله قرار گرفت و عده ای از دانش آموزان مقتول و یا مجروح شدند.

روحانیون - به دلایلی که گذشت - با جنبش روشنگری و رهروان آن دشمنی می ورزیدند، و از آنجا که در برابر خواسته های مردم دوستانه و حق طلبانه آنها پاسخی نداشتند، دین را بهانه می کردند و تعصبات جاهلانه عوام را علیه آنها برمی انگیزختند.

و شادی مردم موجود نیست ناچار از همین هنر مبتذل باید استفاده کرد. ایراد این استدلال نیز روشن است، چون ما «خوب» را نداریم باید از «بد» استفاده کنیم. در ثانی، می خواهیم مردم را جمع کنیم که چه؟ آیا هدف این نیست که به تدریج ذوق و سلیقه ایشان را ارتقاء بدهیم؟ این ارتقاء هنر نیست بلکه تنزل آن تاحد «تفریح» است. اگر کانون های هنری، صرفاً می خواهند مایه تفریحات مردم را تأمین کنند، بهتر نیست نام خود را «کانون تفریحات» بگذارند، تا لاقال کارهایشان به حساب «هنر» گذاشته نشود؟

«بهرام»

دربار ابر روشنگری



ویژه کتابهای ارزنده *مسالك المحسنين و سفینه طالبی* (یا کتاب احمد) - از مهمترین منابع نظری انقلاب به شمار می رفت، از سوی مراجع بزرگ تهران تکفیر شده بود. به گفته کسروی: «برخی از ملایان چنانکه شیوه ایشان بود طالبیوف را تکفیر کرده و مردم را از خواندن کتابهای او بازمی داشتند، ولی این جز نشان نادانی آنان نتواند بود.» خود طالبیوف با طنز تلخ خود از این ماجرا با فروتنی چنین یاد می کند:

«اگر نوشته‌جات بنده معنی داشت، مشایخ محترمه چنان سرزده تکفیرم نمی کردند.»
 سیاحتنامه ابراهیم بیگ، اثر انتقادی و آموزنده زین العابدین مراغه ای (۱۳۲۸-۱۲۵۵) که در محافل آزادیخواه محبوبیت ویژه ای داشت، از کتب ضاله به شمار می رفت. علت این انتساب را در خود کتاب می توان یافت: آنجا که می گوید: «در مساجد و مناظر ایران چه فضیحت ها می شود ... هرکسی اعتقاد به این خرافات ننماید کافر است و از دین و آئین بری ... روضه خوان های بیسواد و ملانماهای بی علم و عقل هرچه بگویند و تصدیق نکنی کافر می شوی.»

در ولایت اصفهان تا دهها سال هیچ آزاد اندیشی از بلا ایمن نبود. شیخ محمد یاقر اصفهانی (متوفای ۱۳۰۱) مجتهد اعلای اصفهان بدین فخرمی کرد که در ولایت او «لامذهب ها» حق نفس کشیدن نداشتند. او حدود جاری می کرد، قصاص به عمل می آورد و مردم را به اتهام بایبگری تکه تکه می کرد. پسر و جانشین او شیخ محمدتقی (آقاخانجفی معروف) دوبار به خاطر بایب کشی به تهران احضار شد. نوشته اند که یک بار «شهردار اصفهان را که از او به خاطر احتکار غله انتقاد و برای مردم ناتوان و گرسنه ایراز دلسوزی کرده بود به بایبگری متهم و در پیشگاه عموم او را تنبیه کرد.» دهها روشنفکر انقلابی یا به دست او کشته شدند و یا از دست او فرار کردند و بعدها در ردیف مبارزان برجسته انقلاب قرار گرفتند.

سیدجمال الدین واعظ سختور نامی انقلاب از جور آقاخانجفی به تهران گریخت و در آنجا هم از سوی علمای مرتجع تکفیر شد و سرانجام به سببسه همانها هم به شهادت رسید. یکی از مراجع پس از وفات او نوشت: «خدا لعنت کند سید جمال الدین واعظ لامذهب را. چقدر مردم را به ضلالت انداخت.»
 ملك التکلمین (خطیب انقلابی معروف که در باغشاه به قتل رسید) ابتدا توسط آقاخانجفی در اصفهان تکفیر شد و از شهر خود گریخت. سپس در شیراز، تهران و گیلان هم علما او را تکفیر کردند و زندگی او را به خطر انداختند. سرانجام ناگزیر شد در دهکده ای در نزدیکی اصفهان سکونت گزیند.

میرزا آقاخان کرمانی و شیخ احمد روحی از روشنفکران سازش ناپذیر بودند که به خاطر انتصاب به بایبگری از ایران فرار کردند. مزدوران محمدعلی میرزا بدن آنها را مثله کردند و سرشان را به گاه انباشتند. (به سال ۱۲۱۴) ثقه الاسلام تیریزی، از سران مجاهدان تیریز که به دست روسها در سال ۱۳۳۰ به شهادت رسید، پیشوای فرقه شیخیه بود و در نزد علما به انحراف و بد دینی شناخته می شد.

و بالاخره میرزافضاکرمانی قاتل جسور ناصرالدین شاه هم متهم به بایبگری بود و علمائی که در مجالس عزاداری «شاه شهید» شرکت می کردند بر او لعن می فرستادند. یحیی دولت آبادی در خاطراتش می نویسد: «در تهران و همه جای مملکت شهرت می دهند که کشنده شاه بایب و ارتکاب این عمل از روی فساد عقیده بوده است.» هم او نقل کرده است که آزادیخواهان برای تیرئه میرزافضاشعری به نقل از او را به سر زبان ها می اندازند:

محب آل رسولم غلام هشت و چهارم فدائی همه ایران رضای شاه شکارم
 با وجود تحریکات دانشی روحانیان و سرکوب های بی رحمانه درباریان، جنبش روشنگری چندان نیرو گرفت که چرخ عظیم انقلاب مشروطه را به حرکت درآورد. ملایان در برابر این قیام پودامنه نه تنها عقب ننشستند بلکه حربه تکفیر را با بی باکی و گستاخی بیشتری به کار انداختند. در سراسر ایران آزادیخواهان و مشروطه خواهان بیشمار تکفیر شدند، نشنام شنیدند و مورد زجر و آزار قرار گرفتند. در این میان از نکر یک نمونه گویا نمی توان گذشت و آن فتوای سیدعلی سیستانی مجتهد پر نفوذ مشهد بود که صریح و قاطع اعلام داشت:

«المشروطه کفر و المشروطه کافر و ماله مباح و دمه هدر.»

شورش بایبان - که خود عصیانی علیه خرافات مذهب شیعه بود - در اوایل دوران ناصرالدین شاه، چپه درباریان و روحانیان را متحد کرد و به آنها فرصت داد که هر اندیشه نوین و پیشرویی را با حربه دین درهم بکوبند. ملایان برپیشانی هر روشنفکر و مخالفی مهربایبگری می زدند و اورایی درنگ بدست پیروان خودوایعمال جانی حکومت می سپردند. سیداشرف گیلاتی (نسیم شمال) این منظره دلخراش را باطنز گزنده خود ترسیم کرده است:

تازگی حاجی بلال آمده از شهر حلب
 حرفها می زند از فرقه مشروطه طلب
 پس یقین آن سگ بی دین عملش قلابی است

ایها الناس بگریید که این هم بابی است!
 حاجی سیاح در خاطرات خود «تکفیر» را «برنده ترین سلاح» ملایان دانسته، می نویسد: «قریب ده هزار سید و ملانمای مفت خور... هرکسی را که بخواهد دست به اصلاح بزند با شمشیر تکفیر و نیزه و تیر هلاکش می کنند.» و این «سلاح» در راه اغراض و منافع دنیوی هم کاربرد داشت: «بسیار ملاها از کسانی که توقع داشتند برنیامد، بدون هراس بیچاره را به تهمت بایب بودن نابود کردند... حکام در ولایات به این وسیله نخل ها کردند و آدم ها کشتند و خانواده ها برچیدند.» ملایان در استفاده از انگ بایبگری چنان توفیقی به دست آورده بودند که عوام می پنداشتند که قاتلان و آزادی و سایر نمودهای مشروطه طلبی از قواعد مذهب بایبان هستند. گرایش عده ای از آزادیخواهان به بایبگری نیز به این پندار دامن زده بود.

شکار آزادیخواهان به دست مردم عامی و کشتار آنها به نام بایب در سراسر دوران ناصرالدین شاه مشغله اصلی روحانیون بود که با جدیت و قسارت آن را دنبال می کردند. شعر معروف ملك الشعرا بهان ناظر به همین معنی است:

بس که در دوره ناصری مرد و زن کشته شد سرسری
 این به عنوان مشروطیت وان به عنوان بایبگری

تحریم اندیشه روشنگری

در میان پیشگامان جنبش روشنگری ایران کمتر کسی است که از جانب ملایان مهر کفر و ارتداد بر پیشانیاش نخورده باشد. در زیر نمونه وار از چندتن از آنان یاد می کنیم:

میرزا فتحعلی آخوندزاده (۱۲۲۷-۹۵) متفکر و نماینده نویسنده معروف مقیم قفقاز از اوضاع سیاسی و اجتماعی ایران به تندری انتقاد می کرد و بر ضرورت یک تحول انقلابی در همه زمینه های اجتماعی و فرهنگی پا می نشد. ملایان او را کافر می دانستند و خواندن آثار او را تحریم کرده بودند.

میرزا حسین خان مشیرالدوله (۱۲۴۲-۹۹) از پیشگامان جنبش آزادیخواهی بود و هوادار حکومت قانون. چنانکه در بخش پیشین اشاره کردیم ملاعلی کنی مجتهد بزرگ تهران او را «زندیق» خواند و بر او لعن فرستاد. مشیرالدوله یک چند صدراعظم ناصرالدین شاه بود و گامهای مؤثری در جهت پیشرفت و ترقی برداشت اما با فشار ملایان از مقام خود برکنار شد و اقداماتش نافرجام ماند.

سیدجمال الدین اسدآبادی (۱۳۱۵-۱۲۵۴) که در گسترش اندیشه های آزادیخواهانه در ایران نقش مؤثری ایفا نمود و به ویژه بر روشنفکران متمایل به محافل فراماسون نفوذ زیادی داشت، متهم به بایبگری بود و علما از همنشینی با او پرهیز داشتند.

میرزا ملک خان ناظم الدوله (۱۳۲۶-۱۲۴۹) که در میان روشنفکران آزادیخواه از نفوذ و اعتبار خاصی برخوردار بود، و روزنامه او در تهران توسط آزادیخواهان مخفیانه تجدید چاپ می شد، متهم به الحاد و بی دینی بود. علمای تهران به اشاره امین السلطان او را تکفیر کرده بودند.

شیخ هادی نجم آبادی (۱۳۲۰-۱۲۵۰) مجتهد آزادمتش و روشنفکر تهران هم که عده ای از سران مشروطیت در مکتب او پرورش یافته بودند، توسط مراجع بزرگ تکفیر شده بود. خود او در نوشته ای خطاب به همان مراجع، علل تکفیر خود را بازگو کرده است:

«اگر کسی حرف حق بزند و بخواهد از خواب غفلت بیدارت نماید و متنبهت سازد چون مخالف هوا و همت باشد تکفیرش می کنی و درصدد ایذاء و قتلش برمی آیی و حکم به نفی بلدش می نمایم.»

عبدالرحیم طالبیوف تیریزی (۱۳۲۰-۱۲۵۰) که آثار انتقادی او - به



نگاهی به مصوبات کنگره وحدت میان فدائیان خلق و آزادی کار

هرکسی از وطن خود شد یارمن!

موضوع تدارک نسبتاً طولانی و سرانجام برگزاری کنگره وحدت میان دو سازمان جنبش چپ ایران، حادثه مهمی است. که ارزیابی آن، چه به لحاظ کوشش هائی که در یکی دو سال اخیر برای تدارک فکری آن انجام گرفته، و چه به لحاظ ماجراها، مباحثات و مصوبات کنگره و نیز سبک کار برگزار کنندگان آن، در به «پیروزی» رساندن امر وحدت، از اهمیت زیادی برخوردار است.

نگاهی به ۸ شماره از نشریات علنی سازمان فدائیان خلق، که به قصد تدارک کنگره منتشر شده اند، و آشنائی با مباحثاتی که به قصد شکافتن دیدگاه های مختلف نظری انجام گرفته اند، پیش از هر چیز، نوید شگرفائی يك مبارزه ایدئولوژیک بود، که می توانست در انتهای خود، به ترسیم صف آرائی اندیشه ها موفق گردد و به برپائی کنگره ای با دستاوردهای ارزشمند بیانجامد.

متأسفانه گرچه مصوبات کنگره را -چنانکه خواهیم دید- نمی توان واجد ارزش های قابل تعجبی به حساب آورد، با این حال، همین جا بدینست، امر تدارک دمکراتیک کنگره، علنی کردن مباحثات اولیه آن و سپس گزارش علنی مشروح و قیامی را که در کنگره گذشته است، همچون سبک کار اصولی و قابل تحسینی که باید به سنت رایجی در جنبش چپ مبدل گردد، ستایش کرده و به کارگیری چنین روش هائی را برای همه نیروها و سازمان های کمونیستی آرزو کنیم.

در عین حال، باید اضافه کرد که درست به کار گیری همین علنیت در تدارک و برگزاری کنگره، به بسیاری از علاقمندان جنبش چپ فرصت داد، تا از نزدیک حوادث و به ویژه مباحثات فکری و نبرد اندیشه ها را در درون سازمان دنبال کنند و طبیعی است که در انتهای چنین راهی، انتظار داشته باشند که کنگره محل تقاطع اندیشه ها، صف آرائی نیروهای متفاوت، بحث و استدلال و به کارگیری خرد جمعی و سرانجام پیروزی يك جناح بر جناح دیگر، در عین پذیرش رقیقانه حق اقلیت باشد. تنها در چنین صورتی بود که گردانندگان کنگره حق می داشتند آن را «کنگره وحدت در تنوع نظری و سیاسی» نام گذاری کنند.

متأسفانه به اعتقاد ما سبک کاری که به هدایت صف بندی ها در کنگره یاری رسانید، اطلاق چنین نامی را به آن، ناممکن می سازد؛ چرا که، گرچه می توان به سهولت از تنوع نظری و سیاسی در سازمان جدید قداش سراغ گرفت، اما آن مبانی فکری که بنیان های چنین وحدتی نام گرفته اند، آسیب پذیرتر و مغشوش تر از آنند که چنین رسالتی را بتوان بر دوششان نهاد.

برای ترسیم واقعی آنچه که کنگره وحدت میان دو سازمان را، به عرصه نوعی صف آرائی مصنوعی مبدل کرد، باید خاطر نشان کنیم که این هر دو سازمان، مانند بسیاری از نیروهای جنبش چپ در ایران و جهان، در سال های اخیر، یا حوادث مهم و نکاندهنده ای روبرو بوده اند که تأثیرات معین خود را در صفوف آنان به جای گذاشته و در شناخت و علت یابی يك بحران همه جانبه سیاسی-معنیتی، نبرد ثوریک جانانه ای را میان پاسداران اندیشه های کهن و پیروان پزاندیشی و نواندیشی، دامن زده است. اختلاف درعلل وجودی بحران و چگونگی غلبه برآن، از میان هر دو سازمان عبور می کرد و مانند بسیاری دیگر از نیروهای چپ در ایران و جهان، به يك مبارزه ایدئولوژیک انجامیده بود. تصادفی نیست که در یکی دو سال گذشته، کلیه کوشش ها برای تحقق امر وحدت میان این دو سازمان با شکست مواجه می شد و آخرین دستاورد این کوشش ها برای هم نظری نیز، حدود يك سال پیش از تشکیل کنگره، و تحت عنوان «جمع بندی مباحث وحدت»، به محض انتشار درآرگان های هر دو سازمان، به مبانی جدیدی برای صف آرائی اندیشه های متفاوت تبدیل شد.

برای اطلاع آن دسته از خوانندگان که ممکن است در جریان جزئیات تدارک کنگره و وقایع درونی آن قرار نداشته باشند، مختصراً باید توضیح داد که پس از شکست کوشش هائی که می خواست سند فوق الذکر را به مبانی وحدت میان دو سازمان مبدل سازد، و البته در جریان ماه ها مبارزه ایدئولوژیک علنی، سرانجام جناح نواندیش سازمان فدائیان خلق به تنظیم قطعنامه هائی درپاره دیدگاه های نظری خود دست زد و جناح رقیب نیز همان سند «جمع بندی مباحثات وحدت» را با دستکاری هائی به پلاتفرم خود تبدیل کرد و چون به نظر می رسید که هیچکدام از این دو دیدگاه، با استادی متفاوت تبدیل شد.

برای اطلاع آن دسته از خوانندگان که ممکن است در جریان جزئیات تدارک کنگره و وقایع درونی آن قرار نداشته باشند، مختصراً باید توضیح داد که پس از شکست کوشش هائی که می خواست سند فوق الذکر را به مبانی وحدت میان دو سازمان مبدل سازد، و البته در جریان ماه ها مبارزه ایدئولوژیک علنی، سرانجام جناح نواندیش سازمان فدائیان خلق به تنظیم قطعنامه هائی درپاره دیدگاه های نظری خود دست زد و جناح رقیب نیز همان سند «جمع بندی مباحثات وحدت» را با دستکاری هائی به پلاتفرم خود تبدیل کرد و چون به نظر می رسید که هیچکدام از این دو دیدگاه، با استادی متفاوت تبدیل شد.

با کمال تأسف باید گفت که پیشنهادات گروه ۴ نفره، گرچه به وضوح نشانگر کوشش این رفقا برای نزدیک کردن پلاتفرم مذکور به دیدگاه های رایج در جنبش نواندیشی است، با این حال از آنجا که این تعامیل، اساساً به قصد «حفظ وحدت» پاکرفته و هدف آشتی دادن دیدگاه های متضاد را در مقابل خود قرار می دهد، در عمل به روش های فرصت طلبانه ای دامن زده می شود، که طی آن، پلاتفرم مزبور ضمن حفظ اصلی ترین مشخصات محافظه کارانه اش، به شکل کاملاً غیر اصولی آرایش شده، و با سرهم بندی مفاهیم کاملاً متضاد در کنار یکدیگر، می کوشد افکار عمومی را به سوی خود جلب کند و آراء بیشتری را تسبیح خود سازد.

باید یادآوری کرد که ظاهراً مهمترین دلیل رونق گرفتن چنین سبک کار سازشکارانه ای که این چنین، مفاهیم متضاد و متناقض ایدئولوژیک را کنار هم می نشاند، تا رأی جمع آوری کند، وجود شرایط روانی معینی است که فضای کنگره را آلوده است. این فضا، جو تهدید و تحریکی است که از جانب نیروهای معینی دامن زده می شود و کنگره را به تفرقه، شکست و انشعاب تهدید می کند. بی جهت نیست که نویسندگان گزارش کنگره از جوی صحبت می کنند که در آن «نگرانی از بلا تکلیف ماندن مسئله وحدت به اوج خود رسیده بود». در واقع، نه فقط نشست عمومی سازمان آزادی کار، شرکت خود را در کنگره وحدت مشروط به تصویب پلاتفرم ۵ نفره کرده بود، (نکته ای که قطعاً به صورت عامل فشار به نگرانی ها دامن می زده است)، بلکه به احتمال زیاد نیروهای در کنگره فدائیان خلق نیز، با به کارگیری حربه تهدید به انشعاب، جو کنگره را در التهاب و وحشت نگاه داشته اند.

موضوع تدارک نسبتاً طولانی و سرانجام برگزاری کنگره وحدت میان دو سازمان جنبش چپ ایران، حادثه مهمی است. که ارزیابی آن، چه به لحاظ کوشش هائی که در یکی دو سال اخیر برای تدارک فکری آن انجام گرفته، و چه به لحاظ ماجراها، مباحثات و مصوبات کنگره و نیز سبک کار برگزار کنندگان آن، در به «پیروزی» رساندن امر وحدت، از اهمیت زیادی برخوردار است.

نگاهی به ۸ شماره از نشریات علنی سازمان فدائیان خلق، که به قصد تدارک کنگره منتشر شده اند، و آشنائی با مباحثاتی که به قصد شکافتن دیدگاه های مختلف نظری انجام گرفته اند، پیش از هر چیز، نوید شگرفائی يك مبارزه ایدئولوژیک بود، که می توانست در انتهای خود، به ترسیم صف آرائی اندیشه ها موفق گردد و به برپائی کنگره ای با دستاوردهای ارزشمند بیانجامد.

متأسفانه گرچه مصوبات کنگره را -چنانکه خواهیم دید- نمی توان واجد ارزش های قابل تعجبی به حساب آورد، با این حال، همین جا بدینست، امر تدارک دمکراتیک کنگره، علنی کردن مباحثات اولیه آن و سپس گزارش علنی مشروح و قیامی را که در کنگره گذشته است، همچون سبک کار اصولی و قابل تحسینی که باید به سنت رایجی در جنبش چپ مبدل گردد، ستایش کرده و به کارگیری چنین روش هائی را برای همه نیروها و سازمان های کمونیستی آرزو کنیم.

در عین حال، باید اضافه کرد که درست به کار گیری همین علنیت در تدارک و برگزاری کنگره، به بسیاری از علاقمندان جنبش چپ فرصت داد، تا از نزدیک حوادث و به ویژه مباحثات فکری و نبرد اندیشه ها را در درون سازمان دنبال کنند و طبیعی است که در انتهای چنین راهی، انتظار داشته باشند که کنگره محل تقاطع اندیشه ها، صف آرائی نیروهای متفاوت، بحث و استدلال و به کارگیری خرد جمعی و سرانجام پیروزی يك جناح بر جناح دیگر، در عین پذیرش رقیقانه حق اقلیت باشد. تنها در چنین صورتی بود که گردانندگان کنگره حق می داشتند آن را «کنگره وحدت در تنوع نظری و سیاسی» نام گذاری کنند.

متأسفانه به اعتقاد ما سبک کاری که به هدایت صف بندی ها در کنگره یاری رسانید، اطلاق چنین نامی را به آن، ناممکن می سازد؛ چرا که، گرچه می توان به سهولت از تنوع نظری و سیاسی در سازمان جدید قداش سراغ گرفت، اما آن مبانی فکری که بنیان های چنین وحدتی نام گرفته اند، آسیب پذیرتر و مغشوش تر از آنند که چنین رسالتی را بتوان بر دوششان نهاد.

برای ترسیم واقعی آنچه که کنگره وحدت میان دو سازمان را، به عرصه نوعی صف آرائی مصنوعی مبدل کرد، باید خاطر نشان کنیم که این هر دو سازمان، مانند بسیاری از نیروهای جنبش چپ در ایران و جهان، در سال های اخیر، یا حوادث مهم و نکاندهنده ای روبرو بوده اند که تأثیرات معین خود را در صفوف آنان به جای گذاشته و در شناخت و علت یابی يك بحران همه جانبه سیاسی-معنیتی، نبرد ثوریک جانانه ای را میان پاسداران اندیشه های کهن و پیروان پزاندیشی و نواندیشی، دامن زده است. اختلاف درعلل وجودی بحران و چگونگی غلبه برآن، از میان هر دو سازمان عبور می کرد و مانند بسیاری دیگر از نیروهای چپ در ایران و جهان، به يك مبارزه ایدئولوژیک انجامیده بود. تصادفی نیست که در یکی دو سال گذشته، کلیه کوشش ها برای تحقق امر وحدت میان این دو سازمان با شکست مواجه می شد و آخرین دستاورد این کوشش ها برای هم نظری نیز، حدود يك سال پیش از تشکیل کنگره، و تحت عنوان «جمع بندی مباحث وحدت»، به محض انتشار درآرگان های هر دو سازمان، به مبانی جدیدی برای صف آرائی اندیشه های متفاوت تبدیل شد.

برای اطلاع آن دسته از خوانندگان که ممکن است در جریان جزئیات تدارک کنگره و وقایع درونی آن قرار نداشته باشند، مختصراً باید توضیح داد که پس از شکست کوشش هائی که می خواست سند فوق الذکر را به مبانی وحدت میان دو سازمان مبدل سازد، و البته در جریان ماه ها مبارزه ایدئولوژیک علنی، سرانجام جناح نواندیش سازمان فدائیان خلق به تنظیم قطعنامه هائی درپاره دیدگاه های نظری خود دست زد و جناح رقیب نیز همان سند «جمع بندی مباحثات وحدت» را با دستکاری هائی به پلاتفرم خود تبدیل کرد و چون به نظر می رسید که هیچکدام از این دو دیدگاه، با استادی متفاوت تبدیل شد.

اجتماعی سوسیالیستی و سرمایه داری تضاد اساسی این دوران بوده و طبقه کارگر بین المللی در رأس آن قرار دارد. نظام جهانی سوسیالیستی، جنبش طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری و جنبش های رهایی بخش خلق های تحت ستم امپریالیسم نیروهای محرکه انقلاب جهانی را در دوران کنونی تشکیل می دهند.

ما از رفقای شرکت کننده در کنگره وحدت می خواهیم که در گام اول برای خود و سپس برای مردم، به ویژه برای هزاران هزار کمونیستی که عضو فعال جنبش چپ بوده و یا هستند و شاهد این همه حوادث تکان دهنده در جهانند، توضیح دهند که دوباره تکرار کردن احکام ۷۰ سال پیش، آن هم درست در این روزها، که کشورهای سوسیالیستی یکی پس از دیگری با بحران های حاد اجتماعی روبرو می شوند، چه معنی دارد؟ آیا تکرار طوطی وار این حکم، به روال هفت دهه پیش همان به اصطلاح مشیت محکمی نیست که باید به دهان هزاران بیتننده متحیر حوادث امروز جهان زده شود، و با حکم ارتداد متزوی شان کند؟ آیا خیل عظیم معترضینی را که تا همین دیروز در کنار ما و شما بوده اند و اینک پتک حوادث آنها را به اندیشیدن باز داشته و از این رهگذر جنبش ما را به دگم اندیشی، خیال بافی، صحنه پردازی های نادرست درباره کشورهای سوسیالیستی و غیره متهم می کنند، می توان با این نوع رونویسی ها متقاعد کرد؟ یا این کار بیشتر تحریک کردن کسانی است که می خواهند به اندیشه انسانی و تجربه های واقعی خود تکیه کنند؟ حتی از خوانندگان احتمالی این پلاتفرم هم که بگذریم، راستی لاقبل از خودتان پرسیده اید که چرا دوران ما، دوران گذر از سرمایه داری به سوسیالیسم است؟ لنین چه دلایلی برای آن می آورد و شما پس از گذشت ۷۰ سال، چه دلایل جدیدی در تأیید و تأکید آن دارید؟ آیا توجه دارید که هنوز جوهر نوشته های شما خشک نشده، اخبار روزنامه ها پر از خبر فرار ستجمعی جوانان از یک کشور سوسیالیستی به یک کشور سرمایه داری است؟ و حزب کمونیست مجارستان، با نیم قرن تجربه اداره یک کشور سوسیالیستی، در کنگره اش عطای تکرار پرلمطراق این نوع رونویسی ها را به لقایشان می بخشد؟ و در شوروی، درهای زندان به شکرانه گلاسنوست- به روی فیلمبردارانی باز می شود که از سرنوشت کسانی خبر دهند که به جرم فرار از کشور سوسیالیستی به سوی به اصطلاح «جهان آزاد»، دستگیر و زندانی شده اند؟ آیا اینقدر از محیط چپ و روشنفکری ایران نور افتاده اید که نمی دانید چگونه مردم به شوخی، دوران فعلی را «دوران گذر از سوسیالیسم به سرمایه داری» نام می نهند؟ رفقای که در کنگره به این پلاتفرم رأی داده اند، یکبار از خود پرسیده اند که منظورشان از این «طبقه کارگر بین المللی» که در بند یک ذکر شده، کدام واقعیت جهان معاصر ماست، و این واقعیت «در رأس» چه چیزی قرار دارد؟ وقتی از «دو سیستم اجتماعی سوسیالیستی و سرمایه داری» صحبت می کنید و «تضاد اساسی» دوران را میان این دو سیستم می یابید، می شود به خوانندگان خود بگوئید که کدام سیستم ها مورد نظرتان است؟ آیا هنوز هم می شود از اردوگاه سوسیالیسم صحبت کرد؟ به نظر شما امروزه بطور عینی تضاد میان مجارستان سوسیالیستی با رومانی سوسیالیستی واقعی تر است یا میان مجارستان سوسیالیستی و اتریش سرمایه داری؟ آیا می خواهیم بگذاریم که کنگره کمونیست ها درباره ۷۰ سال پیش اظهار نظر کند، و تبیین جهان امروز را به عهده ژورنالیست ها واگذارد؟

براستی چرا اصرار دارید که حتماً از «انقلاب جهانی» نام ببرید؟ شرایط عینی و ذهنی این انقلاب را در کجا بیان کرده اید؟ اگر منظورتان رونویسی فرمول های کلاسیک هاست، تا آنجا که همه می دانند، آنها هم، هر وقت درباره مقوله ای صحبت می کرده اند، شواهد و علائم وجود آن را در اطراف خود، و در زمان خود، نشان می دادند و می کوشیدند آن را اثبات کنند. چرا شما به چنین کاری احتیاج ندارید؟ ما قبلاً در نوشته های خود تاریخچه استفاده از این عبارت را چه به وسیله مارکس و انگلس و چه به وسیله لنین نشان داده ایم و حتی یادآوری کرده ایم که چگونه لنین، با تحلیل مشخص از دوران خود، و ارائه تئوری امپریالیسم و تئوری رشد ناموزون سرمایه داری، نظریات مارکس و انگلس را درباره احتمال انجام انقلابات همزمان در کشورهای سرمایه داری نادرست ارزیابی کرد و بعدها، درست بازم به دلیل جمع آوری دلایل عینی، و دیدن عوارض بحران ناشی از جنگ جهانی اول که به حدت گرفتن مبارزات طبقاتی در کشورهای متعدد اروپائی انجامید، بار دیگر از احتمال «انقلاب جهانی» صحبت کرد و پس از آن نیز، زمانی که ذهنی بودن این ارزیابی در عمل به اثبات رسید، خود لنین در کنگره سوم کمینترن تصدیق کرد که «این موج نیرومند انقلابی نتوانست سرمایه داری جهانی را برود، حتی نتوانست نظام سرمایه داری در اروپا را ریشه کن کند.»

گزارشگران کنگره تشریح می کنند که پس از رأی گیری ها، سرانجام وقتی که معلوم شد حتی پلاتفرم سانتیستی ۵ نفره، با اصلاحات گروه ۴ نفره هم فقط توانسته است ۵۰٪ آراء را به خود اختصاص دهد، چنان فضائی از نگرانی و وحشت آفریده می شود، که گروهی از نمایندگان، بالحنی التماس آمیز کنگره را مورد خطاب قرار داده و ملی نامه ای خطاب به آن، با یادآوری اینکه سرنوشت «بودن یا نبودن سازمان» به همین مسئله وحدت مربوط است، کنگره را به رأی گیری مجدد حول «پلاتفرم ۵ نفره» با اصلاحات ۴ نفره فرامی خوانند و از رفقا می خواهند که «حساسیت لحظه کنونی را دریافته» و کاری کنند تا به هر قیمتی هست «وحدت سازمان» -رئه وحدت دو سازمان- حفظ گردد.

آری با آفریدن چنین جوی است، که رفقای شرکت کننده در کنگره، به ضرب چماق تهدید به روش های مصالحه جویانه روی می آورند، تا به هر قیمتی هست وحدت سازمان را حفظ کنند.

ما خواهیم کوشید، تا ضمن نقد مضمون «پلاتفرم وحدت»، در عین حال، روش های مصلحت جویانه ای را نیز که در آرایش و پیرایش آنها به کار رفته است، نشان می دهیم.

نیازهای جنبش و جواب های کنگره وحدت

گفتیم که، پلاتفرم وحدت، سرانجام پس از چند روز جو التهاب و وحشت از انشعاب، سرهم بندی گردید و قرار شد که با همه تناقضات، تکه پاره شدن ها و شکنندگی اش نقش سنگ بنای وحدت میان دو سازمان و نیز نیروهای مخالف درون سازمانی را ایفا نماید.

ما در این نوشته عمدتاً روی سخنان با رفقای است که از طریق آراء مثبت خود نسبت به این پلاتفرم، کوشیده اند که آن را به مبنای یک «وحدت اصولی» مبدل سازند. چه بسا در آن اوضاع پرهیجانی که کنگره آفریده بود، در آن «نگرانی» فرآینده ای که با تهدید به انشعاب پاره ای از نیروها ایجاد شده بود و در فضائی ملتعب، که همه و هرکس در فکر به کار گرفتن دانش و خرد خود، برای جلوگیری از موج تهدید کننده تفرق و پراکندگی است، شاید تمرکز همه حواس ها بر روی یک پلاتفرم یکی دو صفحه ای، قیچی کردن چملات آن و بالا و پائین کردن پاراگراف های آن، امری اجتناب ناپذیر به نظر برسد. ما البته معتقد نیستیم که ثمرات منفی دستاوردهای یک تجمع نسبتاً با اهمیت کمونیست ها را، بتوان به کمک ملاحظاتی که ذکر شد، موجه قلمداد کرد. با این حال، داوری قطعی درباره علل و عواملی که اکثریت قابل توجهی از رفقای شرکت کننده در کنگره را، به چنین مسیری هدایت کرد، اولاً به عهده خود رفقا است، و در ثانی، موضوع فعلی بحث ما نیست.

آنچه که ضرورت دارد، ارزیابی مجدد و خونسردانه مصوبات کنگره، فارغ از عوامل محرکه ای است که شرحشان رفت، و در عین حال، داوری منصفانه نسبت به جایگاه و اثرات این کنگره در جنبش است.

براستی اگر قرار باشد، مصالح عالی و نیازها و ضرورت های جنبش چپ و کمونیستی کشورمان را مورد توجه قرار دهیم، اگر قرار باشد که همه مسائل و مشکلات جنبش آسیب دیده کمونیستی در ایران و جهان، تنها «قدری» پیچیده تر، عام تر و مهمتر از مصلحت امر وحدت دو سازمان قلمداد گردد، و بالاخره اگر قرار باشد که لاقبل بخشی از مسئولیت خطیر جویاگویی به هزاران مشکلی که بر سر راه جنبش کمونیستی قرار گرفته به عهده این رفقا نهاده شده باشد، آن وقت درباره این چند پاراگرافی که پلاتفرم وحدت نام گرفته است چه می توان گفت؟

ما علاوه بر این، مایلیم یادآوری کنیم، که به ویژه سازمان فدائیان خلق ایران (سابق)، به اعتبار فعالیت های فکری و دستاوردهای نظری اش در چند ساله اخیر، قطعاً جزو معدود سازمان هایی در جنبش کمونیستی ایران بود، که نشانه هایی از آگاهی برعضلات جنبش کمونیستی و احساس مسئولیت در برخورد به آنها را از خود نشان می داد.

چه شده است که اولین کنگره این رفقا، که می توانست به محلی برای بهره برداری از خرد جمعی تبدیل گردد و دستاوردهای با ارزشی از خود به جای نهد، این گونه عمیق می ماند؟

ما از رفقای شرکت کننده در کنگره -به ویژه آن ۶۸ درصدی که به این پلاتفرم رأی مثبت داده اند- می خواهیم که یک بار فارغ از همه مسائل و مشکلات درون گروهی، به نتایج واقعی این پلاتفرم نظر افکنند و نقش آن را در این روزگار سختی که جنبش ما از سومی گذراند بازبایی کنند.

رفقای ما، در اولین بند پلاتفرم، نقطه نظرات لنین را درباره دوران، که ۷۲ سال قبل و با توجه به مشاهدات وی از آن مقطع زمانی تبیین شده است بازنویسی کرده و تحویل جنبش داده اند. آنها نوشته اند: «مضمون اصلی دوران تاریخی کنونی را گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم تشکیل می دهد که با انقلاب کبیر اکتبر آغاز گردیده است. تضاد عمیق بین دو سیستم

چگونه است که هواداران چنین - که قاعداً باید نه فقط هوادار نظرات بلکه هوادار سبک کار او باشند - چشم‌ها را بر روی واقعیات ۷۰ سال پس از وی بسته، و هنوز هم با اصرار از انقلاب جهانی صحبت می‌کنند؟ علاوه بر این، تحلیل شما، مبنی بر این که «نیروه‌های محرکه» این «انقلاب جهانی»، چه نیروهائی هستند، بر چه تفسیری از جهان معاصر متکی است؟ فرض کنیم واقعاً «انقلاب جهانی» مورد نظر شما قابل تحقق باشد، آیا نیروه‌های محرکه آن همین «نظام جهانی سوسیالیستی» است که هر قسمت آن به یک سمت در حال حرکت است؟ «جنبش طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری» و «جنبش‌های رهائی بخش خلق‌های تحت ستم»، به نظر شما واقعاً در یک راستا عمل کرده و می‌کنند، که بشود آنها را نیروی محرکه انقلاب مفروض شما به حساب آورد؟ منظور از جنبش طبقه کارگر در کشورهای سرمایه داری همان احزاب برادر هستند و یا سندیکاهای کارگری؟ حزب کمونیست ایتالیا و آلمان فدرال در یک راستا عمل می‌کنند؟ سندیکاهای کارگری مثلاً در انگلیس یا اتریش در تدارک انقلاب جهانی اند؟

به راستی چه جنبش‌هایی را شما «رهائی بخش» می‌نامید؟ آیا اساساً در آخرین دهه قرن بیستم، مانند ۲۰ سال پیش، می‌توان از این نوع جنبش‌ها صحبت کرد؟ سرنوشت جنبش‌های دهه ۶۰ و ۷۰ به کجا کشید؟ همه در یک راستا عمل کردند و اینک نیروی ذخیره انقلاب جهانی شما هستند؟ جنبش خمینی، قذافی، عیدی امین، رهائی بخش هستند یا نیستند؟ به راستی آنها که به این قطعنامه (پلاتفرم) رأی مثبت داده اند، احساس مسئولیت می‌کنند که تبیین تئوریک خود را از جهان و انقلاب جهانی و نیروه‌های محرکه آن، برای مردم، توضیح دهند؟

واضح است که ما نمی‌گوئیم که کنگره شما، به این دلیل که در سال ۱۳۶۸ تشکیل شده، ضرورتاً می‌بایست برای همه این سؤال‌ها جواب داشته باشد و درک خود را از دوران کنونی دقیقاً فرموله کند. چنین انتظاری حتی از کل نهضت نوپای نواندیشی، چه بسا غیر واقع بینانه باشد. اما مسلماً هیچ کس به شما نخواهد بخشید که در اوچ عظیم ترین تحولات عینی و ذهنی در کشورهای سوسیالیستی و هم پیمانان آنها در سراسر جهان، فقط به این دلیل که مبادا «وحدت» به مخاطره بیافتد، تسلیم مصلحت‌های شویید که کمترین توجهی ندارند و حتی در اذهان عمومی جنبش‌چپ ایران تحریک آمیز و لجبازانه به نظر می‌رسند. به اعتقاد ما، حتی اگر همه رفقای هم که به این پلاتفرم رأی مثبت داده اند، هنوز جواب‌های مشخصی نسبت به همه این مسائل نداشتند، ضروری بود، که به ویژه در این مقطع، اگر کمترین اهمیتی به وجود این همه سؤال، ابهام و اغتشاش موجود در جنبش‌چپ می‌دادند، لاقلاً از نقل قول‌های شبیه امام جعفر صادق خودداری می‌کردند و لاقلاً برای احترام به کلیه کسانی که نه فقط به دلایل ذهنی، بل به سبب وجود حوادث تکان دهنده سال‌های اخیر هزاران سؤال برایشان پیدا شده، از این رونویسی خونسردانه و غیر مسئولانه خودداری می‌کردند.

درباره انترناسیونالیسم پرولتری هم، وضع اصلاً بهتر از بند اول نیست. رفقای ما تحت همین نام پرطمطراق و در بند دوم قطعنامه خود، عیناً همه عبارات و جملات زیبا و اتوکشیده‌ای را که در ۷۰ سال گذشته مرتب تکرار شده اند و زیر پوشش آنها انواع و اقسام دخالت‌های آشکار و نهان، از دستور و امر و نهی گرفته تا توپ و تانک، به کار رفته است، تکرار کرده اند و انگار که در جهان هیچ اتفاقی نیافتاده، موضوع را خاتمه یافته تلقی کرده اند.

به راستی رفقای ما، آن هم در اولین کنگره خود و برای اظهارنظر درباره مفهومی با این سابقه طولانی تاریخی، آن هم در کشوری که لاقلاً چهل و چند سال در آن، حزب بوده، درست تحت لوای همین فرمول، زیان بار ترین سیاست‌ها را به نفع سیاست خارجی اتحاد شوروی انجام داده و بخش مهمی از اعتبار کمونیست‌ها را به این وسیله در میان مردم ایران خدشه دار کرده است؛ چه محظوری داشته اند که باز هم تنها به رونویسی اسناد کنفرانس‌های پروکراتیک «احزاب برادر» پرداخته اند و با لفظ قلم درباره مثلاً «پرابری کامل حقوق» و یا «پربایه اصول استقلال» داد سخن داده اند؟

رفقا کافیست مطالبوعات کشورهای سوسیالیستی را فقط ورق بزنند تا متوجه شوند در عرض این مدت به نام انترناسیونالیسم پرولتری چه نخالت‌ها، خیانت‌ها و چنیاتی انجام گرفته است. قرارداد شرم آور استالین با هیتلر، معامله این دو بوسر لهستان و کشورهای بالت، کشتار هزاران کمونیست خارجی در اتحاد شوروی و انحلال خوسرانه کمینترن و... همگی در چارچوب همین انترناسیونالیسمی صورت گرفته است که شما امروز با خونسردی با همان جملات ده‌ها سال پیش از آن دفاع می‌کنید.

ما البته خوشحالی خود را پنهان نمی‌کنیم، که سرانجام هواداران «تبعیت منافع ملی از منافع بین‌المللی»، تحت فشار افکار عمومی کنگره،

این به اصطلاح پرنسپ تئوریک خود را، پس گرفته اند و نتوانسته اند لجبازانه عبارتی را که تا آستانه کنگره یدک می‌کشیدند به کرسی بنشانند. ما البته فکر می‌کنیم که خط زدن همین جمله از متن اصلی پلاتفرم نفره هم، به همان شیوه‌های مصلحت‌جویانه انجام گرفته است، و هواداران واقعی آن که چندین سال است برای حفظ آن می‌جنگیدند، برای جلب افکار عمومی و آوردن رأی از خیر آن گذشته اند. با این حال، تسلیم شدن همین افکار عمومی به پذیرش تکرار جملات بخشنامه واری که اثری از سرسبزی زندگی و نشانه‌ای از اندیشه جوان و پویای کمونیست‌های آستانه قرن بیست و یکم در خود ندارد، مایه تأسف بسیار است. در واقع عشق وافر رفقای تأیید کننده پلاتفرم، به حفظ «اصولیت» و وفاداری امانت دارانه آنها نسبت به اسناد کنفرانس‌های جهانی احزاب برادر درباره انترناسیونالیسم پرولتری، چشم آنان را چنان پر واقعیات دردناک روابط ناسالم، خشن، سرکوبگر و آمرانه‌ای که پشت سر عبارت پردازی‌های مذکور، پیش از نیم قرن در سراسر جهان عمل می‌کرده، بسته است، که آنها حتی به خود اجازه نداده اند که - محکوم کردن این مناسبات پیشکش - لاقلاً به مظاهر شرم آور آن اشاره کرده و انتقاد صریح خود را از چنین روابطی بیان دارند. آنها تنها تذکر داده اند که این اصول، - یعنی همان اصول نیم قرن مرتباً روی کاغذ آمده و در تمام همان دوران مرتباً لگدمال شده - «در روابط احزاب کمونیست... نقض شده است» و البته برای این که مبادا مجبور شوند که نقض خشن و مستمر این اصول را مورد انتقاد کمونیستی قرار دهند، بلافاصله اضافه کرده اند که «انترناسیونالیسم پرولتری با چنین مناسباتی ناسازگار است.»

پلاتفرم وحدت، درباره مفاهیم تئوریک با اهمیتی همچون مقولات دولت، سوسیالیسم و دمکراسی چگونه اظهار نظر کرده است؟

باید گفت که در دهه‌های اخیر، در میان مارکسیست‌های احزاب کمونیست کشورهای غربی، امریکای جنوبی و مارکسیست‌های مستقل، بحث‌های سازنده‌ای در مفاهیم کلاسیک و سنتی برخی مقوله‌های مهم مارکسیستی نظیر دولت، راه‌گذار به سوسیالیسم، دمکراسی و دیکتاتوری پرولتاریا، رابطه دولت و سیاست، جامعه سیاسی و جامعه مدنی، ... در جریان است. در بحث‌های تدارک کنگره نیز تا حدی این بحث‌ها از سوی برخی از حامیان نواندیشی مطرح شده و انعکاسی از عمق و گستردگی بحث‌های مورد نظر را به دست داده است. تردیدی نیست که تلقی ما از دمکراسی و جامعه آرمانی سوسیالیستی آینده ایران، اگر می‌خواهد فاجعه کشورهای سوسیالیستی را تکرار نکند و آزاد و دمکراتیک و با سیمای انسانی باشد، نمی‌تواند بدون بازنگری اساسی به این مقوله‌ها، راه به جایی برد. دفاع از آزادی‌های کامل دمکراتیک، بدون درکی دمکراتیک از دولت سوسیالیستی، بدون مرزبندی آشکار با تجربه ۷۰ سال دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی و ۵۰ سال اخیر در دیگر کشورهای سوسیالیستی غیر ممکن است.

در چنین شرایطی، پلاتفرم ۵ نفره، در توضیح مقولات مورد نظر، اساساً به تکرار فرمول‌های سنتی اصرار می‌ورزد و از آنجا که، هواداران چنین دیدگاه‌هایی پیش از ۳۰٪ آراء را ندارند، کوشش بزرگی آغاز می‌شود که تا آنجا که ممکن است، همین پلاتفرم، با حفظ سکان‌های اصلی‌اش، به تمایلات دمکراتیک، به مفاهیمی از بینش نو و حتی گاهی موارد با ماسک جدید، مورد پیرایش قرار گیرد تا درصدد هر چه بیشتری از آراء نمایندگان را به خود اختصاص دهد.

متن اصلی و «اصلاح نشده» این پلاتفرم، که در هفتمین شماره نشریه «در راه کنگره» منتشر شده است، طبق تعریف، دولت را «دستگاه سلطه طبقاتی» و وسیله‌ای «در دست یک طبقه برای سرکوب طبقه دیگر» معرفی می‌کند. آنگاه «دمکراتیک ترین» جمهوری‌های پررواژی را «دستگاهی» برای «سرکوب زحمتکشان» قلمداد می‌کند و طبیعی است که در دنباله همین استدلال نیز، دولت پرولتری را، «دستگاه دیکتاتوری طبقاتی» بنامد و آن را وسیله‌ای برای «درهم شکستن مقاومت دشمنان سوسیالیسم» به حساب آورد. در اینجا بدنیست یادآوری کنیم که این پلاتفرم، اساساً از روی سند دیگری که «جمع بندی مباحثات وحدت» نام داشت و حدود یک سال پیش از تشکیل کنگره، به وسیله یک کمیسیون تدارکاتی طراحی شد و همان زمان در نشریات هر دو سازمان منتشر گردید، تهیه و تنظیم شده است. با این تفاوت، که گروه ۵ نفره، زمانی که سند خود را در آستانه کنگره تهیه می‌کرده اند، کوشیده اند ضمن حفظ «روح» سند اولیه، و تا آنجا که به «جوهر» آن لطمه وارد نشود، پاره‌ای اصلاحات در آن وارد کنند و برخی جملات تند و افراطی آن را حذف کرده و با اضافه کردن یکی دو جمله «امروزی پسند»، مقبولیت عام تری برایش برآوردند. از رهگذر همین «اصلاحات» است، که مثلاً وقتی سند اصلی - جمع بندی مباحثات وحدت - در

در مجموع می توان گفت که رفقای ۵ نفره، با دقت بی نظیری، ضمن حفظ پرنسیپ های هدایت کننده سند، همه جا کوشیده اند تا موارد «اضافی» کلمات دیکتاتوری، سرکوب، در هم شکستن و غیره را حذف کنند، تا مقبولیت بیشتری برای آن تراشیده شود. آن ها مثلاً عبارت «دولت پرولتری» مانند هر دولت، دستگاه دیکتاتوری طبقاتی است، را از متن اصلی حذف کرده اند، چرا که به نظرشان رسیده است که وقتی در همین سند، در تعریف دولت، آن را «دستگاه سلطه طبقاتی» توصیف کرده اند، تکرار عبارتی که همین معنا را با وضوح بیشتر در مورد دولت «پرولتری» توضیح می دهد، «اضافی»، تحریک آمیز و دشمن تراشی است، بنابراین می شود آن را حذف کرد علاوه بر این و درست یا همین تیت است، که این رفقا، مثلاً به جای عبارت «اعمال دیکتاتوری پرولتاریا» به منظور در هم شکستن مقاومت دشمنان سوسیالیسم ضرورتی است اجتناب ناپذیر، نوشته اند «دیکتاتوری پرولتاریا با انواع و اشکال ممکن با مقاومت دشمنان سوسیالیسم مقابله می کند»!

خلاصه کنیم! پلاتفرم تصویب شده وحدت، علیرغم همه موارد «اصلاحی» متعددی که در آن انجام گرفته است، به استناد به کار بردن واضح عباراتی نظیر:

«دولت... تجلی آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی است، دولت دستگاه سلطه طبقاتی است» و یا «مضمون دولت پرولتری... دیکتاتوری پرولتاریا است که با انواع و اشکال ممکن، با مقاومت دشمنان سوسیالیسم مقابله می کند، آشکارا نشان می دهد که سکان اصلی تفکر سنتی درباره دیکتاتوری پرولتاریا را در دست دارد و می توان به استناد همین پلاتفرم، اولاً «دشمنان سوسیالیسم» را تعیین کرد که چه کسانی هستند، ثانیاً، به اقتضای «آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی»، دولت پرولتری باید با «انواع و اشکال ممکن» با آنها «مقابله» کند؛ ثالثاً، برای «میدان دادن به ابتکار خلاقانه توده ها» می توان «آزادی» هائی به آنها ارزانی داشت، که شرط آن، تخطی نکردن از «چارچوب قانون» خواهد بود، که بعدها، دولت پرولتری، تدوین خواهد کرد!

واضح است که این سناریو، عیناً همان است که در دهه های گذشته نیز در تقریباً تمام کشورهای سوسیالیستی به اجرا در آمده و از آنجا که دولت پرولتری، تنها مرجعی بوده که خود قانون وضع می کرده، دشمنان سوسیالیسم را خود تشخیص می داده و نوع «مقابله» با «مقاومت» آنان را هم خود تعیین می کرده است، نتایج آن این روزها در مقابل چشم همگان به نمایش گذاشته شده است.

به راستی رفقای آن که به این پلاتفرم رأی مثبت دادند، يك لحظه فکر کردند که جواب هزاران کمونیستی را که زخم خورده از اعتماد کورکورانه قبلی به «حل المسائل» های تئوریک، امروز صدها سؤال برای مطرح کردن دارند، چگونه خواهند داد؟ آیا «اریش هونکر» که تا همین دیروز در رأس دولت پرولتری قرارداد داشت هزاران جوان فراری از آلمان دموکراتیک را «دشمنان سوسیالیسم» نمی نامید؟ آیا حزبی که به قدرت رسید، خودبخود نماینده سوسیالیسم نمی شود؟ و در نتیجه مخالفانش «دشمنان سوسیالیسم» قلمداد نخواهند شد؟ ساده ترین راه «مقابله» کردن با دشمن سوسیالیسم این نیست که «طبق قانون» آزادی بیان، قلم، سندیگا، حزب و غیره را از او بگیریم، تا مبدا «توده های خلق» را فریب دهد؟

ما از رفقای اصلاح گر ۴ نفره می پرسیم که چه تفاوتی میان «مقابله» و «سرکوب» است، که شما برای جلب آرای بیشتر آنها را با هم معاوضه کرده اید؟ آیا شما از نظر سیاسی آنقدر کم تجربه بوده اید که نمی دانستید «دیکتاتوری پرولتاریا» به مثابه «دستگاه سلطه طبقاتی» نمی تواند پس از پیروزی بر «دشمنان خلق» و «دوستان سوسیالیسم»، سرنوازش را به نسبت «آرای مردم» بپردازد و «نتایج سیاسی ناشی از آن را» بپذیرد؟ اساساً تفکری که جامعه را به «دشمنان خلق» و «دشمنان سوسیالیسم» تقسیم می کند و دولت خود را دولت سلطه طبقاتی می نامد، می تواند به استناد «رای مردم» قدرت کسب کرده را به «دشمنان خلق» بپردازد و کنار رود؟ آیا جمع کردن این عبارات متناقض و آشتی ناپذیر، یعنی از يك سو به رسمیت شناختن حق مقابله با دشمنان سوسیالیسم و از سوی دیگر ردیف کردن حق هرنوع آزادی بیان و احزاب و غیره، گویا برای همه، نشان دهنده نپختگی سیاسی است، یا جمع آوری آراء به هر قیمت؟

ما البته اعتقاد داریم، که در چنین مواردی، تنها اصولیت است که قربانی می شود و در نتیجه رأی دهندگان به چنین پلاتفرم پر ابهام و پرتناقضی، به مصداق «هر کسی از ظن خود شد یار من» به آن رأی خواهند داد و به این ترتیب، مثلاً طرفداران «مقابله با دشمنان خلق» در دلشان خواهند گفت که عبارت «مرجعیت مردم» منظور مرجعیت خلق است نه دشمنان خلق (!) و دیگری با استناد به همین عبارت، «دعا» خواهد کرد که

دنباله منطقی نقطه نظراتش پیرامون «دستگاه سلطه طبقاتی» تاکید می کند که: «در دوران گذار انقلابی از سرمایه داری به سوسیالیسم، دولت اشکال متفاوتی می تواند به خود بگیرد. اما ماهیت آن جز دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا نمی تواند باشد.» و یا دمکراسی پرولتری را «دیکتاتوری علیه اقلیت استثمارگر» نام می نهد، رفقای ۵ نفره، احتمالاً به این دلیل که چملات «تحریک آمیز» به کار نبوده باشند، این بخش ها را حذف می کنند. علاوه بر این، سند اصلی، زمانی هم که می خواهد از «آزادی» صحبت کند، تصریح می کند که «دمکراسی پرولتری، وسیعترین آزادی ها را برای زحمتکشان تأمین و تضمین» خواهد کرد. رفقای ۵ نفره، در دنباله همان «اصلاحات» خود، از جمله در توضیح آزادی های مورد نظرشان همین عبارت نقل قول شده را با حذف عبارت «برای زحمتکشان»، به صورت «مد روز» درمی آورند و می نویسند: «جمهوری سوسیالیستی تأمین کننده وسیع ترین آزادی های سیاسی (آزادی بیان، مطبوعات، اجتماعات، احزاب، تشکل ها...) است.» (درباره وحدت، در راه کنگره شماره ۷ ص ۳۴)

واضح است که هر آدم سیاسی، که انسجام تئوریک يك مطلب را مورد نظر داشته باشد، می تواند تشخیص دهد که سند اولیه، در جهت خط فکری سنتی بی ابهام و منسجم است. این دیدگاه دولت را تاریخاً طبقاتی می بیند، دولت پرولتری را «دستگاه سرکوب» علیه طبقه دیگر می داند، و زمانی هم که از آزادی صحبت می کند، آزادی برای طبقه معینی را مورد نظر دارد. اما پلاتفرم ۵ نفره، که در مقدمات، رونوشت را برابر اصل تنظیم می کند، ناگهان در مؤخره، «وسیعترین آزادی های سیاسی» را بدون اینکه مشخص کند طرف صحبتش کیست، سخاوتمندانه توزیع می کند! آیا رفقای ۵ نفره، دانش تئوریک آن را نداشتند، که تشخیص دهند وقتی از «دستگاه دیکتاتوری طبقاتی» صحبت می کنند، و هدفشان اعمال «دیکتاتوری پرولتاریا» به منظور درهم شکستن مقاومت دشمنان سوسیالیسم است، صحبت از تأمین کردن «وسیع ترین آزادی های سیاسی» بدون روشن کردن اینکه آن را به چه کسانی و تحت چه شرایطی خواهند داد، فریبکاری نام دارد؟

متأسفانه باید گفت که روند پیرایش پلاتفرم، به قصد جلب افکار عمومی، به همین جا ختم نمی شود و از این به بعد گروه ۴ نفره هستند که به همین روش غیر اصولی متوسل می گردند، تا با هرچه «مقبول تر» کردن شکل ظاهری پلاتفرم، حتی اگر اجزای متشکله آن کمترین خوانائی با هم نداشته باشند، آن را به سند وحدت مبدل سازند. گویا تنها رسالت گردانندگان کنگره، و مهمترین مشغله ذهنی آنها در سراسر جهان، اجتناب از درگیری های درونی، پرهیز از برملا شدن، یا حتی مشخص شدن اختلاف نظرها و تعجیل برای بالا بردن شمار «پیروز بان وحدت...» بر «قران کنگره» بوده است.

رفقای ۴ نفره، در جریان پیشنهادات خود برای «اصلاح» پلاتفرم ۵ نفره، در واقع مهمترین «معجزه ای» که کرده اند، این بوده است که سعی کنند، جوهر پلاتفرم، تکیه گاه های اصلی تئوریک آن و اهرم های اصلی دیدگاه سنتی آن نسبت به مقوله دیکتاتوری پرولتاریا را حفظ کنند، ولی تا آنجا که ممکن است از «خشونت» ظاهری آن بکاهند و با «مقتضیات روز» موافقش گردانند.

از این رهگذر است که مثلاً وقتی پلاتفرم ۵ نفره تصریح می کند که «دولت دستگاه سلطه طبقاتی است» ناگهان عبارت «وسیله ای است در دست يك طبقه برای سرکوب طبقه دیگر» به کلی حذف می شود. و یا در جای دیگر، در عبارتی که مفهوم آن نشان دادن ماهیت «جمهوری بورژوازی» بوده است، عبارت «دستگاهی است در خدمت سرمایه داران برای سرکوب زحمتکشان» تغییر کرده و به جای کلمه خشن «سرکوب» نوشته اند «علیه زحمتکشان»!

در قسمتی دیگری از پلاتفرم رفقای ۵ نفره، این رفقا، به سیاق تفکر خود، تعریف و تمجیدهای زیادی از دمکراسی «توده ای»، شرکت فعال «توده ها» در بنای سوسیالیسم و غیره کرده اند و «گسترش روزافزون دمکراسی سوسیالیستی» را هدف قرار داده اند. ترمینولوژی متداول در این عبارات، نشان می دهند که این دمکراسی سوسیالیستی، خیلی هم بی در و پیکر نیست و به گروه مخصوصی که «توده ها» نام دارند تعلق دارد و هیچ تناقضی هم با سرکوب دشمنان خلق، اعمال دیکتاتوری پرولتری و غیره ندارد. متأسفانه همین قسمت های صریح سند هم، به شکرانه اصلاحات گروه ۴ نفره، مخدوش و پر ابهام شده و این رفقا، به جای این ترمینولوژی شناخته شده، يك دوره کامل از آزادی ها (مثل آزادی بیان و مطبوعات) را به سند اضافه کرده و برای «ساکت» کردن هواداران دیکتاتوری پرولتری، عبارت کوچک «در چارچوب قانون» را هم اضافه کرده اند، که همزمان هم طرفداران آزادی و هم مخالفان پروپا قرص آن را راضی کرده باشند!

توضیحی پیرامون گزارش

کنندگان، با توجه به سابقه کار این گونه جلسات مورد ایراد ماست. یادآوری این نکته ضرورت دارد که اینگونه نشست ها و دور هم جمع شدن ها تقریباً و کم و بیش با همین ترکیب، که پایه ثابت آن حزب دمکرات کورستان ایران، سازمان فدائیان خلق ایران و حزب ما بوده است، از دو سه سال پیش به دفعات در رابطه با تبادل نظر درباره تشکیل جبهه دمکراتیک ضد امپریالیستی و بعدها در رابطه با سازماندهی اقدامات ضد رژیم و یک سال پیش در تشکیل کمیته همبستگی با زندانیان سیاسی و چندماه پیش در مورد قطعنامه پارلمان اروپا تشکیل می شده است.

علیرغم آنکه نماینده جدید سازمان فدائی در جلسه اعلام کرد، کسانی که در گذشته به نام سازمان فدائیان خلق ایران در اینگونه جلسات شرکت

نشریه «اتحادکار» ارگان مرکزی سازمان فدائی در شماره ۳ مه‌ماه ۱۳۶۸، گزارشی از سوی «روابط عمومی سازمان فدائی» تحت عنوان «گزارشی از يك اجلاس» منتشر کرده است. این گزارش در رابطه با جلساتی است که در پاریس با شرکت نماینده سازمان فدائی و نمایندگان سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)، حزب دمکرات کورستان ایران، حزب دمکراتیک مردم ایران و جمهوریخواهان ملی به مناسبت سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی، برای بررسی امکانات سازماندهی اقدامات مشترک برگزار شده بود. مندرجات این گزارش از لحاظ شکل و مضمون، از چند جهت نادرست و قابل ایراد است. ۱- نفس ارائه گزارش علنی يك طرفه از سوی سازمان فدائی، از يك نشست غیر رسمی و مشورتی، آن هم بدون اطلاع و مشورت با سایر شرکت

نگاهی به مصوبات کنگره...

طرفداران دیکتاتوری و سرکوب، بعدها سر عقل آیندا این درست همان روشی است که نه فقط به وحدت پایدار و اصولی نمی انجامد، بلکه اختلافات به وقت پنهان شده نیز، به زودی در مواجهه با واقعیات زندگی روزمره خود را نشان خواهند داد و صف آرائی مجددی بر سر همه موارد اختلاف آشکار و پنهان ایجاد خواهند کرد.

ما در این نوشته، روی سخنمان با آن نیروهای مصلحت گرا و یا مرددی است که با دادن رای مثبت به این پلاتفرم کوشیده اند آن را مبنای وحدت فکری سازمان واحد قلمداد کنند. گرچه شواهد نشان می دهند که منشاء اصلی بروز این گرایش مصلحت طلبانه در میان رفقا، اساساً چماق تهدید کننده انشعاب و تفرقه بوده است، و اساساً اکثریت بدست آمده، اکثریتی نگران و ترس خورده از احتمال بروز شکاف و شکست کنگره است، با این حال باید به همین رفقا یادآور شد که شمار «وحدت در تنوع»، زمانی اعتبار دارد که اختلاف نظرها همانگونه که هستند، یکدیگر را تحمل کنند و به حربه انشعاب متوسل نشوند. طبیعی است که ما از طرفداران جدی وحدت در تنوع هستیم، اما مصداق عینی این شعار، زمانی واقعیت می یابد که طرفین، موارد اختلاف خود را با صراحت تعیین کنند، برای تبدیل آن به نظر اکثریت بکوشند و در عین حال به رای اکثریت برای پیش برد وظائف مشخص مبارزاتی تمکین کنند و حقوق اقلیت نیز، به گسترده ترین شکلی پذیرفته شود. در مورد مشخص کنگره وحدت، در واقع يك اکثریت میانه گیر و مردد، به پلاتفرمی رای داده است که قصد پوشانیدن، یا آشتی دادن اختلافات را داشته، و این در حالی است که طرفین اصلی درگیری در هیأت يك اقلیت نیرومند ۲۲ درصدی به آن رای داده اند. ما در این نوشته از آنجا که اساساً سبک کار کنگره را مورد بحث قرار داده ایم، روش کسانی را که به این پلاتفرم رای مثبت نداده اند اصولی ارزیابی می کنیم و معتقدیم که ضرورت های زندگی، همین اقلیت و اکثریت فعلی را به صف آرائی های جدید وادار خواهد ساخت. چیزی که در این میان می تواند به مثابه يك ارزش مورد حمایت جدی قرارگیرد، امر تحمل نظرات مخالف، اجتناب از به کار گیری حربه انشعاب برای جمع آوری آراء، تدارک يك صف آرائی سالم و شرافتمندانه و به دور از تهدید و ارعاب از نظرات مختلف و تعیین اصولی اقلیت و اکثریت و تمکین به قواعد دمکراتیک است.

پایان سخن

حوادث حیرت آور سال های اخیر شکست پی در پی سیاست های دولت های سوسیالیستی در ایجاد يك جامعه آرمانی، ناتوانی روزافزون احزاب و سازمانهای کمونیستی در تبیین و نیز تغییرجهان، معایب و انحرافات متعددی که جنبش کمونیستی را در همه جای جهان، وادار به عقب نشینی های متعدد کرده است، سرانجام به بحرانی فراروئیده است که باید برایش چاره اندیشید. مسیری که آغاز شده و آرزوی مشتاقانه هزاران کمونیست در سراسر جهان در انتظار پایان پیروزمند آن است، مراحل متعددی در پیش رو دارد که باید با موفقیت از آنها گذشت. اولین گام، شناختن بحران و دیدن عوارض آن است. آنگاه باید علل آن را دریافت و برایشان چاره اندیشید و در آخرین گام، باید بر آنها فائق آمد. جنبش کمونیستی میهن ما همچون بسیاری جاهای دیگر، اولین گام ها را در این زمینه برمی دارد هنوز نیروهائی در این جنبش، اساساً متوجه بحران نشده اند! برای عوارض آشکار و متعدد آن علل ذهنی می تراشند و به هر حال خود را به چیزهای دیگری سرگرم کرده اند. آنهاهی نیز که بحران را شناخته اند، در پی یافتن علل و عوامل بروز آن، آرام آرام به دو اردوی کاملاً متفاوت می پیوندند.

اردویی که چاره بحران را در «بازگشت به اصول» می پندارد و همه این عوارض بحران را ناشی از «انحراف» و «خیانت» ارزیابی می کند. پناه بردن به ارتدکسیسم و اتخاذ مواضع محافظه کارانه، مهمترین ویژگی این اردوگاه است. این نیروها در تمام کشورهای سوسیالیستی، در احزاب کمونیست و سازمانهای چپ مارکسیست-لنینیست، کمابیش هم آوا شده اند و شیوه خود را برای فائق آمدن بر بحران تبلیغ می کنند. اردوی مخالف، اما، روش دیگری برگزیده است. کمونیست ها در این اردو به بازاندیشی اصول، ارزیابی مجدد کارآئی آنها و یافتن سر منشاء ناتوانی های جنبش کمونیستی پرداخته اند. این اردو در سراسر جهان به اقتضای روشی که برگزیده است، عرصه بزرگی از مبارزه در پیش رو دارد و در تدارک يك اندوخته بزرگ تئوریک برای مقابله با جهان پیچیده و پیشرفته کنونی است. طبیعی است که در فرآیند چنین نبردی، صف آرائی میان این اردو، ناپایدار و متحول باشد. نتایج ارزیابی ها و شمات مبارزه ایدئولوژیک در این دوران بازنگری، کمونیست های بی شماری را به تجدید نظر، تغییر صفوف، میانه روی، بازاندیشی، تردید و دو دلی و یا بی تفاوتی کشانده و یا خواهد کشانید. خطی که این دو اردو را از هم جدا می کند، تقریباً از میان

همه سازمان ها و احزاب کمونیست گذشته و استحکام و وحدت های سازمانی گذشته را خدشه دار و یا کم رنگ کرده است. به اعتقاد ما برای فائق آمدن به مشکلات ناشی از این مبارزه سرنوشت ساز، اولین گام آن است که اولویت ها را مشخص کنیم و امر مبارزه برای تعلق به یکی از این دو اردوگاه و در نتیجه کوشش برای ایجاد تمرکز و بهره برداری از خود جمعی در بحران زدائی جهان کمونیسم را در مقابل خود قراردهیم. در صورت تعیین چنین اولییتی می توان پذیرفت که امر انسجام سنتی درون گروهی، مبارزه برای ترد مخالفان، عدم تحمل نظرات متفاوت، و بالاتر از این، کوشش های مصنوعی برای ایجاد وحدت های آسیب پذیر و شکننده، با واقعیات امروز جهان و به ویژه جنبش در حال تحول کارگری کمونیستی در تناقض قرار می گیرند و چه بسا به صف بندی های مصنوعی، کارشکنی، رشد محفل گرائی و غیره منتهی شوند. تجربه چند ساله اخیر، نشان می دهد که کوشش های عجولانه، برای ترسیم نهائی مرز میان این دو اردوگاه، عملاً گروه زیادی از نیروهای مردد و در حال بازاندیشی را از سر تصادف به صفوف این یا آن اردوگاه می کشاند، بی آنکه کاملاً متقاعد شده باشند. طبیعی است که استفاده از حربه های غیر اخلاقی نظیر بدگویی و پرونده سازی و غیره نیز، هرچه بیشتر به مصنوعی شدن مرز میان این دو دیدگاه کمک می کند و بر ناپایداری آن می افزاید.

با این حال باید تأکید کرد که صرف ناپایداری این مرزها، نمی تواند کوششی را که برای دمکراتیزه کردن سازمان های کمونیستی در برقراری کنگره های سازمانی آغاز شده است، ناموجه و یا کم بها کند. این کوشش است در راه اصولیت بخشیدن به تشکل های چپ و باید شدیداً از آن جانبداری کرد. در این راه، نکته ای که اهمیت فراوان دارد، توجه کردن به ویژگی دوران ما و به چشم انداز عمومی تحول در ایران و در سراسر جهان است و چنین توجهی، ما را موظف می سازد تا با پرهیز از خط و مرز کشیدن های مصنوعی و زود رس و غرق شدن در مصالح و درگیری های درون گروهی قانونمندی های این مرحله از تحولات جنبش کمونیستی را به رسمیت بشناسیم. به ویژه از این رهگذر، با هر اندیشه ناشکیبائی که با تهدید انشعاب و ایجاد وحشت از تفرقه، و یا مدیحه سرآئی برای وحدت های کم اهمیت، در عمل به لشکر کشی و جلب نیروهای مردد می پردازد، مقابله کنیم. ★

«روابط عمومی سازمان فدائی»

جلسه باشند و احیاناً از سوی ترتیب دهندگان جلسه دعوت نشده بودند؟ لازم به یادآوری است که تا همین اواخر یکی از مشکلات اقدامات مشترک سازمان ها از جمله موضع سکتاریستی سازمان فدائیان خلق ایران بود که به ویژه برای کار مشترک با سازمان اکثریت حساسیت نشان می داد. تا همین آستانه کنگره و در جریان تهیه نامه مشترک به مجلس اروپا، نمایندگان سازمان حتی از شرکت در نشست که نماینده سازمان اکثریت در آن حضور داشت خودداری نمود. شما در پلنوم بعد از کنگره سازمان فدائی است که برای اتحاد عمل های وسیع موضع گرفته اید. ولی برای اجرای همین مشی هنوز شما دارای مشکلاتی هستید که مانع از اقدامات مشترک با سایر گروه ها می شود.

اما درباره این که «از طرفی سازمان نسبت به عدم دعوت دیگر جریانها چپ، از ترتیب دهندگان جلسه انتقاد شد» توضیح چندنکته را ضروری می دانیم: نماینده سازمان در پایان نشست نوم، در میان صحبت خود آن همه که به صورت انتقاد، بلکه به صورت سؤال و با لحن ملایم مطرح کرد. نماینده حزب دمکراتیک مردم ایران که ابتکار دعوت این جلسات را در مشورت با سایر جریانها به عهده داشت توضیح داد که این نشست چیزی جز در ردیف نشست های قبلی که در چنین مواردی دعوت می شدند نبود. ترکیب جلسه هم همانی بود که دو ماه پیش برای تهیه نامه مشترک به مجلس اروپا گرفته هم آمده بود. و این هم براساس تجربیات دو سه سال اخیر صورت گرفته بود. یعنی سازمان هائی دعوت شده بودند که اطمینان بود همدیگر را تحمل می کنند و آماده اند در کنار هم بنشینند و حداقل همکاری را با هم داشته باشند. خود نماینده سازمان فدائی هم به خوبی آگاه بود که تنها جریان «چپی» که مسلماً در صورت دعوت، به جلسه می آمد، حزب توده ایران بود. منتهمی ما و سایر شرکت کنندگان در جلسه از تغییر موضع ۱۸۰ درجه ای سازمان فدائی بی خبر بودیم و برای اولین بار با شگفتی از دهان نماینده آنها در همین جلسه شنیدیم.

اتفاقاً از نماینده سازمان فدائی همان جا متقابلاً سؤال شد آیا سازمان سیاسی دیگری را به جز حزب توده می تواند معرفی بکند که آماده شرکت در چنین جلسه ای باشد و دعوت نشده است؟ ایشان حتی قادر به بیان نام یک سازمان نبود. به همین جهت شگفت انگیز است که چوارفقا در گزارش خود اینگونه مسائل را مطرح می کنند؟ آیا می خواهند به برخی سازمان ها وانمود کنند که ما خواستار شرکت شما بودیم و هستیم و گویا عده ای بان مخالفند و آن هم گویا «ترتیب» دهندگان جلسه اند؟

ما لازم است بار دیگر در اینجا تاکید کنیم هرگونه تلاشی برای کشاندن پای گردانندگان وابسته حزب توده به این جلسات، موجب از هم پاشیدگی همین حداقل گروههائی ها خواهد شد.

کمیتة روابط خارجی حزب دمکراتیک مردم ایران

۲ آبان ۱۳۶۸

می کرده اند، به نمایندگی از طرف سازمان نبوده و شرکت آنان جنبه شخصی داشته است، معذراً می توانند شهادت بدهند که این جلسات و گروههائی ها، از آن جهت که هنوز مسئله و اصل همکاری سازمان های شرکت کننده برای همه حل نشده بود، جنبه غیررسمی و مشورتی بودن آن مورد تاکید بوده است. طبعاً يك مرافقت و تفاهم ضمنی از همان نشست اول، به پیشنهاد و اصرار رفیق فقید قاسملو، قرار بر این شد که بحث ها و صحبت ها تا وقتی که هنوز به مرحله رسمی نرسیده است، انتشار بیرونی پیدا نکند. تا به حال نیز حتی المقدور این تعهد رعایت می شده است. به همین مناسبت هیچ وقت صورت جلسات تنظیم نمی شد و یا از دستگاه ضبط صوت استفاده نمی گردید.

روشن است که اگر قرار باشد گزارشی از چنین جلساتی در معرض عموم قرار بگیرد، در آن صورت راه منطقی آن است که با توافق عمومی و بر متن واحدی تهیه گردد و هر سازمان و حزب در صورت تمایل، نظر ویژه خود را به آن بیافزاید.

بدین لحاظ و با در نظر گرفتن سابقه امر، ما اقدام «روابط عمومی سازمان فدائی» را نادرست ارزیابی می کنیم در همین جا باید یادآوری کنیم که ما با نفس گزارش دهی به مردم و جنبش در رابطه با این دیدارهای مشترک هیچ مخالفتی نداریم. اما این عمل باید اولاً با توافق همگان براساس صورت جلسه و اسناد مربوط به بحث ها صورت پذیرد و ثانیاً به اصل این ابتکارات نوپا و نطفه ای آسیب نرساند.

در گزارش آمده است: «اعلامیه مشترک را برای این اقدام به ویژه در شرایطی که دیگر جریانها چپ در این جلسه حضور ندارند حرکتی محدود و در خدمت بسیج هرچه بیشتر نیروها نمی دانیم. لازم به تاکید است که از طرف سازمان به عدم دعوت جریانها چپ، از سوی ترتیب دهندگان جلسه انتقاد شده!!»

متأسفانه رفا در بیان علل واقعی، صداقت نشان نداده اند. آیا علت واقعی این بوده است که سایر جریان های چپ در این جلسه حضور نداشته اند؟ در این صورت چرا در همان نشست اول پیشنهاد نکرده اند که سایرین هم به جلسه بعدی که قرار بود بحث در ضرورت یا عدم ضرورت اعلامیه مشترک در آن صورت بگیرد، دعوت شوند؟ آیا واقعاً اگر اعلامیه ای مبنی بر همبستگی با زندانیان سیاسی و محکومیت رژیم جمهوری اسلامی از سوی سه جریان فدائی همراه با حزب دمکرات کرستان ایران، حزب دمکراتیک مردم ایران و جمهوریخواهان ملی مشترکاً امضاء می شد در این وانفاسی تشتت نیروها و چند دستگی ها، «حرکتی محدود» و «در خدمت بسیج هرچه بیشتر نیروها» نبود؟ آیا چنین اقدامی روحیه به مردم ایران و نیروهای سیاسی برای اقدامات متحدتر و وسیع تر در آینده نمی داد؟ وانگهی آیا «روابط عمومی سازمان فدائی» واقعاً باور دارد که در شرایط کنونی، اضافه بر احزاب و سازمان های حاضر در آن جلسه، سازمان ها و احزاب دیگری می شناسد که مایل به پیوستن به ترکیب شرکت کنندگان

جزیره کیش

مرکز تجاری-اقتصادی-صنعتی

به نوشته روزنامه های ایران دولت طرح های وسیع برای تبدیل شدن جزیره کیش به یک منطقه تجاری-صنعتی آزاد بین المللی دارد. هدف دولت از این اقدام جایگزین کردن کیش به جای برخی بنادر ساحلی جنوبی خلیج فارس (مانند دویی) است، که در حقیقت به عنوان یکی از مراکز مهم صدور کالا به ایران عمل می کند. در طرح های جدید ایجاد مراکز صنعتی و تجاری جدید، تأمین امکانات توریستی برای ده هزار نفر و غیره در نظر گرفته شده است. این طرح درحقیقت ادامه برنامه ای است که در رژیم گذشته درباره جزیره کیش در حال اجرا بود و اینک با تأخیر از سرگرفته می شود.

جدائی

ایران و ژاپن در طرح پتروشیمی

سرانجام پس از هشت سال کشمکش دولت ژاپن موافقت کرد با پرداخت حدود صدوسی میلیاردین (نه صد پنجاه میلیون دلار) غرامت به ایران به قرارداد همکاری دو جانبه دو کشور در زمینه احداث کارخانه پتروشیمی بندر شاهپور (امام خمینی) خاتمه داد. این طرح که از ۱۸ سال پیش به این سو در جریان بوده است، در جریان جنگ ایران و عراق بارها آسیب دید. ایران و شرکت های ژاپنی پیش از لغو قرارداد حدود ۴/۳ میلیارد دلار در این مجتمع عظیم سرمایه گذاری کرده بودند. دولت جمهوری اسلامی قصد دارد با همکاری کره جنوبی و آلمان غربی این پروژه عظیم را به پایان ببرد.

تشکیل سومین

کنگره شورای اسلامی کار

سومین کنگره شورای اسلامی کار در سراسر کشور با همکاری خانه کارگر به مدت سه روز از ۱۶ تا ۱۸ مهرماه در تهران برگزار شد. کمالی وزیر جدید کار طی سخنانی در مراسم گشایش کنگره، مسئله پیکاری و رابطه آموزش فنی را به طور وسیع مورد تأکید قرارداد و خواستار افزایش پونجه آموزش فنی پیکاران و مشاغل غیر متخصص شد. کنگره با صدور قطعنامه ۸ ماده ای به کار خود پایان داد. کنگره سوم شورای کار در شرایطی برگزار شد که مسئله بازگرداندن قانون کار اصلاح شده توسط شورای نگهبان به مجلس و تصویب نهائی آن بحث روز محافل کارگری تهران و از جمله شورای مذکور را تشکیل می دادند.

گفتگوی دکتر ابوالحسن بنی صدر (قسمت دوم)

رسالت اصلی نسل امروز، استقرار

آینده رژیم و مبارزه مردم

راه آرانی: به نظر شما جنگ قدرت در آینده حول چه محورهایی خواهد بود؟
بنی صدر: برخوردهای درون حاکمیت از ترکیب اجتماعی نامتجانس آن ناشی می‌شود. بخشی از اینها به اصطلاح مارکسیست‌ها، خرده بورژوا هستند و بخش دیگر از کشورهای پائین تر جامعه. این ترکیب تاکنون نتوانسته است هماهنگی پیدا کند. مهمتر از این خود مکانیزم قدرت است. در جمهوری اسلامی از همان ابتدای انقلاب مکانیسم تقسیم بر دو و حذف یکی از دو عمل کرده است. هر قشری که بخواهد استبداد را به جامعه تحمیل کند، خواهی نخواهی به این مکانیسم روی می‌آورد. در استالینیسم، تلاش در جهت تأمین حاکمیت حزب بر جامعه بود، در رژیم شاه ارتش و در جمهوری اسلامی روحانیت. از همین روست که مسأله تمرکز قدرت در جمهوری اسلامی هیچگاه حل نشده است. حتی در قانون اساسی جدید در عمل در کانون قدرت - رئیس جمهور و رهبر - وجود دارد. اینها آمده اند قوه قضائیه را زیر نظر یک نفر گذاشته اند، یکی هم همه کاره قوه مجریه است و یک رهبر هم وجود دارد که از همه بالاتر است. در مجموعه این روابط نیروهای بیرونی هم وجود دارند که به عنوان منشاء فشار به نظام عمل می‌کنند. به عنوان مثال استعفای رفسنجانی از جانشینی فرماندهی کل قوا تحت فشار این نیروها صورت گرفته است. درحالی که اگر قرار بود ایشان استعفا بدهد، می‌توانست از همان ابتدا آن را به رهبر جدید واگذار کند و هیچ سروصدایی هم نمی‌شد. خامنه‌ای مجبور شده است برای راهی کردن عده‌ای، رفسنجانی را وادار به این استعفا کند. در مورد انتخاب وزرا هم به همین ترتیب است. در مجلس رفسنجانی گفته است که کابینه من ترکیبی از سه جریان است. بعد در نماز جمعه هفت بعد گفته که این تندرو کندرو را استکبار جهانی در آورده است. بنابراین اگر سه جریان هست به طور طبیعی یکی تندرو و دیگری کندرو است. نباید از یاد برد که فشار از پائین در این درگیری‌ها و عقب نشینی‌ها بسیار مؤثرند. این فشار پائین برای رژیم مانند زمان شاه نیست. این پائین در جریان انقلاب نقش بازی کرده است و حالا هم در میدان حضور دارد. برای مثال وقتی خمینی مرده، نشریه پاسدارها نوشت که خلا رهبری را باید سپاه پر کنند. به عبارتی دیگر ما باید حکومت کنیم. معلوم است در برابر چنین نیرو و فشاری، جریان ایران - گیتی همواره ناچار است تاکید کند که رفسنجانی آمریکائی نیست، احمد خمینی بیاید بگوید که رفسنجانی آمریکائی نیست و... اگر فشار نباشد، اینها مجبور به این کارها و تکذیب‌ها نیستند.

راه آرانی: چه طرح و تصویری برای مبارزات مردم ایران و نیروهای سیاسی در راستای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی دارید؟ فکر می‌کنید روند مبارزات آتی چگونه شکل خواهد گرفت و به پیروزی خواهد رسید؟
- به عقیده من ما به یک محور دوم در ایران نیاز داریم. این محور باید درون ایران باشد، از قدرت‌های خارجی به کلی مستقل باشد و بیرون از رژیم هم باشد. یعنی نه یک پا داخل رژیم و یک پا بیرون آن. نود درصد کار این محور دوم حفظ اصالت است. متأسفانه هم در دوره شاه و هم در دوره بعد از انقلاب صبر و استقامت در یک خطی بسیار نادر بود. مسأله اصلی این نیرو پس از آن سرخوردگی و فریب عظیمی که اساس اعتماد همه را سست کرده است، در داخل ایران حفظ اصالت است. ده درصد بقیه مبارزه با گروه‌های زورپرست است. ما از این طریق باید خودمان را تقویت کنیم و به جای اینکه دنبال ائتلاف بزرگ با آقای رضا پهلوی باشیم، خودمان را، طرفداران آزادی را گسترش بدهیم و تبدیل به نیروی جانشین بشویم که جامعه بتواند بدان اعتماد کند و بداند که اینها به طور واقعی طرفدار آزادی هستند، در کارشان کلک نیست و اگر مانند خمینی به قدرت رسیدند، به استبداد روی نمی‌آورند. وگرنه نباید امید داشت مردم ایران از جا برخیزند برای اینکه رضا پهلوی را به جای رفسنجانی بنشانند! به چه دلیل چنین کاری بکنند؟

راه آرانی: منظور ما بیشتر جستجوی راه حل‌های عملی مبارزه است...
- صبر کنید یکی یکی می‌رسیم. پس این مسأله اصالت ۹۰٪ کار است. ۱۰٪ بقیه هم منزوی کردن زورپرست‌هاست. من معتقدم در شرایط فعلی به جای دیدن به دنبال وحدت برویم. این چند فایده دارد، آنها که در این مسابقه شرکت می‌کنند، مغزشان را به کار می‌اندازند در این جهت و مردم به تدریج نیروی جانشین را خواهند شناخت. وقتی این مسابقه درگیرد، کسانی که زورپرستند، به کلی منزوی می‌شوند و یا مجبورند که دست از زورپرستی بردارند، پس جامعه می‌بیند که در برابر یک حکومت استبدادی عقب‌مانده و عامل بدبختی، جریان‌های سیاسی آزادیخواه قرار دارند که هر کدام جانشین رژیم شوند، به استقرار دموکراسی می‌انجامد و بقیه به او کمک می‌کنند. بدین ترتیب است که مردم وارد مبارزه می‌شوند.

راه آرانی: ولی در شرایط کنونی در ایران هیچ آزادی وجود ندارد...
- ولی در خارج که آزادی هست.

راه آرانی: ولی خود شما هم معتقدید که کار اصلی در ایران باید باشد...
- من هیچ وقت نمی‌گویم کار اصلی در ایران است. مهاجرت از قوانین هراتقلاب است. کدام انقلاب بدون مهاجرت وجود داشته است؟ مگر در ایران در شرایط رژیم می‌توان حرف زد. دنیای الان دنیای دیگری است. داخل و خارج به آن معنای گذشته الان هیچ‌جا وجود ندارد. امور هر روز بیش از گذشته بین المللی می‌شوند. الان کسانی که در خارج هستند می‌توانند مسابقه آزادی را شروع کنند و به جای حرف‌هایی که شب و روز به هم می‌زنند، بیایند بگویند خودشان کی هستند و چه موضعی دارند و آن‌هایی که در داخل هستند اگر آزادی نیست که همه حقیقت را بگویند، پس بهتر است سکوت کنند. سکوت در شرایط اختناق مبارزه است. من ترجیح می‌دهم سکوت را به این که کسی چندتا ستایش از این آقا و آن آقا در حاکمیت بکند و بعد هم ذیل آن چند انتقاد بکند. زیرا این معنایش مشروعیت دادن به نظام است. چیزی را که مشروع شناختید نمی‌توانید سرنگون کنید. این از بدیهیات است. اما آنتانیکه در خارجند می‌توانند مسابقه را شروع کنند. به جای اینکه شب و روز از هم بدگویی کنند، روحیه تفاهم ایجاد کنند و در این خط باهم به جلو بروند، در آن صورت زودتر به نتیجه می‌رسند.

اما درباره مردم ایران من یک مطلب مهمی در این باره می‌خواهم بگویم. در هر جامعه‌ای، کار روشنفکر این نیست که همیشه بگوید مردم خوب کردند و از مردم تعریف بکند. عناصری در طرز رفتار و وجدان هرملتی وجود دارد که ممکن است منفی باشد. یکی از آنها در طرز فکر دینی، سیاسی مردم ایران، این مقایسه بد و بدتر است. حال آنکه وقتی بد را گرفتاری بدتر می‌تلا می‌شوی. برای اینکه راه رسیدن به بدتر، بد است. ملتی که بخواهد از این مصیبت آزاد بشود، باید مسابقه بد و بدتر را رها کند و بیاید در مسیر بد و خوب. برای همین است که شما می‌بینید کل مقایسه‌ها شده دوره شاه، دوره خمینی! می‌گویند این بدتر است. آنها دارند برای خودشان مشروعیت می‌جویند، که ما بد بودیم اما اینها بدترند. پس با ما بیایند.

راه آرانی: مقایسه هیچوقت مشروعیت نمی‌آورد.
- اصلاً وضع چون بد بود، شدیدتر. مردم ایران انقلاب کرد که از بد بیاید به خوب. حالا هم بخواهیم از این مصیبت بیرون بیاییم باید با این طرز تفکر مبارزه کنیم. پس کسانی که بخواهند خود را به این فلسفه متکی کنند خود به خود طرز فکر استبدادی دارند. حالا همه می‌گویند آزادی! روز اول که ما آدمی به مهاجرت عده‌ای می‌گفتند آقا اصلاً اسم آزادی نثار، این حرف‌ها تمام شد. مردم امنیت می‌خواهند. ده سال گذشت و معلوم شد، مردم ایران گوسفند نیستند که حاکم بخواهد به آنها امنیت بدهد. می‌دانند که استبداد امنیت نمی‌دهد. چون این را فهمیده‌اند حالا نظریه بد و بدتر را مطرح می‌کنند. همین که کسی می‌پذیرد که بد است باید کنار برود! پس باید رفت روی بد یا خوب و این را تبلیغ کرد. فراموش نشود که توی این بدتر هم اینها بیچار



آزادی است!

-به نظر من دولت ایدئولوژیک منشاء يك فساد بزرگ است و نمونه آن را در کشور خودمان شاهد بودیم. این دولت در عمل به زیان همان ایدئولوژی هم هست. چنانچه در کشورهای کمونیستی، پدر کمونیسم را همین دولت در خدمت ایدئولوژی درآورد و مانع از بالندگیش شد. اسلام هم همین گرفتاری را پیدا کرده است. دولت [به مفهوم جامع Etal] باید نسبت به جریان های فکری مستقل باشد، مثل دستگاهی باشد که در چارچوب آن هر جریان سیاسی که در جامعه اکثریت آورد، اعم از این که این جامعه اسلامی باشد یا مارکسیست یا لیبرال باشد یا غیر این ها، به شرطی که با اصول فوق الذکر بخواند، بتواند حکومت بکند. [به مفهوم Gouvernement، تشکیل هیات وزیران و اداره امور بر وفق مرام اکثریت].

خود من معلوم است که طرز فکر اسلامی دارم و اگر در جامعه آزادی باشد، این طرز فکر را تبلیغ می کنم. اما مردم ایران رأی می دهند و هرکس اکثریت آورد حکومت می کند. در دوران انقلاب، در پاریس طرح داده بودم برای اینکه تمام جریان های سیاسی از دوره مصدق تا آن وقت بتوانند در کنگره بزرگ در تهران شرکت کنند و کنگره يك شورا را برگزینند. گفتند کشمکش می شود و خمینی هم گفت که این عملی نیست. بعد طرح دوم را دادم که گروه های سیاسی غیر وابسته بپایند برای همکاری با یکدیگر افرادی را معرفی بکنند. کسانی را معرفی کردم که حتی با من مخالف بودند، ولی مسئله من، این حرف ها نبود، البته وابسته را موافق نبودم. لذا من پیشنهاد نکردم از حزب توده کسی عضو آن شورا باشد. شما می دانید که در دوران ریاست جمهوری کیانوری دوبار پیش من آمد. بار دوم به او گفتم آب من و شما در یک جوی نمی رود. برای این که شما وابسته آید و ما با وابستگی مخالفیم. گفتم شما که این همه در اروپای شرقی بدبختی کشیدید این ها را ول کنید. به غیر از آن، به هر حال من همواره موافق این بوده ام که در ایران هم مصلحت کشور و هم قاعده دمکراسی ایجاب می کند که ما با هم -گروه های سیاسی مختلف- حکومت بکنند.

راه ارانی: بنابراین آیا می توان گفت که شما طرفدار حکومت لائیکه مانند حکومت فرانسه هستید؟

-دولتداری بله، اما دولتداری غیراز دولت و حکومت است. دولت دارای اجزای گوناگون است. یکی از این اجزاء قانون اساسی است، در قانون اساسی درباره حقوق بشر و استقلال کشور خواهد آمد، بنابراین این قانون اساسی دارای بار ایدئولوژی يك است، وگرنه شما هرگز قانون اساسی نخواهید داشت نکته اساسی این است که آیا دولت به خدمت يك ایدئولوژی معینی در می آید یا نه؟ من مخالفم. مثلاً در فرانسه سوسیالیست ها و یا لیبرال ها که به اکثریت دست می یابند، قوانین مربوط به خویشان را به مجلس می برند. بنابراین اگر منظور شما از جدائی دین از سیاست این است که مسلمانان در صورت کسب اکثریت نتوانند قوانین خویشان را به مجلس ببرند، من مخالفم. این خلاف دمکراسی است.

برابری زن و مرد

راه ارانی: شما از يك طرف گفتید که در قانون اساسی باید موارد مندرج در منشور حقوق بشر آورده شود و از طرف دیگر صحبت از قوانین اسلام می کنید، در منشور حقوق بشر از برابری حقوق زن و مرد دفاع می شود، در حالی که این با قوانین اسلامی درباره زن همخوانی ندارد.

-این دید شما اشتباه است. زن و مرد با هم نه به اصطلاح عدم تساوی دارند نه

نیوتند. در کدامیک از این بدتر شدن ها اینها نبوده اند. چه کسی آقای صدام را برانگیخت برای حمله به خاک ایران؟ چه کسی از خارجیها پول می گیرد شب و روز و به اصطلاح فعالیت سیاسی می کند؟ چه کسی!

راه ارانی: منظورتان چیست؟

-از همین جماعت که اسم خودشان را گذاشته اند سلطنت طلب و بعضی ها که لیالاب اند، ولی همه می دانند. اسامی شان را هم واشنگتن پست بخش کرده است.

راه ارانی: ویژگیهای نظام دلخواه شما بعد از سرنگونی رژیم حاکم کنونی چیست و چه خصوصیهایی برای نظام آرمانی خودتان قائلید؟

-ما يك تجربه کردیم. اتفاقاً دانشگاه پاریس يك سمینار برقرار کرد که من هم در آنجا شرکت کردم و مباحث آنجا به صورت کتاب بزرگی چاپ شد، تحت عنوان تجربه انقلاب ایران و دوره مرجع این انقلاب. از دید من قدرت نامطلوب است. پس آن نظامی مطلوب است که بیشترین آزادی را در جامعه برقرار کند. این برمی گردد به این که اول از نظر داخل و خارج دو اصل آزادی و استقلال را بپذیریم. استقلال یعنی آزادی کشور در مقیاس جهانی. آزادی هم یعنی آزادی فرد در جامعه. این دو اصل باید تامین بشود. طبیعتاً يك نظام طبقاتی به آن ترتیبی که این آزادی ها را محدود کند، استقلال را هم محدود خواهد کرد. بعضی گفته اند که وقتی ما می گوئیم، رشد، عده ای این کلمه را نمی گویند و می گویند عدالت اجتماعی. ولی عدالت اجتماعی فرع است. فرع این سه اصل. در جهانی که با این سرعت به جلو می رود، عادلانه ترین خواست جامعه، رشد است. پس اصل رشد است. والا شما می مانند زیر سلطه، و عدالت اجتماعی تامین نمی شود.

راه ارانی: رشد هم اگر توأم با نظام عادلانه نباشد، چنین رشدی می تواند به ظلم اجتماعی منجر شود. و این نقض فرض است.

-مسئله همین جاست. آزادی و استقلال یعنی تامین همین مطلب. این سه تا پایه که تامین شد، شما عدالت دارید. به دلیل این که امکانات نیروهای محرکه را در خود جامعه به کار انداخته آید. برای این که همین رشد در خود جامعه ممکن بشود، شما ناگزیرید این عدالت اجتماعی را داشته باشید. حالا خود ایدئولوژی به کنار. اصلاً ما يك جامعه عقب مانده ای هستیم. شما فرض کنید که تولید را می خواهید توسعه بدهید. اگر بازار توسعه پیدا نکند تولید چگونه قابل توسعه است؟ بازار بخواهد توسعه پیدا بکند توزیع درآمدها باید عادلانه بشود.

پس شما وقتی می خواهید قانون اساسی بنویسید باید ایده هایی آنجا بیاید. بدون ایده نمی شود قانون اساسی نوشت. مثلاً اقتصاد ایران چه شکلی باید داشته باشد، طبق ایده هائی تدوین می شود. يك عده می گویند که فعالیت اقتصادی مردم آزاد است. یعنی لیبرالی، چون ایده لیبرالی است. پس ممکن نیست شما مطلب قانونی بنویسید بدون این که ایده ها در آن منعکس نباشد. از نظر من ایده های اصلی همان سه تا هستند که گفتم و معتقدم که متفق همه ایدئولوژی هاست. اسلام و غیر اسلام نیز باید با این سه اصل موافق باشند، اسلامیت، ایرانیت در طول تاریخ، با هم کنار آمده اند. بقیه مرام ها باید با ایرانیت یعنی استقلال و آزادی و رشد، کنار بیایند.

مسئله اصلی دیگر این است: آیا اصلاً دولت (Etat) در خدمت ایده باشد یا نباشد. اصل قضیه این جاست. در قانون اساسی باید ارزش هائی را بیاورید که اکثریت خیلی بزرگ جامعه با آن ها موافقت. اصل مسئله برمی گردد به این که آیا باید دولت در خدمت يك ایدئولوژی باشد یا نه؟

دولت ایدئولوژیک

راه ارانی: پس شما در ارتباط با حکومت آینده مخالف با دولت ایدئولوژیک هستید؟

گفتگوی ماه

حقوق نابرابر. زن حقوق بیشتر هم دارد. آن هم تازه به دولت [Eta] مربوط نیست. به حکومت و مجلس مربوط است. یعنی به قوانین که قابل تغییرند، مسئله دولت [Eta] یا مثلاً قوانین ارث و غیره مربوط نیست.

راه ارانی: همین مسئله ارث به مرد دوبرابر زن ارث می رسد و این معایر یا حقوق بشر است.

-خیر، این گونه که می گوئید نیست، دینی که این را گفته است، نطقه را هم بر مرد واجب کرده است، کسی که دوبرابر برده است ضرر و زیان دیده است. کسی که يك برابر می برد نفع برده است.

رژم ارانی: امروز زن و مرد هر دو با هم کار می کنند.

-الان اگر به دنیا نگاه کنید، می بینید که آن سیستم یا عدالت زن خیلی موافقتراست. مثلاً در کره جنوبی ۲۵٪ زنها به ۲۰ سال نمی رسند و می میرند، برای این که هم زن اند، هم همسرند، هم باید خرج خانه را بدهند.

راه ارانی: این دلیل نمی شود، در اروپا متوسط سن زن ها بالاتر از مردهاست.

-در اروپا هم وضع بدین منوال است. در این جوامع ۹۹٪ مردم بی چیزند. آمار خود آقایان حاکی از آن است که ۱۰٪ مردم، ۶۷٪ ثروت های کشورها را دارند. بقیه باید کار کنند. بنابراین ارث نیست که تقسیم کنند. باید واقع بین بود اگر قرار باشد تساوی باشد باید تا آخر رفت یعنی خرج خانه هم باید به تساوی تقسیم شود و این نابرابر است و به زیان زن است. اگر زن بخواد ۲ یا ۳ بچه بیاورد حداقل ۱۰ سال از مرد عقب خواهد بود.

راه ارانی: درباره تمرد زوجات چه می گوئید؟

-این در اسلام نیست. قرآن می گوید يك زن بگیر، اگر نتوانستی اداره اش کنی، همان يك زن است.

راه ارانی: اگر توانستی، حق دارد چند زن بگیرد؟

-اصل بر یکی است. بعد هم می گوید باید بین آنها عدالت باشد. يك نسخه از کتاب زن و زناشویی به شما می دهم. پاسخ کامل اینگونه سئوالها را در آن خواهید یافت. اما مسئله اینجاست که اینها اصلاً به قانون اساسی مربوط نیست. شما مارکسیست ها خیلی چیزها دارید که دیگران قبول ندارند. آیا جای آنها در قانون اساسی است؟ یا باید شما را به چشم پوشیدن از باورهایتان مجبور کرد و یا گفت شرط استقرار دموکراسی این است که هر مارکسیستی از باور خود دست بکشد و...؟

راه ارانی: به مراحل نظر اکثریت تعیین کننده است. اما هر چه چند لحظه پیش گفتید که نقش ما در مهاجرت و در شرایط مطالعه و بحث آزاد بودن افکار درست به جامعه است تا جامعه آزاد شود، برپایه افکار درست پایه گذاری شود. ما نظر شما را می خواهیم نه اینکه اکثریت برود الان چه فکر می کنند...

-من با شما موافق نیستم. ما انتقاد کننده ایم، ما پیشنهاد دهنده ایم، تمام شد. بقیه با جامعه است که انتخاب کند.

راه ارانی: به هر حال خود شما چه فکر می کنید؟

-من گفتم که دولت نباید در خدمت هیچ مرامی قرار گیرد. من مخالفم با این که در قانون اساسی نوشته شود که زن باید حجاب داشته باشد. عکس این را هم مخالفم که در قانون بنویسیم که زن باید بی حجاب باشد.

راه ارانی: کسی این را نمی گوید. ما آزادی را پایه قرار می دهیم. یعنی مسئله حجاب باید آزاد باشد. اگر زنی می خواهد حجاب نداشته باشد انتخاب اوست. و اگر نمی خواهد بی حجاب باشد انتخاب اوست.

-احسنت! درست است. باید در قانون اساسی مواردی باشد که با آزادی همخوانی داشته باشد. ببینید شما اصل آزادی را می برید در قانون اساسی. هر اکثریتی که به مجلس آمد قوانین خودش را می گذراند به شرطی که با قانون اساسی در تضاد نباشد. البته من ایرادی که به این روشنفکرها و درس خوانده های جدید دارم این است که اینها بدون این که اسلام را بشناسند با آن ضدیت می کنند. شما اول ببینید اسلام چیست، بعد باهاش موافقت یا مخالفت کنید.

راه ارانی: شما تصدیق می کنید که اسلام ده سال در ایران حکومت کرده است. آیا مردم از آن شناختی پیدا کرده اند؟

-خیر، اسلام اصلاً حکومت نکرده است. ضد اسلام حکومت کرده است. اگر این طوری باشد مارکسیسم هم ۶۰ سال در اروپای شرقی حکومت کرده است.

راه ارانی: آن شیوه حکومت را هم محکوم می کنیم...

-نه خیر استالینیزم کاری به مارکسیسم ندارد.

راه ارانی: ما هم قبول داریم...

-خوب پس چه می گوئید؟ خمینی هر چه را که گفته بود عمل نکرد. این که اینها مثلاً گروه گروه مردم را با چند دقیقه محاکمه می کشند با اسلام رابطه ای ندارد. اگر شما اسلام را شناخته باشید، ولو مخالف باشید، ممکن نبود چندتا آخوند بتوانند به نام اسلام این همه در کشور جنایت کنند. اینها می گویند اسلام این است، شما هم که قبول دارید می گوئید اسلام همین است.

راه ارانی: کسی با این مخالفتی ندارد...

-شما اگر ضد دین هم باشید مصلحت این است که کار اومانیزم های قرن ۱۴ و ۱۵ بکنید. آنها آمدند گفتند ببینیم این مصیحتی که تو می گویی همین است. رفتند زبان عبری و یونانی و لاتین یاد گرفتند و دیدند کلیسا تقلب می کند. اصلاً جریان اومانیزم رنسانس یعنی بازگشت به متن از همین جا شروع شد. وقتی مردم دیدند کلیسا تقلب می کرده، زمینه تحول و حرکت باز شد. حالا این کار را شما در جامعه خودتان بکنید. ببینید من کتابی درباره حقوق بشر نوشتم که به زبان های بسیاری ترجمه شده است. در این کتاب با استناد به آیات قرآن نشان داده ام که چگونه اسلام با حقوق بشر سازگاری دارد و خیلی بیشتر از اعلامیه حقوق بشر هم در قرآن است. خوب اگر این ها می توانستند بروند این کتاب بنویسند، می نوشتند. من به مردم می گویم آنچه که اینها می کنند ربطی به اسلام ندارد. جامعه این را تشخیص می دهد. اگر شما تا قیامت هم بگوئید اسلام ضد ترقی است، ضد زن است، کسی گوش نمی کند. اگر ما کار شما را می کردیم، جریانات مارکسیستی به این صورت در نمی آمدند. ما رفتیم مارکسیسم را مطالعه کردیم و نگفتم که مارکسیسم درست بد است. گفتیم این قسمتش درست است و آنجا هم که ناصحیح بود انتقاد کردیم. شما هم باید با اسلام این کار را بکنید. کم کم جامعه عادت خواهد کرد با تعصب و به صورت چکی نگوید چیزی درست خوب است یا بد است... ما باید وارد این مرحله فرهنگی شویم و به تحمل يك دیگر عادت کنیم.

راه ارانی: جمهوری اسلامی از ماه ها پیش دست به ترور وسیع مخالفین خود در خارج و داخل کشور زده است. ترور دکتر ماسمی در تهران، چیتگر در رین، سرهنگ های احمدی در دوی، دکتر قاسمی و عبدالله قادری و دکتر فاضل در رین، غلام کشاورز در قبرس و کمانگر در عراق، در میان قربانیان جنایات رژیم نام * زن از رهبران و شخصیت های کردستان به چشم می خورد. نظر شما در این مورد چیست؟

-سیاست رژیم در پی پذیرش آتش بس و در شرایط ضعف، حذف مخالفین است. رفسنجانی در يك صحبتی گفته بود الטרنا توی دیگری نیست. یعنی خلاصه ما به هیچ بهائی حکومت را رها نمی کنیم. حذف این آدم یا مخالفین را می خورد و یا اگر نتوانست فاسد کند، او را می کشد. در مجلس گفته اند که اروپایی آمده است به خارج برای جلب مخالفین. پس لابد یا کسانی تماس گرفته است. خود خمینی چندین بار آدم پیش من فرستاد. حالا که من حاضر به سازش نشدم باید مرا حذف کرد. قبل از حادثه وین خبر آمده بود که رژیم گروه هائی را برای ترور به خارج فرستاده است. رژیم با این کارها می خواهد به پایه خود بفهماند که در پی سازش نیست و تاکتیک می زند و این نیروها را بازی می دهد. عین جریان امریکا که تبلیغ می کنند ما امریکا را بازی دادیم. در این شرایط نیروهای مخالف باید بیشتر از خوششان مراقبت کنند، چون در معرض تهدید هستند. مراقبت هم مقداری امکان دارد. مقداری هم ندارد. چون ما نه پلیس داریم و نه ابزار دیگر. اما به هر حال نیروهای سیاسی نباید این موضوع را با سهل انگاری برگزار کنند.

راه ارانی: آیا شما با خواست خودمختاری کردستان در چارچوب ایران واحد با حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران موافقت می کنید؟ نظر شما درباره شمار حزب دمکرات کردستان ایران «دمکراسی برای ایران» خودمختاری برای کردستان چیست؟

-با شرایطی که شما گفتید من با خودمختاری موافقم، ولی با این شعار موافق نیستم. خودمختاری برای کردستان، دمکراسی برای ایران، شعار درستی نیست. خودمختاری در برابر دمکراسی نیست، در برابر استقلال است. رژیم های استبدادی هم راحت می توانند خودمختاری را بپذیرند. آنهاست که خودمختاری را در چارچوب ایران می خواهند باید بیشتر مواظب استقلال خود باشند. اگر نیروی با تکیه به قدرت خارجی برای خودمختاری مبارزه کند معلوم می شود ارزشی برای استقلال قائل نیست و این يك تناقض است.

راه ارانی: ولی وقتی حزب دمکرات کردستان ایران شعار دمکراسی برای ایران را می دهد یعنی این آزادی را برای ایران می خواهد.

-ببینید، دمکراسی با استقلال کاری ندارد. ما زمانی در جبهه ملی می گفتیم



رضاپهلوی از آزادی و استقلال ایران صحبت می کند، اما نوارش را سی ای اچ می برد تهران نمایش می دهد. آمریکایی ها رضاپهلوی را «بی بی شاه» [Baby Shah] می دانند. رضاپهلوی در پاریس در مصاحبه خود می گوید که من با دولت ها ارتباط دارم. تو با کی و چرا ارتباط داری؟ ارتباط با که داری، سیا که تو را بی بی شاه می داند. نوارت را هم این ها می برند تهران، پس دیگر قضیه استقلال و آزادی چیست؟

در ایران ما سه انقلاب کرده ایم، در هر سه انقلاب خانواده پهلوی از عوامل پرهم زنده انقلاب بودند. مشروطه را رضاخان به استبداد سیاه تبدیل کرد. کودتای ۲۸ مرداد جنبش نفت را برپا داد و سوم هم داستان انقلاب بهمین این آقایان صدام حسین را تشویق کردند انواع و اقسام بازی ها سر این ملت بیچاره آوردند. چند بار می شود تجربه کرد؟

بنابراین اگر قرار است جنبش نوینی در ایران به راه افتد باید دورنمای روشنی داشته باشد. اگر بنا باشد این حرکت به جنگ داخلی ختم شود، مردم به دنبال آن نخواهند آمد. مردم باید قانع شوند که آدم هائی که در رأس این حرکت ها هستند آذیخوارند. این قرآن خیلی حرف های قشنگ زده است یکیش همین اصل «یهدی من یشاء یدل من یشاء» است. کسی که به طرف هدایت آمد، خوب چه بهتر اما باید امتحان بدهد. نمی شود از همان ابتدا بیاید برود بالای مجلس بنشیند. باید برود ته صف امتحانش برای وفاداری به آزادی را پس بدهد. من با وحدت قراردادی مخالفم. ما در تهران وحدت غیر قراردادی کردیم. خوب داشت پیش می رفت. سه تا اصل گذاشتیم: آزادی، استقلال، عدم هژمونی. وحدت قراردادی یعنی وحدت برای قدرت. پس هژمونی در آن مطرح می شود و آزادی و استقلال جنبه فرعی پیدا می کنند، من برمی گردم به همان پیشنهاد مسابقه. ما نیروها یا همدیگر در کنار هم حرکت می کنیم در مسابقه آزادی. وحدت خود جوش بدین ترتیب شکل می گیرد. در این مسیر باید گروه های زور پرست وابسته را منزوی کرد. پیشنهاد من به آنها این است که از تجربه درس بگیرند و وابستگی خودشان را به قدرتهای خارجی قطع کنند. باید تجربه های گذشته در این زمینه را منتظم شمرد. شما ۵۰ سال در حزب توده بودید، امروز از آن تجربه استفاده می کنید ولو اینکه از آن جدا شده اید. تجربه های خوب را باید نگه داشت و بدها را دور ریخت. در این تجربیات اشتباهات زیادی بوده است. آدم سیاسی اشتباه می کند ولی اشتباه با خیانت فرق می کند. در دوره گذشته کسانی در ابتدای انقلاب جانب آزادی را گرفتند، کسان دیگر جان استقلال را و دو صف جدا از هم شدند. حالا می توانیم با توجه به تجربه گذشته عمل کنیم. برای این تجربه ها یک قرن زحمت کشیده شده است، چندین نسل قربانی شدند، هزارها کشته شدند، اعدام شدند. باید هر نیرویی از این ها درس بگیرد. من قاضی شما نیستم. شما هم قاضی من نیستید. باید توجه داشت که تجربه سال های گذشته برای ما سرمایه بزرگی برای آینده است. الان در کشور ما به اندازه کافی آدم هائی که به آزادی معتقدند و می توانند کشور را در دموکراسی اداره کنند وجود دارند. آدم های با گرایش های مختلف فهمیدند که می توانند با هم فعالیت سیاسی کنند چه موافق و چه مخالف. ما الان سرمایه بزرگی داریم. آن وقت خودمان را بی قدر بکنیم و برویم یک جوانی را پیدا بکنیم و با آقای رضاپهلوی وحدت بکنیم که قدرت دارد؟ بین همه ضرورهائی که از انقلاب متوجه ما شد این تجربه فایده بزرگی برای همه ما بود. پس این جنبه طرفداران آزادی و استقلال باید خودش را رشد دهد. در میان این ها ملی هست، لیبرال هست، مارکسیست هست، اسلامی هست، این ها کم هم نیستند. این ها می توانند با هم هماهنگی کنند و در یک خط عمومی به طرف استقلال و آزادی عمل کنند. این حرکت، جامعه را از وهم و ترس بیرون می آورد. نباید خودمان را درگیر بحث هائی مانند چه کسی رهبر کل شود و... بکنیم. باید رقابت ها و مسائل شخصی را کنار گذاشت. اگر نسل ما موفق شود آزادی را به جامعه ایران بیاورد، موفق ترین نسلی خواهد بود که تاریخ کشور ما به خود دیده است.

زاه اراتی: از این که دعوت ما را برای مصاحبه پذیرفتید متشکریم.

حکومت ملی یعنی آزادی و استقلال. بعد شعار تبدیل به شعار حکومت قانونی شد. چه کسی نمی داند معنی این حرف چیست. من می گویم این آزادی بدون استقلال شدن نیست. بسیاری می گویند خوب شدنی است ما با امریکا این مسئله آزادی را حل می کنیم مثل فیلیپین و پاکستان. من از آن نوع دموکراسی نمی خواهم. در مورد کرهستان هم اگر مسئله از چارچوب استقلال و آزادی ایران خارج نشود، خودمختاری چیز خوبی است. ولی تجربه من در کرهستان این را نشان نمی دهد. من در سئندج به رهبران کومه گفتم شما دروغ می گوئید و خودمختاری را بهانه کرده اید. اگر واقعا خودمختاری می خواهید کسی با آن مخالف نیست، چرا اسلحه به دست گرفته اید، چرا سعی نمی کنید ابتدا مسئله را از راه سیاسی حل کنید اگر نشد بعد اسلحه دست بگیرید. شما اول پادگان را خلغ سلاح کردید و بعد آمدید پای میز مذاکره.

کدام جنبه اثتلاقی؟

زاه اراتی: در حال حاضر نیروهای سیاسی مخالف رژیم در چارچوب شورای ملی مقاومت، نهضت ملی مقاومت و اخیراً رضاپهلوی و سلطنت طلب ها از سوی دیگر برخی از نیروهای دموکرات، ملی و چپ نظیر حزب دموکرات کرهستان ایران، حزب دموکراتیک مردم ایران، جمهوریخواهان ملی، فدائیان اکثریت، سازمان فدائی و سایرین نیز تلاش هائی در زمینه ایجاد یک جنبه اثتلاقی دموکراتیک انجام می دهند. در داخل ایران هم از جمله نهضت آزادی تا حد ممکن فعالیت دارد. برخی جریانها و شخصیت ها طرح می کنند که اگر همه این نیروها با همدیگر عمل کنند، کار مبارزه یا رژیم پیش می رود. نظر شما درباره این جریانها، این راه حل چیست و اصولاً شما چه چارچوبی برای پیشبرد برنامه یک جنبه اثتلاقی را ضروری می دانید؟

من از دوره مصدق تا امروز در ائتلاف های مختلفی شرکت کرده ام و آخرینش هم «شورای ملی مقاومت» بود. در این ائتلاف آخری قرار بود ما سه اصل را رعایت کنیم. نخست در جستجوی قدرت نباشیم. آقای رجوی در اروپا به من گفت که ایشان را به عنوان نخست وزیر معرفی کنم. گفتیم ای آقای معنای این کار این است که دعوی ما با خمینی دعوی قدرت است. در حالی که ما با ایشان دعوی آزادی داشتیم. بنابراین اصل عدم هژمونی در ائتلاف مهم است یعنی ما در جستجوی قدرت نیستیم و در جستجوی آزادی هستیم. این مسئله به ویژه برای جامعه ایران از اهمیت فراوان برخوردار است. البته اگر وارد این بحث بشوم طولانی می شود.

در مورد سلطنت طلب ها به نظر من اگر آنها واقعا طرفدار خانواده پهلوی اند، دیگر سلطنت طلب نیستند. سلطنت در جامعه ما بر یک اصولی متکی بود. کودتای رضاخانی آن چیزها را از بین برد و پایگاه های اجتماعی اش را ویران کرد. سلطنت کجاست که این ها طرفدارش باشند؟ اگر هست باید اول مخالف این خانواده باشد. در ایران یک واقعیت وجود دارد. ملتیی انقلاب کرده است و بر ضد سلطنت رای داده است. زیرا تجربه دو سه قرن اخیر، به او فهماند که وجود یک کانون قدرت ثابت، وسیله کار قدرت های خارجی می شود. بدین جهت است که تجدید کانون به صورت «رهبر» و «ولایت فقیه» نیز محکوم به فناست. اگر شما طرفدار دموکراسی هستید باید نتیجه این رای را محترم بشمارید. این آقا حالا می گوید مردم در دموکراسی حق تغییر رای دارند. صحیح است. اما این هم باز مردم هستند که دوباره باید تغییر رای دهند. پس تو نمی توانی الان مدعی رژیم سابق باشی و بعد هم بگویی من دموکراتم. شما در این مقاله سیرجانی می خوانید مردم ما استبداد قابل تحمل را تحمل می کنند، برای این که کشورشان لبنان نشود! چه کسی می خواهد ایران را لبنان کند؟ غیر از این آقایان مگر کس دیگری هست. تقصیر آقای رجوی است یا آقای رضاپهلوی یا بختیار، کس دیگری هست؟ بمب گذار غیر از این ها بودند؟ البته من نمی دانم رجوی بمب گذاری در شهرها می کرده، اما آنتهای دیگر می کردند. پس اگر ما می خواهیم استبداد قابل تحمل را از بین ببریم، باید خطر ترس را در جامعه از میان برداریم. اگر ما با این ها همکاری کنیم، یعنی با سلام و صلوات به این آقایان مشروعیت دادیم. یعنی که این رژیم برود و یک قدرت جدید متکی به غرب یعنی امریکا بیاید. بعدش هم سرکوب های وحشتناک و اگر آنها بخواهند مقاومت کنند جنگ داخلی. پس وحدت با این ها یک خطای بزرگ یک خیانت آشکار است. بلکه حتی مبارزه نکردن با این ها برای کشور ما خطر دارد. خطر جنگ داخلی امروز مهم ترین خطری است که ایران را تهدید می کند. بنابراین مردم باید از جانب نیروهای سیاسی مطمئن شوند که چنین چیزی نخواهد بود.

جامعه امریکا: خشونت، مشکل جوانان و اعتیاد

فعال شدن

سیاست خارجی جمهوری اسلامی

طی مهرماه جاری جمهوری اسلامی نست به فعالیت های جدیدی در عرصه سیاست خارجی زد که مهم ترین آن تشکیل دو کنفرانس در تهران یکی در رابطه با مسئله افغانستان و دیگری تحت عنوان کنفرانس وحدت اسلامی بود. در کنفرانس مربوط به افغانستان که رژیم به منظور تحکیم نفوذ خود بر نیروهای مخالف دولت افغانستان تشکیل شده بود، تلاش فراوان به عمل آمد تا میان گروه های سنی و شیعه آشتی و صلح برقرار شود. علیرغم تبلیغات وسیع رژیم پیرامون این نشست، کنفرانس دارای نتایج عینی مشخص بین دوطرفین درگیری و نیز نمایندگان دولت پاکستان بیشتر به تشریح دیدگاه های خود پرداخت.

از سوی دیگر همزمان در سومین دهه مهرماه کنفرانسی در تهران تحت عنوان «امام خمینی و وحدت اسلامی» با شرکت آخوندها و مقلدهای طرفدار رژیم در سراسر جهان با سروصدای فراوان برگزار شد. این عده با اشاره جمهوری اسلامی موافقت کردند که در ایران يك «دار التقریب بین المذاهب» تأسیس شود تا میزبان شخصیت های علمی اسلامی باشد. خامنه ای در دیدار با شرکت کنندگان در کنفرانس بیشترین حمله خود را متوجه آن نست از سران کشورهای اسلامی نمود که «در عین ارتکاب به فساد، انحطاط و گناهان کبیره، خود را بانی و مروج و صاحب اسلام معرفی می کنند.»

سومین عرصه مهم تبلیغات رژیم، مانورهای رژیم در حاشیه اجلاس نمایندگان مجلس لبنان در طائف بود که طی آن بسیاری از شخصیت های گروه های مسلمان لبنان از تهران دیدار کردند و با مقامات جمهوری اسلامی پیرامون مسائل مربوط به طرح آشتی ملی لبنان به مذاکره نشستند. جمهوری اسلامی آشکارا از موضع کسانی حمایت می کرد که این ابتکار را «امریکائی» می خوانند. ولی در عین حال جنبلاط و نیبه بری در سفر به تهران دیدگاه های خود پیرامون طرح آشتی ملی لبنان را با مقامات ایرانی در میان گذاردند.



امریکائی، انواع وسایل جنگی و اسلحه است و حتی اسلحه های مانند مسلسل یا تفنگ با اشعه لیزر که قادرند هدف خود را (اشیاء) نابود کنند، در بازار این کشور خرید و فروش می شود.

بروز و گسترش این ناهنجاری ها در میان جوانان به کار و کیفیت مدارس لطمه جدی وارد ساخته است. بوش رئیس جمهور امریکا که بخشی از برنامه انتخاباتی خود را به بهبود وضعیت آموزشی کشور اختصاص داده بود، اخیراً برای اولین بار در تاریخ امریکا مسئولین آموزشی ایالات را در واشینگتن گرد آورد تا پیرامون پرون رفت از بحران موجود در مدارس با آنها به بحث بپردازد. بچه های امریکائی کمتر از گذشته درس می خوانند، کیفیت کار مدارس کاهش یافته است و در صورتی که فرزندان خانواده های مهاجر نبودند، دانشگاه ها و مراکز علمی امریکا با کمبود جدی نیروی انسانی مواجه می شدند. به نوشته روزنامه های امریکائی در بسیاری از کنکورهای دانشگاه های معروف و مراکز علمی در سال های اخیر، جوانان آسیائی توانسته اند مقام های اول را به خود اختصاص دهند.

یکی از پیامدهای قابل توجه سیاست ۸ ساله ریگان در امریکا، افزایش تعداد افرادی است که زیر خط فقر زندگی می کنند و مطبوعات از رقمی بین بیست و پنج تا سی میلیون سخن به میان می آورند. در میان این افراد، مسئله بی خانمان ها از سایرین به مراتب بدتر است. در تظاهرات عظیم هفته اول اکتبر در واشینگتن ده ها هزار تن از «فقراء» و «بی خانمان ها» برای جلب توجه دولت بوش به این مسئله هاد اجتماعی گرد آمدند. این تظاهرات عظیم مورد حمایت بسیاری از هنرمندان و روشنفکران برجسته امریکائی قرار گرفت تظاهرکنندگان از دولت می خواستند تا برای آنها سرپناهی فراهم آورند.

پیشرفته ترین کشور سرمایه داری جهان با مجموعه ای از مسائل و بحران های اجتماعی و فرهنگی گاه بسیار عمیق مواجه است. ۸ سال حکومت ریگان و پیشبرد سیاست نئوکنسرواتیسم (محافظه کاری نو) هرچند در مواردی رونق اقتصادی، کاهش بیکاری را در پی آورده است، اما در مجموع این بحران را تشدید کرده است.

در جامعه امروز امریکا سی میلیون نفر مواد مخدر استعمال می کنند و بیش از نیمی از این عده به طور کامل معتاد هستند. مبارزه وسیعی که این روزها در کلمبیا علیه پاندهای تولید و صدور مواد مخدر صورت می گیرد، به ویژه از سوی امریکا حمایت می شود به این امید که با کوتاه کردن دست قاچاقچیان بین المللی، از میزان استفاده مواد مخدر در امریکا کاسته شود. اما همه می دانند که پاندهای مخوف مواد مخدر در سراسر امریکای لاتین، در بخش هایی از آسیا و اروپا دارای شبکه های وسیع هستند و به راحتی قادرند جای بقیه را پر کنند.

خشونت مسئله دیگر روز جامعه امریکا به ویژه در میان جوانان و نوجوانان است. در چندین سال گذشته ده ها معلم و دانش آموز در مدرسه هدف گلوله قرار گرفته و جان خویش را از دست داده اند. در شهرهای بزرگ پلیس بخش مهمی از نیروی خود را برای کنترل اوضاع پس از ساعات شب پسیج می کند. برای کاهش میزان جنایات و خشونت، پلیس واشینگتن مدتی پیش مجبور شد، عبور و مرور جوانان کمتر از ۱۹ سال را در ساعات آخربش تا صبح ممنوع کند. تلویزیون عامل اصلی انتقال فرهنگ خشونت به جوانان است. در میان همه کشورهای صنعتی تلویزیون امریکا بیشتر از سایرین، دارای فیلمها و سریالهای خشونت آمیز و جنگی است. محبوب ترین اسباب بازی نوجوانان

ایران پیشرفته تر از شوروی!

در دومین هفته مهرماه نمایندگانه اختصاصی ایران به وسعت ۲۰۰۰ متر در شهر باکو برگزار شد. در جریان برگزاری این نمایندگانه مقامات رده اول جمهوری آذربایجان شوروی از نمایندگانه بازدید کردند و نخست وزیر این جمهوری در دیدار از نمایندگانه با اشاره به کالاهای به نمایش

در آمده گفت که: «ایران در این عرصه ها از شوروی پیشرفته تر است!». در طول برگزاری نمایندگانه آذربایجان شوروی و ایران قراردادهای متعددی برای مبادله کالاهای مختلف به امضاء رساندند و قرار شد ایران چندین کارخانه ساخت لوازم مصرفی خانگی در آذربایجان شوروی احداث کند.

تذکر:

راه ارانی در چارچوب سیاست عمومی خود، مقالاتی را که خارج از کادر تحریریه به نشریه برسد، با امضاء درج می کند. چاپ مطالب با امضاء ضرورتاً به معنای تأیید مواضع طرح شده در این مقالات و یا وابستگی سیاسی و سازمانی نویسندهان آنها به حزب دمکراتیک مردم ایران نیست.

برای تماس مستقیم با کمیته مرکزی حزب دمکراتیک مردم ایران با آدرس زیر مکاتبه کنید:
RIVERO, B. P. 47
F-92215 SAINT CLOUD CEDEX, FRANCE

حق اشتراك برای يك سال در خارج از کشور:
برای کشورهای اروپایی:

معادل ۴۰ مارک آلمان غربی

برای امریکا، کانادا و کشورهای آسیایی:

معادل ۵۰ مارک آلمان غربی

كمك های مالی و حق اشتراك خود را به حساب بانکی زیر واریز نمائید:

RAHE ERANI
AACHENER BANK EG
(BLZ 39060180)
KONTO NR.: 90985
AACHEN - WEST GERMANY

RAHE ERANI

Nr.: 17, November 1989

بهاء معادل ۱۰۰ ریال

با ما به آدرس زیر مکاتبه کنید:

MAHMOUD
B. P. 23
F-92114 CLICHY CEDEX-FRANCE

راه ارانی